C-27

Vol-2

که در دایره سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او و فی کل شیء له آیة ... وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس منقول است که نور السموات والارض ره نمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او بهشتی خود ره برند و با رشاد او ... دین و دنیا بشناسند در لطایف بعضی از خواجه ابو سهیل انماری نقل میکند که سرور اهل السموات والارض تا دلی موجب ملال و غم و ظلمت سبب حزن و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت ... و شناسائی سبب فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهیست ... چون ... پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرداند چیزها را باصره ادراک کند و بدان راه باید پس حق سبحانه بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب ... اورده که در زمان ظلمت هیچ کس هیچ کس از مدرک شناسند و علوی اسفل تمیز نکنند و قبیح از صحیح باز ندانند و چون رایت نور ظهور نموده و خیل ظلام روی بانهزام آرند موجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفوا از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکات ... که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما در این ادراک نور متحیر باشند که دانند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالته مطلق نماند است پس سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاواران باشد که او را نور گوییم و ... محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت در شرح رباعیات فرموده که

هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل
باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه
ضیاست که محیط است با آنها و شرطیت ضروریه و با وجود این
[illegible] در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل می شود و بعینه
معلوم می گردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست
همچنین نور هستی حقیقی محیط است به ضیا و الوان و اشکال و بعد
و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء
بی ادراک او محالست اگرچه از ادراک او غافل باشی و این غفلت
بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی
ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود
حق است سبحانه نیز مدرک بود و بیت هستی که بدان روشن
خود هویداست چون نور ذرات مکونات از وی یافت ظهور هر
که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در رساله
حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداترین همه هستیها
است زیرا که او بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست
الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض است
و مبدأ ادراک هم هستی است هم از جانب مدرک و هرچه ادراک
کنی نخست هستی است هم از جانب مدرک مدرک شود و اگرچه
از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی بماند بیت
همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا زهی
نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان عدد
نور در صفت نوری که منسوب بدوست کمشکاة مانند
روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد
چون طاق فیها مصباح در آن چراغی افروخته و بیک روشن
وگویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد
و در آن قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه المصباح

این چراغ افروخته فی زجاجة در قندیل از آبگینه الزجاجة آن آبگینه
از [illegible] صفا و لطافت کانها کوکب گویا که ستاره ایست
دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی
که در وی است توقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة
مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن
زیتون است و در زمین مقدس سیصد و هفتاد پیغمبر
ویرا ببرکت خوانده اند از جمله آن ابراهیم ع لا شرقیة نه
در جانب شرق است از معموره چون کنگ دز رود یا چین
و ختا و لا غربیة و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس
ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است
با نه پیوسته در آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا تبوده
او خام بماند بلکه هم از شعاعات آفتاب [illegible] مند است
و هم از حمایت و قایه سایه محفوظ و حسن بصری فرموده که اصل
این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشیاء این عالم نیست
که وصفت شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد یکاد زیتها
نزدیکست که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد بنفس خود
ولو لم تمسسه و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتش یعنی در
درخشندگی و براقی بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد
نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار
شد با نور چراغ و لطافت زجاجه با آن افسوده افزوده در
مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارست یهدی الله راه
مینماید خدای لنوره بسوی معرفت خود من یشاء هر کرا
میخواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدا مثلها را یعنی معقولات
خود را در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم
تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد والله
بکل شیء و خدا بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات
و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست علما را در یاب

این تمثیل لطیفی بسیار است علامة الکل الامام فخر الدین رازی از رار التنزیل فرموده که مراد بنور ایمان الحق که حق تعالی سینهٔ مومن را بمشکوة ودل وی را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة ونور را بچراغ افروخته در قندیل را بکوکبی درخشنده وکلمهٔ اخلاص را بشجره مبارکه از آن طرف خوف وظلال نوال رجا بهره دارد و تمثیل الحدیث که فیض کلمه مشابه انکه بر زبان مومن گذرد بعالم را منور کند چون اقرار بان بر زبانش جاری شد و قصد جان و آن یار گشت نور از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله روحه نور ایمان را بچراغی تشبیه کرد بجهت انکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و هم چنین در دلی که ایمان باشد شیطان بدور راه نبود یا انکه چراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها خانه بنور خارج افتد وانرا نیز روشنی بخشد همین منوال نور ایمان دل را روشن کرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنها [illegible] حواس افتاده نور طاعات بر اعضاء و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم ع سیمای هر کس از دل او پدید آید و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا از را بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته هرگز بار نرسد نیز دور خمی که دل شکسته زند مرهم نپذیرفت چون آبگینه این دل مجروح تا زکم شود بیشتر شکنی تیز تر شود و گفته اند نور نور معرفت ابرار اهلبیت یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینهٔ [illegible] است از برکت زیت تا این شجره وجود مبارک محمد علیه السلام نه شرقی است و نه غربی بلکه مکیت و مکه شرهٔ عالم و از فرا گرفتن عارف آن احسان از تعلیم سید ابرار است نور علی نور معلوم توان کرد و قولی انست که نور قرآن است [illegible] زبان مشکوة و قرآن مصباح شجره وحی الهی نه مخلوقست و نه مختلف نزدیکست [illegible] قرآن نا خوانده دلایل و حجج او بر همکنان واضح شود پس چون بدان قرأة کنند نور علی نور باشد و در روح الارواح [illegible] که آن نور محمد است مشکوة [illegible] ماند و زجاجه نوح و زبتونه ابراهیم

[illegible] یه بالکلیت چه بود غربی را فی ساحة اند و نه بطرانه
[illegible] انی روی بشیر در آورده اند و مصباح حضرت رسالت ص
یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسماعیل و مصباح حضرت
[illegible] شجره ابراهیم [illegible] نه کذبیت و نه [illegible] یا مشکوة سینه مؤمن
[illegible] است و زجاج دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره
خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر
و تفریط بلکه بطریقه اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و
صراط سوی عبارت از آن است و در عین المعانی فرموده که نور
محبت حبیب یا نور خلت خلیل نور علی نور است [illegible] پدر نور و
پسر نور است شهود از اینجا فهم کن نور علی نور بوا فی نکات متعلقه
بآیة النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکور است و سطور و الی
الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدا را در خانها
که دستوری داد خدا و امر کرد ان ترفع انکه برداشته شود قدر
او بتعظیم یعنی آنها را رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند در
و از ما یا بنا کرده شود بحق سبحانه خانها در آن بیوت و
یذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در آن خانها نام او و مراد از بیوت مساجد
که اشراف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است و در اینها بذکر
و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیی و کلام مالایعنی محترز
باید بود یا بیوت انبیا یا بیوت مدینه حجرات طاهره و بعضی
ترفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه واذ یرفع
ابراهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است
که بامر الهی منصب چهار تن از پیغامبران بوده اند کعبه معظمه
بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس رفع قواعد
[illegible] خلافت داود پیغمبر و اتمام آن بر دست سلیمان [illegible]
و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی
بوده [illegible] تسبیح گفته شود یعنی نماز گذارند [illegible] مر خدا را فیها در آن
بیوت [illegible] بامداد و شبانگاه رجال [illegible] ان یا معلما

مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لاتلهیهم چون مشغول
نمی سازد و باز نمی دارد ایشان را نه تجارة باز رگانی [illegible]
متاعی که از ان توقع سود داشته باشند و نه فروختن
داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عن ذکر الله
و از یاد کردن خدا و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة
و از دادن زکوة محققان بر انند که چون بیع و شرا که اعظم مشاغل
دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبود با اشتغال بطریق اولی صاحب
کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلقست و باطن ایشان
در شهود اسما و صفات حق و بحقیقت این روش خواجگان ما
و را النهر است اورده اند که ملک حسین هرات بود از حضرت قطب
الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین والدین محمد نقشبند قدس سره
پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند
که نمی باشد پس گفت بنای طریقه شما چیست فرمودند خلوت در انجمن
بظاهر با خلق و بباطن با حق [illegible] از درون شو آشنا و از برون
بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان الحق حقا
می فرماید لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است
و حضرت حقایق در بیان این طریقه انیقه فرموده اند بیت
سر رشته دولت ای برادر بکف ارد وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم
همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار و ان
می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما
روزی بگردد در وی القلوب در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردد
و صفت الابصار با ضطراب متغیر شود الابصار و چشمها دیده ها که
دار سر طرفی می نگرد تا ببیند که نامه در کدام جانب می آید بیجزیهم الله
متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان
را بهترین انچه عملوا کرده اند نیکوترین جزا انچه کرده اند یعنی بهشت
و یزید هم و زیاده می کند در پاداش ایشان [illegible]
نفضله و فضل خود یعنی [illegible] موعود ایشان را عطا کرامت [illegible]

بخاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدا روزی بیند
در دنیا من یشاء هرکرا میخواهد بغیر حساب بیحساب یعنی بر ایشان
روزی حساب نکند یا زیادت ازان دهد بتحقیق که شمار
در آیه والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را وانکار کردند
بدان اعمالهم عملهاء ایشان که در صورت نیکو نماید چون
صله رحم وعتق بنده واطعام فقرا وامثال آن کسراب مانند
سرابیست بقیعة بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم
روز بر زمین مستوی افتد لمعان از روشنده در نظر آید چون
آب موج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه آب آب صافی تر رفت
بوی از روی تشنگی حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که دیده بود آنرا
لم یجده شیئا نیابد آن مظنون مقصود خود را چیزی ووجد الله
عنده و بیابد عقاب خدا را عنده نزدیک گرد خویش یا خدا را حاضر
گشته خود را فوفیه پس تمام بدهد خدا او را حسابه جزا
کردار او و بروجهی که حساب استقصا کرده باشد والله سریع
الحساب زود حساب است حسابی او را از حساب دیگری باز ندارد
تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب او را بتشنه جگر سوخته پس همانک
تشنه از سراب ناامید شده شدت عطش میشود کافر
از امید بپاداش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت
افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیها
متراکم فی بحر لجی در دریا عمیق دم بدم یغشیه موج میپوشد
این دریا را موج من فوقه موج از بالای آن موج موج دیگر من فوقه
از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات
این تاریکیها ست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم
شده یعنی ظلمت بحر وظلمت موج اولی وظلمت موج ثانی
وظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که
اقرب اعضا مرئیه است لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند
آنرا لم یکن تاکید شدت ظلمات یعنی دست را نه بیند نزدیک

نیست که بیند الا [illegible] نکرده باد و منور و مقدر نکرد خدا
نور را مر او را روشنی للتحقیق قسمت از پی [illegible] نیست
مر او را من نور هیچ نوری این تمثیل دیگر مر عملهای کفار در ظلمات
اعمال تیره اوست و بحر لجی دل او و موج [illegible] بود که
از جهل و شرک و سهو [illegible] قهر خذلان بر آن پس [illegible]
ظلمات است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او روز قیامت
هم بظلمت پس عکس مومن که او را نور علی نور است این را مانند
ظلمات بعضها فوق بعض است مومنان از این که دور آمدند
لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل را لاجرم ظلمات و کار وی
ظلمت اندر ظلمتش لم تر ابا [illegible] و بدا [illegible] اند خدا
[illegible] میگوید مر او را و پاکی یاد میکنند بمقالها و بالحال
من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینها است والطیر صافات
و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند در
هوا وصف تشبیه تخصیص طیر با آنکه میان زمین و آسمان
است یا دلایل صنع و ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که [illegible]
مایلند بزرگتر اعطا قوت [illegible] بسیط و قدرت و توقف در هوا و الهام
بسط اجنحه بوقت صف کشیدن یا آنکه در مقام صفت قبض
نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان
و زمین یا مرغان یا مجموع قد [illegible] بدانسته که دان [illegible] است
دعا خود [illegible] و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا
[illegible] بما تفعلون [illegible] علیم و خدا دانا است
[illegible] بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت و لله و مر
خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه
خالق و فاطر اینها او است و الی الله المصیر و بسوی خداست
بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی که خدا [illegible] ابر اندامی
را و بر می انگیزاند [illegible] ثم یؤلف بینه پس فراهم میکند در
میان او یعنی انضمام میدهد بعضی از او را با بعضی [illegible]

پیدا میکرداند اورا در بیم رستن و لیلی الا فی الودق بس
او بیبی یخرج من خلاله بیرون می آید از میان ان و ینزل من السما
و فرو میفرستند ابر از سو تر یا از کوهها که در وست یعنی از
قطعها ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از بکرنی ک
کائن است دران مفعول محذوف است تقدیرش چنین است فرو میفرستند
از تگرکی که منبسط است تگرک را و گفته اند که اسما اسمانست نه ابر
و از سما کوهها ست از تگرک چنانچه در زمین کوهها ست
از سنگ و حقیقت اران تگرک را ذل میکرد ... بس میرسا
ان تگرک را ... در زرع مهر که میخواهد ... بیابد
... زمیوه و محصول مهر که میخواهد ... نزدیک
است که روشنی برق ان ... در دیدها را و ربایداز
فرط روشنی ... قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که ...
از میان ابر تاریک بیرون می آرد ... سیکرداند الیل
و النهار شب و روز را برفتن واحد از پی دیگری یا نقصان یکی
و زیاده دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بحرارت و
برودت یا بنور و ظلمت و ذلک بدرستی که در انچه مذکور شد عبرة
... و اهل بینان ... حضار خداوندان بصر و بصیرت
را والله خلق و خدا بیافرید ... هر جنبنده که در زمینست
من ماء از اب که جزو ماده اوست از انست مخصوص بعضی ...
و ... بر سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق ... ند
... از امیر ... نقل میکند که حق سبحانه جوهری
آفرید ... نظر هیبت بروا فکند بگداخت و آب گشت بعضی از ان
تغلیب فرمود ... و از ان جن بیافرید ... ان جن را تقلیب کرد
بیاد و از ان ملایک مخلوق کرد ساخت ... تقلیب نمود ... ذریا
رنجاک و از ان ادمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه اب
است فمنهم پس از بن جنبنده کان من یمشی هست انکه میرود علی بطنه
برشکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام و منهم من یمشی و از ان ان

ومنهم من يمشي على رجلين بر دو پاي چون ادمي و مرغ
ومنهم من يمشي على اربع وازيشان هست كه ميرود بر چهار
پاي چون وحش و نعم و سباع تقديم كرد انكه در قدرت نماينده
ابدع است وانكه ميرود بي پاي انكه بدو پاي رود
انكه چهارپايه دارد و از حيوانات انكه زيادت از چهار پاي
دارد اعتماد او بر قوايم اربع بيشترست يخلق الله ما يشاء مي افريند
خداي هرچه ميخواهد ازانچه ذكر كرد وازانچه ياد نفرمود با اختلاف
صور و اعضا و هيات و حركات و قوي و افعال با وجود
اتحاد عنصر و صعا... چه لطيف فرمود بيت او هست قادر هرچه
خواهد و خواست هرچه خواهد كند كه حكم اوراست نقش بند برون
گلها راوست نقش دان درون گلها اوست ان الله
على كل شي قدير بدرستي كه خداي تعالى بر افريدن همه چيزها قدير و توانا ست
... هرچه خواهد بيافريند لقد انزلنا بخداي كه فرو فرستاديم
... ايتهاي روشن كرده و بعضي ... واضحه و
راه نماينده ... هركرا خواهد بسبب تفكر در ان الى صراط
مستقيم ... راست و درست كه طريق بهشت ... ورده اند كه
... منافق و يهودي خصومت افتاد يهودي گفت بيا تا
محاكمه را بمحكمه محمد عم بريم و منافق گفت مرا فقه ... الا شرف
مي كنيم حق سبحانه اين ايه فرستاد كه ... و ميگويند منافقان
كه ... ما ... گرويده ايم بخداي ... و بفرستاده او و اطعنا
و فرمان برداري كرده ايم هردو را ... پس مي گردند فريق منهم
گروهي از ايشان و امتناع مي نمايند از قبول حكم من بعد ذلك
از پس قرار با يمان و اطاعت و ما اولئك نيستند ان گروه
گرويدگان مخلص يا ثابت بر ايمان و گويند ميان مرتضي علي
و مغيره ابن وايل مخاصمه بود در آب و زمين چندانكه علي خواست
كه او را نزد رسول ... ببرند و گفتند ... حكم خواه كرد
... حق تعالى اين ايه فرستاد كه اذا ... بايمان و فرمان

بمدارى مى كنند و از حكم خدا و رسول سر مى پيچند و روى مى
تابند و اذا دعوا و چون خوانده شوند الى الله بكتاب خدا
و رسوله و بحكم رسول او [illegible] ليحكم تا حكم كند پيغمبر براستى بينهم
ميان ايشان اذا فريق ناگاه گروهى منهم از ايشان كه
شريعت يا پيغمبر [illegible] معرضون اعراض كنندگان از محاكمه عليه
بنوبه [illegible] وان يكن و اگر باشد لهم الحق مر ايشان را حكم يعنى
براى ايشان بود ياتوا [illegible] بيايند بسوى پيغمبر مذعنين
فرمان برندگان و انقياد كنندگان يعنى اگر دانند كه [illegible]
حكم و رفع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم كنند كه [illegible]
خواهد بود سر باز زنند افى قلوبهم مرض آيا در دلهاى ايشان مرضى
بيمارى است يعنى كفر و ميل بظلم ام ارتابوا يا در شك افتادند
در [illegible] پيغمبر و از وى تهمتى مشاهده كردند كه [illegible] راستى نمايد
ام يخافون يا مى ترسند ان يحيف الله انكه حيف كند خدا در نزول
حكم و جور نمايد عليهم بر ايشان و [illegible] و ميل بظلم [illegible]
در شك افتادند در باب پيغمبر و از وى تهمتى [illegible] كنند رسول او در حكم
نه چنين است كه پيغمبر محل تهمت باشد يا خداى و رسول او
حيف كنند بلكه اولئك آنگروه هم الظالمون ايشان ستمكاران اند بر
خصوم يا بر نفسها خود يا بامتناع از حكم خدا و رسول انما كان
جز اين نيست كه هست قول المؤمنين گفتار گرويدگان اذا دعوا
چون خوانده شوند الى الله بكتاب خدا و رسوله و برسول او
ليحكم بينهم تا حكم كند ميان ايشان بوقت مخاصمات
ان يقولوا انكه گويند سمعنا شنيديم قرآن را و اطعنا و فرمان
برديم [illegible] هر چه حكم كنى در ميان ما حكم [illegible] و اولئك و آنگروه
كه چنين گويند هم المفلحون ايشان اند رستگاران از دركات سخط
[illegible] و رسيدگان بدرجات رضا بجاى ومن يطع و هر كه
فرمان برد خدا را در فرائض و رسوله و فرستاده او را در سنن يا در هر چه
فرمايد و يخش الله و ترسد از عقاب خدا بر گناهان گذشته

ونیتقه و بترسید از خشم او و معصیت نکنید در زمان آینده
فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فیروزی یابندگان بنعیم مقیم
در کشاف آورده که یکی از ملوک القاسی آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد
و محتاج باشد دیگر نشود علما زمان بدین آیه اتفاق کردند
چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیه و تقوی متصور
نیست بیت اینکه ره اگر مقصد اقصی طلبی [illegible] نه رضا ر
[illegible] واقسموا و سوگند خوردند منافقان بالله بخدا
جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری
چنانند که لئن امرتهم اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن
از دیار و اموال خود لیخرجن البته بیرون آیند و لحظه مطلوب
توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ
مخورید طاعة مطلوب شما فرمان برداری است [illegible]
شده به اخلاص و صدق نیت نه سوگند دروغ [illegible]
ان الله خبیر بدرستی که خدای دانا است بما تعملون بانچه می کنید
از نفاق و عصیان قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدای را و اطیعوا
الرسول و طاعت کنید رسول را بصفا طویت فان تولوا پس اگر رو
بگردانید ای مردمان از اطاعت پس جز این نیست که بر پیغمبر
[illegible] ما حمل آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ احکام [illegible] و بر شما
[illegible] ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال [illegible]
[illegible] و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید
براستی و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده [illegible]
مگر رسانیدن آشکارا و دعوت [illegible]
آورده [illegible] از شماست مانده [illegible] وعده کرد
خدای آنانرا که گرویدند [illegible] از شما [illegible] کارهای شایسته
مراد [illegible] مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل
انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و بیرون بودند
بر محاربت ایشان اتفاق نمود [illegible] تهدید ایشان

و بحیان

دشمنان فتنه انگیزی فرو ننشسته بودند و ما جرای اکثر اوقات [illegible]
سلاح با خود داشتند تا روزگاری بود و هراس سلاح انداخته بودند
بوده نه با یکدیگر گفتند یا زمانی بیاید که خود در امن مطمئن هم
و فارغ‌خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این آیت نازل
شد حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد یعنی [illegible] هر آینه ایشان را
خلیفه گرداند [illegible] در زمین کفار از عرب و عجم
همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و بعضی استخلف فعل
معلوم خوانند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدا آنان که بودند پس
پیش ازیشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان
داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند و این
وصف را نیز بوعده مومنان وفا فرموده جزایر عرب و دیار
کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و اسلام دست
که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله
بجویند [illegible] ملازمان شد شرع نبوی و متابعان احکام
ملت مصطفوی در آید [illegible] دم بدم چنانکه کمال دولت خدام او
عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت شاه با همت چون
بر کشاید بال قدر از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت این آیه
دلیل علی [illegible] زوال است و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفا
راشدین دیگر فرمود و لیمکنن و هر آینه با قوت و تمکین و ثابت سازد
برای ایشان دینهم دین ایشان را الذی ارتضی لهم آن دینی
که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد است که او را
بر همه ادیان غالب گرداند و لیبدلنهم و بدل دهد ایشان را
من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا یعنی
از ایشان یعبدوننی بپرستند مرا در زمان خلافت ایشان لا
یشرکون بی شیئا با من چیزی را یعنی اختیار و جاه
ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و من [illegible] کفران
ورزد درین نعمت [illegible] بعد از راست شدن وعده [illegible]

پس آن گروه کافر نعمتان هم الفاسقون ایشان کاملانند در فسق
نقلی وارد شده که قتل ذو النورین اول جمعی که بودند کفران این
نعمت ورزیدند و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را و آتوا
الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول
را آنچه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن
الذین کفروا معجزین فی الارض مپندارید ای محمد الذین کفروا آنانکه کافر شدند عاجز
کنندگان مر خدا را از عذاب کردن در زمین یا پیشی گیرندگان
بر وی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب
او را از خود فوت کنند و مأویهم النار و باز گشت ایشان آتش
دوزخ است و لبئس المصیر و بد باز گشتیست آتش در اسباب
نزول آورده که حضرت رسول غلامی انصاری را که مدلج بن عمر نام
داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاده بود و مدلج بی
اجازت در آمد و عمر خفته بود و جامه از بعضی اعضاء دور شده
و قول آنست که بیدار بود و با زوجه خود ملاعبت می فرمود از آمدن
غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری
شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که ابناء و ابناء و خدم
و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند
تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر آمد این
آیت نازل شده بود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان استیذان
باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه ملک
است دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیز
و الذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز کودکان که نرسیده اند ببلوغ
منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب
اذن کنند از شما برای در آمدن بخانها سه مرات سه نوبت
در شبانروزی من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی
از خواب بر میخیزد و جامه خواب بیرون کرده میخواهد که لباس ...
... و حین تضعون ثیابکم و یکبار هنگامی که مینهید شما جامهای خود

... مبين است يعني ... نيم روز وقت
ومن بعد صلوة العشاء يعني بعد از نماز خفتن كه وقت ...
از لباس ... بيرون ... نگاه داريد اين وقت
عورت كه مر شما راست ... نيست بر شما
... بندگان ... گناهي ويژه در ترك استيذان
... بعد از اين ... وقت ... بندگان طواف كنندگانند
يعني ... بندگان ... بر شما براي خدمت ...
... طلب ... در ... بعضي از شما
... بر بعضي يعني ...
كردن ... روشن مي سازد و بيان مي كند خدا ...
... براي شما دلايل حق و احكام شرع ... وخداي
داناست بمصالح عباد ... حكم كننده برعايت مراسم آن نزد
بعضي علما حكم اين آية منسوخ است و بقول جمعي محكم ابن عباس
را پرسيدند كه اكثر مردم در نسخ اين آية سخن ميگويند
جواب داد كه بخدا منسوخ نيست اما مردم در عمل بها ...
واذا بلغ ... و چون برسند طفلان ... از حد ...
يعني محتلم شوند مراد آنست كه بالغ گردند و احتلام روشن تر
دليلي است بر بلوغ ... پس بايد كه طلب دستوري كنند در
... اوقات ... همچنانكه دستوري ميطلبيدند آنانكه
بالغ شدند ... پيش از ايشان يعني ... حكم ...
داده ... استيذان ... همچنانكه بيان كرد اين حكم را ...
... مبين مي گرداند خدا لكم آياته براي شما ... والله
عليم وخداي داناست باحوال شما حكيم حكم كننده ...
در تعيين اوضاع شريعت ... اين ...
جهت ... والقواعد ...
... اللاتي لا يرجون نكاحا ...
... نكاح ... كه ... ايشان ... نكاح ...

بیری و عمر [illegible] بر ایشان جمع کنند بود یا
انکه انانکه نهند بپاس جاده را ظاهر [illegible] و دخل
انداز که بالا مستغنی می پوشند [illegible] تا نانی ظاهر
کنندگان باشند مواضع زینت را یعنی عضو موضع چادر
اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن باشند
[illegible] و انکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را
بهتر است ایشان را و دور تر از تهمت و اسد سمیع و خلاف
مقاله ایشان با مردان علیم دانا ست مقصود از مقالات
ایشان اما و احادیث اورده که نشد ستان صحابه با مریض و اعمی
نکردندی با این جماعت از ما یکی از بیا تحصن بودی
از بیم انکه مبادا که طباع سلیمه ایشان نفرت آید یا انکه بعضی
از صحابه چون بسفر رفتندی کلید خانه و ایشان را سنت از اب
عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند
و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز کردند
تا اگر کسی ایشان را بما یده که در خانه پدر و یا مادر یا اقارب
وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق
سبحانه این آیه فرستاد [illegible] نیست بر نابینا حرج
بزه و تنگی در عادت و بر لنگ حرج و بر [illegible] المرض حرج
و نه بر بیماران گناهی [illegible] و نه بر نفسهای شما و در
انکه بخورید شما و اهل ابتلا بیوتکم از طعام خانها
خود را اهل و عیال شما در اند و خانها فرزندان نیز داخل
است بحکم این حدیث لانت و مالک لابیک خبر صحیح انت
که پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب او است و ان ولده من کسبه
او بیوت ابائکم یا خانها پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانها مادران
خود او بیوت اخوانکم یا خانها برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانها
خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانها برادران پدران خود او
[illegible] یا خانها خواهران پدران خود او بیوت [illegible] یا خانها

یا برادران یا مادران خود و در خانهاء اعمام یا خانها خواهران یا دایان خود
[ملکتم] ... کنید یا خانهاء که مالک شدند شما مفاتیح آن را از
از نقود و امتعه و اطعمه این خطاب بعبید او کلا و خازنانست
وگویند مراد خانه بندگانست و جرحانه اولاد عبید رضا
بیت در اکل طعام شرط است و صدیقکم یا خانهای دوستان
خود دران نیز رضا دوست و باید و حقیقت آنست که اگر دوست
حقیقی بود انبساط وازین صورت بیفزاید نقلست موصلی روح
بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کنیزک او ازخانه طلبید و
درهم برداشت و بامنزل آمد و چون خواجه بخانه
رسید وصورت واقعه از جاریه شنید از غایت انبساط
کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که بیت
شبی گفتم جهان فرسوده یا ابر بودها سوده رباعی ... ز
انتها چو سنتر در جهان گفت بیان دوستان را انبساطی
و در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی
من مالک او در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی یکی همه
دارد درمیان اند واز استفسار چند وچون دوست صلحی
زبان ... و درین باب گفته اند بیت ای دوست برو بهر دو
یاری که درو بهیچ موقوف شد و قسمه درین قالب بیت یاران بجهان صفی کنند
با همی کنند اخر کسی بمال جدائی چرا کنند بیار و چه وجه
چیا میکند تا کسی خود را یادی صفتی آشنا کنند شرط نست
نمد یافتن یار آشنا کر بهر او بعهد محبت وفا کنند بر قول اول
که سبب نزول آیت تعرض ... بود در زمان کلام اهل عهد الله علی
لا بمعنی فی باید کرد یعنی نیست در دو لکل با جر بکل ازینها حرجی
زورده اند کر در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن
را حلال نشمردی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب همراه
کردندی و در ثانی الحال نکد شتی و مهمان ... نیابیدی ابکاه
چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که شفقت بر بعض خود

نهاده جز مهمان طعام نخورد ... با ... جالی جمعی که از اجتماع بر
طعام پرهیز نمودندی این آیه آمد لیس علیکم جناح ان
تاکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا با هم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده
فاذا دخلتم بیوتا پس چون در آیید بخانها که مذکور شد یا بخانها خود
یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام گوئید بر هم دینان
خود للمؤمنون کنفس واحدة و در خانها خود برا اهل خود و مایعه
نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوئید السلام
علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر باید کرد تحیة
سلام کرده من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدا مبارکه پیدا
خیر با برکت طیبه پاکه که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک هم چنانکه
بیان احکام فرمود یبین الله لکم الایات بیان میکند خدا کلمه ایات را برای شما
آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در ان و حق
و صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل
الذین آمنوا بالله و رسوله آنانند که گرویدند بخدای و برسول و از صمیم
و اذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی علی امر جامع بر کاری که جمع
آرنده یعنی مهمی که شرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد
و حروب و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند نزدیک وی حتی
یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن
ارزانی فرماید ان الذین یستاذنونک بدرستی آنانکه دستوری
طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون
می گروند بالله و رسوله بخدا و رسول او تصدیق می نمایند لتعریض جمعی
منافقانست که در غزوه تبوک تخلف از جهاد دستوری می جستند
و در باره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله
الایه فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلصان از تو
لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام بعض از کارها خود فاذن پس
دستوری ده لمن شئت هر که را خواهی منهم از ایشان که عذر واضح
دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب مغفرت کن لهم الله

برای

برای ایشان از خلاصه تقدیم امور دینیه بر مهمات دنیویه واگرچه معذور باشند
خالی از خلل نیست و گویا که بیرون رفتن از جماعت اثم اندیش برای ایشان
استغفار کن ... بدرستی که خدا غفور آمرزنده است گناهان
بندگان را رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان
... قدر ... خواندن رسول را در میان
میان خود کنند همچو خواندن بعضی از شما
بعضی دیگر را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را
بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسامحه توانید
نمود چه مبادرت بامر او واجبست ولازم ومراجعت بغیر اذن
او حرام و ... یا دعا او را بر شما یا برای شما یا برای شما چون
یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجابست ومقبول حضرت رب
الارباب یا ندا کردن شما وخواندن مر رسول را باید که چون ندا
یکدیگر نباشد که مجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد
چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بنام
علامت خطاب کرده وحبیب خود را بلقب کرامت ... یا آدم
یا ... انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست آورده اند که چون
آنحضرت خطبه خواندی منافقان بر تنگ آمده یکدیگر را پناه
شدندی واز مسجد بیرون رفتندی آیت آمده یکدیگر را پناه خود
قد ... الذین تحقیق میداند خدا آنانرا که از روی کراهت
... بیرون میروند اندک اندک ... از میان شما ...
در حالت پناه جستن بیکدیگر پوشیدن وهم ... پس
باید که بترسند آنانکه ... مخالفت می کنند واعراض می نمایند
... از فرمان خدا ... آنانکه برسد بدیشان محنتی از
ما ینبغی از حق که کراهیت یا محنتی در نفس ومال وولد یا
تسلط ظلمه ... یا مهر غفلت بر دل ... برود
فتنه ... دل است و ... از معرفت الهی
یا برسد ایشانرا ... عذاب دردناک در آخرت ... بلا اید

مر خدا راست ما فی السموات [illegible] زید در اسمانها و زمینها است
یعنی همه مالک او بند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است
قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه انچه شما ای مکلفان برایند
از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت
ویوم یرجعون و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان
الیه بسوی او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را [illegible]
کرده اند از عملها بد و بران مکافات کند والله بکل شی [illegible]
بهمه چیز علیم داناست و هیچ چیز بروی مخفی نماند انکه که
بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا جهان
سورة الفرقان بسم الله الرحمن الرحیم تبارک صاحب
کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته
اند سه معنی اختیار فرموده اول انکه برکت ازوست و این
اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم انکه بزرگوار
و برتر وست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت
ازلی و ابدی اوست سیم انکه ثابت و ان عبارت از دوام
ذات اوست لم یزل و لا یزال انکه فرستاد
قران را که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام
بر بنده خود یعنی محمد عم تا باشد بنده او
مراد فیافی او و بر یا نزل بیم کننده از عذاب الهی یا جمله
قران اهل هر قرنی را که در هر زمان ترساننده از موجبات سخط
ربانی الذی له الملک که مر او راست ملک بادشاهی
اسمانها و زمینها و وی منزه است [illegible] ایشان [illegible]
تصرف در ان ولم یتخذ و فرا نگرفت خدا فرزندی چنانچه
زعم یهود و نصاری است ولم یکن له ونیست مر او راست
شریک فی الملک انباری در بادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند
یعنی او راست بادشاهی نه فرزندی که قایم مقام او تواند
بود ما شریکی که با او مقاومت تواند کرد [illegible] و بیافرید هم

چیزها را از مواد [illegible] بهیات مختلف و اشکال متنوعه و
[illegible]ده پس اندازه کرد بخیز را هر یک را بطوری که لایق
او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از وی می‌خواست
یا تقدیر کرد بقا او را تا وقت معلوم و گرفته‌اند کافران
گفتار پرستش دون خدا آفریدگاران چند خدایان که نیافرینند
شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ از معبود و حال
بیرم
آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست
بوجود خالق و محتاج خدا را نشاید پس بتان که عبده ایشان
ایشان را می‌تراشند و بهر وجه که می‌خواهند تصویر میکنند
چگونه سزاوار پرستش باشند سکوت ... و وجود مخلوق
نمی‌توانند و استطاعت ندارند ... برای نفسهای
خود ضرا بازداشتن ضرری ... و نه جز نفعی یعنی
سودی بخودی توانند رسانید و نه زیانی بازی توانند
داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ملکوت و
نمی‌توانند الهه باطله و قادر نیستند ... بر میرانیدن کسی
و ... و نه بر زنده کردن کسی را ولا یا بر ابقا حیات
او ... و نه بر بعث و حشر او نشورا و خدا محیی و ممیت
و باعث باید ... وگفتند آنانکه نگرویدند ان هذا
۲۵ نیست این قرآن که محمد آورده ... الا افک مگر دروغی که خود
برتافته است افترا ... و یاری داده اند او را ... بر
ساختن این دروغ ... گروهی دیگر چون جبر و یسار
یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بروی
خوانند و او بعبارت عربی برما القای کنند ... پس
بدرستی که آمده اند این قوم ظلما و زورا به ستم و دروغ یعنی
یاری دهندگان وی و برین افترا این بقیه کلام کافرانند
و بصحیح است که این سخن حضرت خداوندست می‌فرماید که
کافران درین که می‌گویند [illegible] وعست و بعد قومی برفته

می شود اند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند کلام
وی اساطیر الاولین فسانهای پیشینیان که ذکرکنانیده و نوشته است
می نویساند او را چه خود نمی تواند نوشت فهی پس آن نوشتها
تملی علیه املا کرده می شود بر وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه یعنی
در دو طرف روز یا شب و روز تا آنها را بر وی میخوانند تا یاد
میگیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند
وی خواند و می گوید این وحی است قل بگو در رد سخن ایشان
را انزله الذی فرستاده است قرآن را آنکس که یعلم السر میداند
السر پوشیده را فی السموات در آسمانها و الارض
بدان دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار مغیبات و علم
غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از
اتیان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از نزد ملک علام
نیاید انه بدرستی که او رحیما امرزنده که پرده را
بر جرائم بندگان می پوشد مهربان که در عقوبت عاصیان
تعجیل نمی کند وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه
و امیه و عاص و امثال ایشان چیست این
را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوت رسالت
میکند مثل مردم دیگر میخورد خوردنی و میرود
برای طلب معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر
دعوی او درست است باید که حال مخالف حال دیگران
باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال حکمت
غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی
باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه
مقتضی انست تا مجانست و تجانس که سبب افاده و استفاده
است بحصول پیوندد چنین باید تا در امتیاز بجنس
پذیرند ان الخصم مشرکان گفتند بایستی که ملک جنس با
بودی و اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد ملک

سوم

بسوی او فرشته فیکون معه تا باشد با وی نذیرا بیم کننده و باز
دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو گنجی از
آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی
شود او تکون له یا باشد مر او را جنة بوستانی یاکل منها که بخورد از میوه
و محصولات وی بدان معاش وی بگذرد وقال الظالمون و گفتند ظالمان
وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در این
سخن که مومنان را گفتند ان تتبعون ... متابعت نمی کنید شما الا
رجلا مسحورا مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را
سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی
مسحور را بمعنی ساحر گفته اند یعنی متابعت جادوی میکنید
که شما را بسحر بفریفته انظر درنگر ای محمد بدیده بصیرت ما یبنی
که بعاندان کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را
یعنی گفتند سخنها ناخوش و تشبیه کردند بمسحور و وصف مفتری
و متکی علیه نمودند فضلوا پس گمراه شدند از طریق ایمان
بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی فلا یستطیعون پس
توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهانی بر آنچه میگویند
تبارک الذی بزرگوارست آنکسی که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد
جعل لک بدهد ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از گنج و
بوستانی که ایشان میگویند جنات باغها بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها و یجعل لک
و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکها عالی و مسکنها
رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مالداران قریش حضرت
رسالت را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده
روضات جنانست این آیه نازل شد و درجی از ...
از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح
خزاین دنیا درینجاست همه بدست تصرف تو میدهم ...
از کرامت و نعمتی که نزد تو کرده ام در آخرت ...

و حضرت فرمود که ای رضوان مرا به بهشت طلب نیست فقر را دوست
میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت
اصطفاء الله بکرامت نه علو همت آنحضرت که همبر است که
با وجود تنگدستی و احتیاج کوشه چشم التفات بر طرف روی
زمین نیفکند اثر ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا
نظر ما سوی الله نکشود و هیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب
عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این است که ما
زاغ البصر و ما طغی ... ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نگشاده
چشم خود را مهر ما زاغ نظر چون بر گرفت از نقش کونین قدم
زد در حریم قاب قوسین ... نه فقر و احتیاج نور مانع لقاء
از ایمان نبود بلکه ... تکذیب می کنند قیامت را و داعی
ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است و آماده کرده
ایم ... برای کسی که تکذیب ساعت کند سعیر آتش
افروخته و گویند سعیر نام یست از نامهای دوزخ اذا
چون بیند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ من
مکان ... از جای دور که صد سال و بقولی پانصد سال بعد بود
میان ایشان سمعوا ... شنوند مر آتش را تغیظا و آواز
جوشیدن از خشم و قهر و مانند جامه از درون خشمناک
ایدیی غرید من ... بعضی برانند این دیدن و غریدن زبانه
... و هیأت انوار فرمود که چون نزدیک مقیود ... شود
... نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق
کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد و اذا القوا و در اندازند
شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ
که موجب زیادتی کرب باشد و در تفسیر آورده که جهنم بر
کافر چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ... ایشان در
چنین مکانی ... تنگ افکنند مقرنین مقترن کرده دستهای
ایشان بر گردن ایشان بر نجیر یا هر یک را با قرین او از جن ...

ملل

بسته آتشی و همدیگر با زنجیر بسته شوند خوانند بر خود هلاک
در آن مقام ثبورا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک
یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که از نزول بلا آگاه
باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است
که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله
از آتش در پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پس [illegible]
و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند حق
سبحانه می فرماید که لا تدعوا الیوم [illegible] مخوانید امروز [illegible]
ثبور [illegible] وادعوا ثبورا کثیرا و بخوانید ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین
مکنید بر خود نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب
خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری و آه واقع خواهد
شد قل بگو ایشانرا [illegible] یا
بوستان دائمی [illegible] بهتر است [illegible] یا آن بهشت جاوید
که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران [illegible]
[illegible] است در علم خدای [illegible] مر متقیانرا آن بهشت جزا
پاداش بر اعمال ایشان [illegible] و بازگشتی که رجوع بدان نمایند
در آخرت [illegible] مر ایشانرا است در بهشت [illegible]
خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان [illegible] ضعفا
مومنانرا [illegible] ایشان از مرتبه کمل نصیبی خواهد بود ملک
[illegible] که [illegible] حال خود چون بند [illegible]
جاوید باشند در بهشت [illegible] دخول و خلود ایشان
[illegible] بر پروردگار تو [illegible] وعده [illegible] خواسته
شده یعنی سزاوار آن که از خدا درخواهند یا مومنان
درخواسته اند ربنا آتنا ما وعدتنا [illegible] ملائکه برای ایشان
درخواست کنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی
وعدتهم [illegible] و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع
سازیم [illegible] ایشانرا [illegible] و آنرا

که می پرستند ... نا الله بر خدا عام است همه معبودان
را از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند که مراد اصنام اند که
گر خدا ایشانرا بسخن آرد و مقاصد سازد فیقول پس
گوید ... آیا شما ... گمراه کردید ... بندگان مرا
این گروه ... یا ایشان ... گم کردند راه را با ضلال و نظر
صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح ... گویند بتان ... پاک
تو و ما نیز پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه
... نیست ما را و نسزد و درخورد ما نباشد ... اما فرا
گیریم که ما را پرستند ... بجز تو یعنی ترا پرستند ... ملحق
... آنها که عبادت ... بدار ... ما را پرستند
نرسد ما را که بگیریم ایشانرا ... دوستان ...
ولیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی ... معبودان
ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر
نعمتها حتی فراموش کردند ... ایشانرا
بدان دعوت می فرمودند ... و بودند در علم ازلی تو
... گروه هلاک شده و تباه گشته پس حضرت عزت
عز شانه بت پرستان مخاطب ساخته گوید ... پس
بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بآنچه ... که
می گویید که ایشان شریک خداوند و ایشان مرا از شریک منزه
دانستند ... پس نمی توانند معبودان شما
صرف ... عذاب ... و نه یاری کردن شما را
... نمی خوانند ... که مشرکان ...
مرا از خود ... کردن بلکه یار را یاری دادن و از عقوبت
رها نیدن و من یظلم هر که ستم کند یعنی شرک آرد ...
شما ای مکلفان نذقه بچشانیم او را ... عذابا ...
آتش دوزخ است و خلود در آن ...
... کسی ... پیغمبران ... الا ...

الجزء التاسع عشر

که ایشان لیاکلون الطعام هر اینه بخورند خوردنی و یمشون و می‌روند
فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود و جعلنا و گردانیدیم
بعضکم برخی از شما لبعض برای برخی دیگر فتنة آزمایش
همچون آزمایش فقرا با غنیا و بیماران با ایشان یا مریض
بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان
است پس از مخالفت احوال مردمان درو چاره نباشد و ما
بدین می‌آزماییم ایشان را تا اهل صبر و شکر از اهل جزع و کفر
ان متمیز گردند آورده‌اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه
بلال و عمار و صهیب و [illegible] ایشان صحابه را می‌دیدند با یکدیگر
می‌گفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان [illegible] حقیری باشیم
حق سبحانه این آیه فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته
می‌فرماید که ما می‌آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف
اتصبرون آیا صبر می‌کنید بر ابتلا یا جزع می‌نمایید و کان ربک
و هست پروردگار تو بصیرا بینا بصبرکننده و جزع نماینده
و قال الذین لا یرجون لقاءنا و گفتند آنانکه امید ندارند دیدار
ما را یعنی منکران بعث اند یا نمی‌ترسند از دیدن عذاب
یا مراد اهل مکه اند که می‌گفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی‌شود
علینا الملائکة بر ما فرشتگان برسالت یا با خبار از صدق
محمد او نری ربنا یا چرا نمی‌بینیم پروردگار را تا ما را امر
کند و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا تکبر و گردنکشی
کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و عتوا
نمودند درین تحکم و عتوا او درگذشتند از اندازه عتوا کبیرا
درگذشتن بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح نزول
ملائکه و لقاء خدا کردند [illegible] آن اندوه‌ناک شوند یوم یرون
الملائکة روزی که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ است
یا روز حشر لا بشری هیچ مژده نیست یومئذ للمجرمین
مر کافران را اهل مکه در حین طلبیدند لقاء ملائکه و دیدار ...

خدا حق سبحانه خبر داد که ملائکه را به بینید یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ
ویقولون حجرا ومی گویند ملائکه مر ایشان را که لقاء خدا بر شما [illegible]
حرام و ممنوع ساخته شده است و گویند این قول کفار است
چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند
حجرا از لقاء ایشان در زاد اورده که چون کفار در شهر حرام ۱
کسی را دیدندی که از و ترسیدندی می گفتندی حجرا محجورا
تا از شر او ایمن می شدند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه
از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وقدمنا و
قصد کنیم الی ما عملوا بسوی انچه کردند کافران من عمل از کردار
که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمانداری و اطعام مسکین
واکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال ان فجعلناه پس
بگردانیم ان عمل را هباء منثورا مانند ذرها پراکنده در هوا یا غبار
متفرق یا خاکستر باد برداده یعنی حبط سازیم عملهای ایشان
را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده
اصحاب الجنة یومئذ یاران بهشت آن روز خیر مستقرا
بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در اخرت به از منازل
کافرانست که در دنیا داشتند و احسن مقیلا و نیکوترست
از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که
در بهشت خواب نباشد ویوم و یاد کن روزی را که تشقق
السماء شکافته شود اسمان بالغمام بسبب ابری سفید که بالای هفت
طبقه اسمانست و غلظ او برابر همه سموات است و او گران ترست از
اسمانها همه ان اسمان شکافته گردد و نزل الملئکة و فرو فرستاده
شوند فرشتگان از انجا بر زمین تنزیلا فرو فرستادنی [illegible]
یعنی پی بهم فرود گردد و در موضحه اورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم در
ایند و گویند با در بالغمام بمعنی عن است یعنی اسمان [illegible]
[illegible] و در دور شود غمام فرود اید و این همانست که حق سبحانه
فرموده که فی ظلل من الغمام و در عین المعانی اورده که ان

غابیتی ابخلان بنی اسرائیل بود در بنیه الملک پادشاهی
بعید در ان روزگار تا بتنبد که مسن مرغلای بخش بنده
کاخه مرعیا من زبان دعوی ازماکند در بسته با شند و
کان وبانت از روز بوه عا جاه روبت بر کافران ع
دشوار از شدت اهوآ دو ویاد کن روزی با که از فرط
حدت [illegible] سعاید یالم [illegible] بیه بیه سنتهار [illegible]
یعنی یدبدان می از ندست را عما چه ستم ران می کنند مراد
جنس ظالم است وگفته اند عقبه ابن ابی معیط از سوی
بازاده مردمان را ضیافت میکرد ولیکن جهل حضرت سید ابرار
را طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگویی از
طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با ابی خلف
که با عقبه دوستی داشت رسید نزد وی آمد و گفت که از دین
برگشته کس گفت که تو ی شوی و کلمه می گویی گفت نی اما
عار داشتم که مهمان طعام من ناخورده بیرون رود ابی گفت
از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نه انداز ی عقبه نزد
حضرت آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن
حواله روی دل آرای وی کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده
که آب دهن او دو شعله آتش جان سوز گشت و بدان
حضرت نرسید بر روی وی باز گردیده و هر دو کرانه روی وی
بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت
گفت ای عقبه ترا بیرون مکه بینم که سر ترا بشمشیر بردارم
بدر غزوه بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل وصا درسند
و بدست مرتضی علی کشته گشت و این آیه در شان وی
فرود آمد مضمون آنکه آن ظالم روز قیامت از بس
سراسیمه ندامت صاحب [illegible] آورده دچار بخاید
بخاید اطراق اصابع را تا مرفقهم خفیف نه دیگر باره از بار
وی بروید و دیگر باره میخاید و خبر ندارد و [illegible] می گوید

یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای کاشکی فرا نگرفتمی فلان را به دوستی

وی فرا گرفت راه بجانب یعنی ابی و لعنت بادی وای بر من کاشکی

کاشکی فرا نگرفتمی فلان را یعنی ابی را خلیل دوست

و اورا لقد اضلنی یعنی بدرستیکه گمراه کرد مرا و باز داشت

عن الذکر از یاد کرد خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظه بعد

اذ جاءنی پس آنکه آمده بود بمن و کان الشیطان

دور از رحمت یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانسی

للانسان مرادی را ضلالت فرو گذارنده ما ابلیس و سوسه

می کند او میان را بنی لعنت خدای و رسول و چون در دام هلاک افتاد

فرو می گذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا می کند و قال الرسول

و گفت رسول یعنی محمد عم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب

ای آفریدگار من ان قومی بدرستی که قوم من گرفتند

و ساختند هذا القران این قران را مهجورا متروک یعنی

فرو گذاشتند بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض می

کنند و کذلک و همچنین کاین کفره را دشمن تو گردانیدیم

جعلنا لکل نبی گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبر را عدوا من

المجرمین دشمن از کافران چون نمرود مرا ابراهیم را و فرعون

مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرما و کفی بربک و بسنده

است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبائی

ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان و قال الذین کفروا و گفتند

آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لو لا نزل

چرا فرو فرستاده نمی شود علیه القران بر محمد قران جملة

واحدة جمله یکبارگی یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل که کذلک همچنین

فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت گردانیم و قوت دهیم

به فؤادک دل ترا یا بتفریق وحی و اتصال وحی دل تو را

حفظ آن ممکن سازیم و رتلناه ترتیلا و بر تو خواندیم قرآن را بعضی

از بعضی خواندیم با مهلت و تانی بی انقطاع بعید یا بین محض

ولان مر

مر لان

مشرکان فتح حاصل نشد نیست چه اعجاز قرآن با نکه بکلی ... همه یا
مجموع نازل نشود. مختلف می‌شود و در تفریق فواید بسیست
یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی کتاب ایشان یکبار
فرود آمد و خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود اگر
کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ مشکل بودی و دیگر نزول
آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می‌شد و سبب زیادتی
غرض در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می‌آید تحدی می‌نمود
و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل بار
فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت می‌شد و دیگر در قرآن ناسخ
و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باشد و اجتماع
هر دو در کتاب واحد نباشد و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسئله
و اجوبه و جواب در عقب سوال آید [illegible] و نمی‌آورند مشرکان
برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی
عجیب که مثل است الا جئناک [illegible] مگر می‌آریم برای تو جواب راست و درست
که بر باطل قول ایشان را در کند و احسن تفسیرا و می‌آریم
بجز آنکه نیکوترست از روی بیان الذین یحشرون [illegible] مشرکان
آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویها خود بزمین
نهاده میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه
شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست
از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند
که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا و اضل سبیلا و گمراه‌ترند
و ناصوابترند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش
دوزخست ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب موسی
را تورات بعد از غرق شدن فرعون و جعلنا و گردانیدیم پیش از آن
معه اخاه هارون برادر او هرون را وزیرا یار و مددکار در
ادای رسالت و اعلای کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید الی القوم
بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آیاتنا تکذیب

کردند آیات ما را ایشان یعنی ما رفتند وان قوم را بخف دعوت
کردند ایشان اما و استکبار نمودند تحقیر بسم ... بس ما ... کردیم
ایشان را و بیت کردانیدیم ... هلاک کردیم و ... کردانیدیم
با غراق در دریا قلزم و قوم او و کروه نوح لما کذبوا الرسل ... ما
که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و انانکه پیش از وی بودند چون
شیث و ادریس عم یا ... تکذیب نوح کردند ... پیغمبر
بیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند
غرق ... غرق ساختیم ایشان را بطوفان و ... و کردانیدیم
قصه ایشان را ... برای مردمان ... تا از ان عبرت
کیرند ... و اماده کردیم ... برای ستمکاران ...
... عذاب دردناک ... و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب
هود و ثمود و کروه ثمود را بتکذیب صالح عم ...
اصحاب الرس را ... جاهیست ... یا در بیابان
و صاحب ... یعنی ... در ... یا چه
و نخلستانی بوده از ان ... اخدود ... که در سوره
بروج مذکور خواهد شد و کویند قریه بود بر بین فلج ... یمن
و اصحاب رس جمعی از ... بودند ... بدیشان مبعوث
شد او را ... و بعضی تفاسیر ... که بعد از قتل او ... کوشت
او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی ... بودند
بودند که شعیب بدیشان امد و تکذیب وی نمودند روزی ... حول
چاهی که داشتند مجتمع شده با یذای شعیب مشغول بودند
که ناکاه ان چاه در ... فتاد و ... ایشان با منازل ... و مواشی
بر ... یا قومی بودند که شجره صنوبر ... میداشتند
و ... شاه درخت نام ... می پرستند ... از نسل یهودا
ابن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نمودند ...
... ایشان ... از ...
بیرون ... را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند ...

قصهٔ ایشان چنین گذشت و اصح آنست که اصحاب رس حنظلة بن صفوان اند و
چون تکذیب پیغمبر خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغی
دراز گردن که بچهرهٔ او همه الوان ملون بود و بجهت طول گردن او را
عنقا گفتندی و برکوهی که آنرا دمخ و یا فتخ گفتندی مقام
داشتی پاره‌ای و کودکان و مواشی خوردی ایشان در پی بودندی او
در زمین ... و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده
و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده بچنگ از میان ایشان برد
و ایشان شکایت پیش پیغمبر آوردند و شرط کردند که اگر شر او دفع
کرده شود ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل
او منقطع گردان این دعا بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب
شد و دیگر او را نه خبر پدید آمد و جز نام از و نشانه نماند و در عرف ها
نایاب بود و مثل شد که ما قال ... مسوخ شد مروت معدوم شد و وفا
در سر در نام ماند چو عنقا و کیمیا صاحب لمعات ... عنقا
بدین وجه نشان میدهد عنقا که در دو کون و مکانم پدید نیست
عنقاء مغرب که نشانم پدید نیست ... این قوم بعد از غیبت عنقا
در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند و خدا فرمود که اصحاب
رس را هلاک کردیم و قرون و اهل قرنها را که بودند بین ذلک میان این
قبایل عاد و ثمود و اهل رس بسیار قرنها بسیار که جز خدا کس ایشان
را نداند و کلا و هر یکی از ایشان ضربنا له الامثال زدیم از برای ایشان
مثلها یعنی بیان کردیم قصه پیشینیان با ایشان و حجت کردیم ایشان را
و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار
اصرار کردند پس عذاب فرستادیم و کلا و همه را تبرنا تتبیرا
هلاک کردیم هلاک کردنی و لقد اتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند
قریش علی القریة بر دیهی که باران دیده شده بود مطر السوء
باران بد یعنی سنگباران مراد آن دیه سدوم است که شهری بزرگ
بود از مؤتفکات و لوط را بی گذشتی و بعد از انقلاب حق سبحانه
سنگ باران بید ... اهل آن کفار قریش بر آن دیار می گذشتند افلم یکونوا

آیا نبودند که در مرور خود بر آنها دیدندی آثار بدید با خود و
آثار عذاب عبرت گرفتندی بل کانوا نه آنست که بدین ندیدند
هستند که از روی کفر لا یرجون امید نمی دارند نشورا برانگیختن
را یعنی حشر ایمان ندارند و اذا رأوک و چون می بینند ترا ان
یتخذونک الا هزوا فرا نمی گیرند ترا مگر هزو یعنی کسی که استهزا
کنند و از روی تهکم می گویند اهذا الذی آیا این کس است که
بعث الله رسولا برانگیخت خدا و فرستاد بپیغمبری ان کاد لیضلنا
که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و
اظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا گمراه کند و باز دارد ما را عن الهتنا
از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها
بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان فرموده و سوف یعلمون
بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان و زود باشد که
بدانند حین یرون العذاب آنگاه که ببینند عذاب را که از اهل و
ایشان من اضل سبیلا کیست گمراه تر ضلال سبیلا محمول بر ضلال
اهل آن است آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی
را می پرستیدند چون سنگی نیکو یا کلوخی و چوبی زیباتر بودی
معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی حق سبحانه
فرمود ارایت آیا دیدی کسی را که فرا گرفت الهه هویه
هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستند
تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب
تاویلات فرمود که هر که بغیر خدا چیزی دوست دارد و بدو باز ماند
او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای
او او را بر محبت غیر خدا میدارد و شیخ حسینی در طرب المجالس آورده
که آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا خبر یافتند بگریستند
و همانگاه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان
با هم هوا متولد شد و در طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت چهارم
یافت جمله اوصاف ذمیمه بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان است

از هوا و دیو پایبند رسوم و عادات مرده‌اند و همه هوا‌های پایان
مختلفه همه از تاثیر و ظهوری باید [illegible] غباری که خیزد میان ره
او ست چه گویم که هر بوستی را جدا او ست قوت غلبه او فلذلك
[illegible] کاتبه الهوی او لاله عبد فی الارض در شان او وارد شده
دریا و ان در بیان او چنین فرمود که افرءیت من اتخذ الهه
هواه آیتی که اصل هواست و اله ما طلب هوا است و معبود
المأوی است [illegible] سر ز هوا تا فقه از سر و بیت ترک
بهوا قوت بتغیرت [illegible] ایا بی یا شی تو [illegible]
انکه هوا را خدا خود ساخته [illegible] نگاه باید که او را ازان
منع کنی این کلمه منسوخ است بایه قتال [illegible] بکسان
می بری [illegible] انکه بسیاری از مشرکان [illegible] می شوند
بلوس هوش [illegible] یا تعقل می گشته بدل مدلا بل توحید
را به قید اکثر غافل معاندند و انها که ایمان خواستند ورد
خارج اند [illegible] ایشان [illegible] گمراه نند جهار پایان
در عدم انتفاع بسمع کلام و عدم تدبر در او قدرت [illegible] علام
بلکه ایشان [illegible] گمراه تر ندا ز انعام چه ایشان القیاد
متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود اما می نیند
و دیگر جهار پایان طالب الخیر ند که ایشان را سود دارد و مجتنبند از
انچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب اعظم منافع است
می گریزند و در رستیات که موجب اند مضارست می آویزند الم تر
ایا نمی بینی و نظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردگار خود که محض قدرت
کیف مد الظل چگونه باشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا ماه اندن
آفتاب و زمان ان ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص
سبب نفرت طبع و انقباض نور باصره است و شعله شمس مسخن
هوا و مغرق نور باصره در ان محل سرد و منفی است و لهذا
بلبل از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود و نو شاه داکر خوش حال
[illegible] کردانیدی ان سایه را ساکنا ثابت و ارام یافته

بر بیل سوال ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا پس گردانیدیم آفتاب را علیه یعنی بر ذات سایه دلیلا راه نمایی چه سایه جز با آفتاب شناخته نشود ثم قبضناه پس فراگرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا فراگرفتنی آسان یعنی آنکه شعاع شمس را بجای ارتفاع او نجای او بجای سایه آوردیم و او را فراگرفتیم چه اگر یکبار جمع می شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدا در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و اندر دوامی ظلام بطلوع آفتاب را طالع جهت دلیل شناخت او کرد آنید که تبیین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را نیز بشناخت ملکان دلیل را که شمس است قبض کرد باقول تا بار شب در آمد و این روزها را جهت آرامش و آرایش خلق متعین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس یقین اسلام که بطلوع جمال سید انام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن به دیم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده به و کسی آگاهی نرسیدند
تو نه خورشید جمالی بار گشتی ره نمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفاست و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه درخت را ممدود گردانید چنانکه همه لشکر اسلام دران سایه بیاسودند و این آیه نازل شد و ایشان خصوصیت و فرمود الم تر الی ربک کیف مد الظل موسی را بوقت طلب ارنی - دلیل لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من می نگری دیگر چه خواهی ست فرقست میان آنکه بالتماس دیده بر در بماند و چشم انتظار بر سر دوشه

حقایق ... چنان معلوم کرده ظل بسط ظلال نوال عصمت
است بر حضرت رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل ایمن بینش
طالع شده دلیل آن و قبضا اشارت به سقوط رسوم و شائبه
و ... مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب
تافت محجوب سرا پرده سایه خود در صحرا ظهور گشید انکار محب
نابدهت ... آخر نظری بسوی ما ستغنی الم تر الی ربک کیف
مد الظل ... استمداد او مرا ... بی درجات بلند عرفان ... ماند سه حبیر
... علی شاکلته واعتبار تلی که اگر حرکت شخص باشد
سایه متحرک شود ولو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت
از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه سایه که سایه
آفتاب شود از آنجا بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا او
بگیرد ... روی صحرا ... بنور خورشید گرفت ... اند
نفی سایه ... صحرا شد دقایق این آیه ...
... یعنی ... در الکواشی التفسیر ... وس ... المعرفة
و المدد ... واو آنکس است که ساخت لکم اللیل
برای شما شب را لباسا پوشش تا در و آرام بگیرد و
النوم ... و خواب را راحتی تا بدان آسایش یابید و جعل
النهار ... و گردانید روز را ... برای برخاستن و در طلب
معیشت پراگنده شدن و گفته اند نوم مشابه موت و نشور
که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از آن
در حکم لقمان مذکورست کما تنام فتستیقظ کذلک تموت و تنشر و هو
الذی ارسل الریاح ... و او آنکس است که فرستاد بادها را
بشارت دهندگان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او
که باران است یعنی بعد وزیدن ایشان غالبا دلالت می کند
و قوع مطر در اوان آن وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء از
ابر باران آسمان ماء طهورا آبی پاک و پاک کننده لنحیی به تا زنده
کنیم بان آب بلدة میتا شهر مرده را یعنی موضعی که از روئیدنی ...

بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته ... ونسقیه مما
خلقنا ... از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را واناسی کثیرا و
مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را آنها و
وینابیع بهشت که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد
صرفناه که مکرر گردانیدیم ما باران را ... بینهم میان مردمان در بلدان
مختلف و اوقات متغایره بصفتها متفاوت یعنی بزرگ قطره
و ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن ... لیذکروا تا یاد کنند
قدرت ما را و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجا آرند فابی اکثر
الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفورا مگر
ناسپاسی و کفران نعمت را ... ولو شئنا و اگر میخواستیم لبعثنا هر آینه
برمی انگیختیم فی کل قریة ... در هر دهی و مجمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده
اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه
مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان
مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وجاهدهم و جهاد کن با ایشان
به قرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد
بزرگ یعنی سخت و بسیار وهو الذی و اوست آنکسی که مرج
البحرین ... بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و روان بر وصف
ساخت لیکن بهم آمیخته نشدند هذا عذب فرات این یکی آب شیرین تشنگی نشاننده
وهذا ملح اجاج این دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر فارس و روم
وجعل بینهما و ساخت میانه میان دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از
قدرت خود وحجرا محجورا و حدی مقرر یا گردانید حرام و ممنوع که یکی بر
دیگری غلبه کند و در لباب گوید عذب فرات چو رودها بزرگ مانند جیحون
نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ
میان آنها بیابانها و شهرها و ربع است و محققان بر آنند
بحرین خوف و رجا است که در دل مومن متعادل یکی بر دیگری غلبه ندارد
که لو وزن خوف المومن ورجاؤه لاعتدلا ... بینهما
تا منتهی ... وهو الذی و اوست آنکسی که بیافرید

[illegible] یعنی انگه طینت آدم را بدان تخمیر کرد وان جزو نیست
تا ما بعد او با خلق کرد آدمی از آب منی [illegible] بس گردانید او را
نسباً وصهراً خداوندان نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم گردانید ذکور
که نسبت [illegible] بود و اناث که مصاهرت با ایشان واقع
گردد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنک
مناکحه او حلال باشد [illegible] و هست آفریدگار تو قدیراً
توانا بر آفریدن [illegible] و مانند [illegible] و می پرستند مشرکان
من دون الله بجز خدا [illegible] آنچه نفع نرساند [illegible]
ایشان را ولا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتان
اند هر معبودی که باشد غیر خدا [illegible] و هست کافر
[illegible] بر نافرمانی پروردگار خود [illegible] یعنی پشت شیطان
و معاون او [illegible] و نفرستادیم ترا [illegible] الا مبشراً
مگر مژده دهنده مومنان بثواب [illegible] و بیم کننده کافران
بعقوبت [illegible] بگو نمی خواهم از شما علیه بر
تبلیغ رسالت [illegible] هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی
خواهد [illegible] انکه فرا گیرد [illegible] بسوی رضا و قرب پروردگار
خود [illegible] راهی یعنی مزد ایمان و طاعت مومنانست زیرا که
[illegible] اجری [illegible] و ثابت شده که هر پیغمبر
با بر عباد و صلحا امت او ثواب خواهند داد [illegible] و توکل
در استغفار اجرت خود [illegible] الحی بر آن زنده که هرگز نمیرد
نمیرد که متوکلان بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع [illegible]
[illegible] و به پاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در
حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف کمال [illegible] و بسنده است
خدا [illegible] بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود خبیراً
دانا و مطلع بر آنها [illegible] آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق
[illegible] والارض بیافرید آسمانها و زمینها را وما بینهما وآنچه
در میان ایشانست از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار

نشین ها رو راز امام دینیه استوی پس مستوی است اما بو سعی
العرش بر عرش مجید لابزرگترین مخلوقات است الرحمن او
بزرگ بخشایش فاسئل به خبیرا پس بپرس از ذات و صفات او بالطبع
عنایت است چنانچه سأل سائل بعذاب واقع خبیرا داناتی را
یا سوال کن از خلق و استوی کسی را که دانا بود بآن واذا قیل لهم
وچون گفته شود ایشان را اسجدوا مر ایشان را که سجده کنید
للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن گویند کیست
رحمن یعنی اسمیست که مسمی و را نمی شناسیم چه در قرآن [illegible]
رحمن لیعنی اسمیست که مسمی و را نمی [illegible] اطلاق [illegible]
پس چون بسجده مامور کنند گفتند رحمن [illegible] اسم
ایا سجده کنیم [illegible] تا مرا بخیر را که می فرمایی ما
بسجده رو [illegible] وزیادت می کند که ذکر رحمن با [illegible]
او مرکا فرانرا نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از [illegible]
این سجده هفتم است یقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی
و در فتوحات این را سجده نفور و انکار می گوید و میفرماید
که چون مومن در تلاوت این ایت سجده کند ممتاز گردد
از اهل انکار و نفور پس این سجده استنان نیز توان گردن
تبارک [illegible] بزرگوار است آن خدا بقدرت کمال جعل فی السماء
بیافرید در آسمان بروجا برجها دوازده گانه را یا قصرها که
حقیقت آن جز او نداند بیند فیها و بیافرید در اسمان یا
بروج سراجا چراغی را که آفتاب است وقمرا منیرا و ماهی روشن
با روشنی بخشنده را وهو الذی واوست آنکسی که بحکمت تمام
جعل اللیل والنهار خلفه بیدنشب و روز خلفه خدا وند انرا اخلاق
یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلفه یکدیگر [illegible]
تو محو واین کردانیدن دلیل است بر [illegible] مرآنکسی را که
خواهد ان یذکر [illegible] کند [illegible] قدرت صانع [illegible]
لا در ایجاد لیل و نهار [illegible] یا خواهد سپاس داری

و شکر گذاری بر نعمتها حضرت باری که تعاقب شب و روز
از جمله ایست و عباد الرحمن و بندگان با رحمت بندگان خدا
بزرگ رحمت اضافه برای تخصیص و تفضیل است در فصول
آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد
نیز خواص بارگاه قرب او بند و این بندگان الذین
یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا
از روی زمین تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بر آن
و شکوه ایشان و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مر ایشان را
نادانان و سخنی که ادبانه در افکنند قالوا گویند ایشان در
جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن
سالم باشند از ایذا مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض
از مجادله در مقابله ایشان کما قال المحقق الرومی
اگر گویند زرافه و سالوسی تلو منم زو صد چندان و برو
وگر از خشم و شفای دهندت دعا کن خوش دل و خندان
دعا و میرو و چون ازین عامله ایشان با خلق در مصاحبت
از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد
والذین یبیتون و آنانند که شب بروز می آرند لربهم برای
پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در وقتی و قیاما و برپای
ایستادگان در وقتی دیگر مراد در سجده قیام نماز است
والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت
و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب یقولون میگویند
از روی ترسکاری ربنا ای خدای پروردگار ما بگردان
از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان
غراما هست دایم و لازم یعنی جاوید است انها بتحقیق دوزخ
ساءت مستقرا بد آرامگاهی است ومقاما و بد جای بودن
والذین و ایشان آنانند که چون نفقه کنند لم یسرفوا اسراف
ننمودند واحد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند

لم یقتروا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند بتضییق نفقه
ز مستحق از باز نداشتند وکان بین ذلک و بود انفاق ایشان میان این تنگ
میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی
طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است
اجتناب نمودند نیز وسط را ملحق گرفتند که خیر الامور
اوسطها نازل شده لکن بعضی از مشرکان بجناب رسالت
مآب آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق
بسیار کرده ایم و زنا و فجور بسیار از ما صادر شده اگر این خدای تو
ما را بیامرزد و میخواهی از سر این گناهان در گذرد ما تو را
ایمان آریم آیت آمد الذین لا یدعون و آنانند که نخوانند و نپرستند
مع الله الها اخر با الله خدای دیگر را ولا یقتلون النفس و
نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدا قتل
قتل آن نفس یعنی نفس مومن و معاهد الا بالحق مگر بحقی یعنی
بموجبات قتل از ردت و زنا و قتل و لا یزنون و سعی در زنا
ننمایند و تمتع بزنان نکنند چه امهات معاصی این کبیره
اند در صحیحین از ابن مسعود آورده اند که از رسول خدا پرسیدم
که کدام گناه بزرگترست فرمود که آنکه همتا گوئی خدای را و حال
آنکه ترا بیافریده گفتم پس دیگر گناه فرمود که آنکه فرزند خود
را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر گفت آنکه
زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر را این آیه
آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بنا حق
نکشند و سعی نمایند و هر که بکنند ذلک آنچه مذکور شد از کبائر
یلق اثاما ببیند اثاما جزای بزه کاری خود گفته اند
اثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت
خواهند کرد یا چاهیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان
مثل خون و ریم یا اثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب
جمعی متعرض یضاعف له دو تو کرده شود له العذاب مر کشنده اینم

بها مهانا یوم القیمه روز رستخیز و ذلیل و جاوید ماند فیهی ا
در عذاب ... در حالتی که خوار و سست و محتاج باشد الا من
تاب ... مگر آنکس که توبه کند از شرک و ... و بگرود بخدا و رسول
و عمل صالحا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید
فاولئک پس آن گروه یبدل الله بدل میکند سیئاتهم حسنات گناهان ایشان
را به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات
بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت
یا توفیق دهد او را باضداد اعمال سلف یا در دنیا بدل کند
شرک او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه و
کان الله و هست خدای تعالی غفورا آمرزنده گنه کاران بتوبه رحیما مهربان
بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان و من تاب و هر که توبه کند از
معاصیه مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی
دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و عمل صالحا و بکند
عمل ستوده شایسته یعنی تدارک ما فات نماید فانه یتوب الی الله پس بدرستی
که او باز میگردد الی الله بثواب خدای متابا باز گشتنی یا رجوع کند
بحق رجوع پسندیده والذین و بندگان حق آنانند لا یشهدون
الزور حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه
ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ نمیدهند
و اذا مروا و چون بگذارند باللغو بچیزی ناپسند مروا کراما بگذرند
بردباران و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن والذین اذا ذکروا
و آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار
ایشان یعنی بمواعظ قرآن لم یخروا علیها نیفتادند بر آن یعنی
صما بنادیده نبودند بل استماع آن صما کران که نشنوند اسرار آنرا و
عمیانا و نه کوران نبینند انوار آنرا بلکه گوش هوش شنوند
و دیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل تکلف بآنها
تغافل نورزیدند والذین یقولون و آنانند که میگویند ربنا هب
لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان

قرة اعين کسي که روشني ديدها بود مراد از ال و اولاد صالح است زيرا که مومن ابهل و ولد خود را صالح و پاک ميبيند بينند ايشان بود چشم او روشن کردد و جعلنا و کردان مارا للمتقين اماما براي پرهيزکاران پيشوا يعني مارا چندان پرهيزکاري ده که شايسته امامت متقيان باشيم اولئک انگروه مذکوره تيحزون الغرفة پاداش داده شوند غرفه بهشت يعني بلند ترموضعي دران و گفته اند غرفه اسمي از اسماء بهشت است و در فصل عبد الوهاب اورده که کوشکهاست بر چهار قايمه نهاده از زر و نقره و لولو و مرجان و انچنين منازل بديشان دهند بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت دين و ايذاء کفار و ترک شهوات بابر فقر و احتياج يا برادا فرايض و يلقون و ببينند يعني تيا وحعض يلقون خوانند بصيغه مجهول يعني بينند يد که عطا داده شوند فيها در بهشت تحية زندگاني و بقا و سلاما و سلامتي از افات با دعا زندگي و سلامت شوند يا ملايکه بر ايشان تحيت و سلام گويند يا تحيت از ملايکه بينند و سلام از خدا شنوند خالدين فيها کجاويدان باشند فيها در غرفه يا بهشت يعني نميرند حسنت نيکو فراگاه است بهشت مستقرا و مقاما و جاي بودن قل بگو اي محمد مرمکيان را ما يعبوء بکم چه وزن نهد خدا شمارا يعني قدر شند يعني شمارا نزد خدا لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستيدن شما بکه مرا او را چه شرق ات ان شناخت و عبادت فقد کذبتم پس بدرستي که شما بانچه تکذيب کردند مرا ولا تعصيموند و در عبادت حيف قسوف يکون پس زود باشد شما تکذيب شما لزاما ملازم شما که ترک نکند و يا باشد عقوبت تکذيب لازم شما نا وقتي که شمارا بدوزخ رسانند و ان نيز ملازم شما بود و گويند لزام قتل روز بدر است والله اعلم سورة الشعرا بسم الله الرحمن الرحيم طسم در معالم التنزيل نقل ميکند که حروف مقطعه اسامي قران است المعنا در اعليه طسم از حروف ذکر قران ميدان و گويند اسمي است از اسماء الهي يا هر حرفه اشارتست باسمي چنانچه طسم نطاهر و سايز وي است و گفته اند شرح

و ... وهمچنین در بحر الحقایق آورده که طا اشارت است
بطهارت ... عرفان اهل وحدت است که طالب‌اند بالله و سین عبارت
از سیر روندگان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمائی میکند
بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و ... الله با اشارت
است بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان
صاحب کشف ان سر ... فرمود که حق سبحانه قسم یاد کرد بطهارت
عز ازلی و سنا جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی ... اینکه
این سورتهای ... آیات کتاب هویداست یعنی قرآن
که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا نیز هست یعنی
قرآن در روشن ساختن حق و باطل را ظاهر میگرداند و سعادت هدایت
و شقاوت ضلالت را اشکارا میسازد و چون قریش این چنین کتابی
را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت ایمان ایشان
بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارکش شاق آمد حق
سبحانه بجهت تسلیه دل مقدس وی آیه فرستاد ...
مگر تو ... هلاک کننده و کشنده نفس خودرا ...
آنکه نمی‌شوند ایشان ... گروندگان بقرآن ... اگر خواهیم
... فرو فرستیم بر ایشان ... از آسمان ... نشانه
در آیات قدرت قیامت یا بلیه از بلاها قاهره ... پس گردد
گردنها ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان شوند
... مر آن آیه را ... فروتنان و انقیاد کنندگان و ... و
نمی‌آید بدیشان ... هیچ موعظه ... از خدای بخشاینده
... نو فرستاده یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد
از دیگری ... مگر آنکه ... از آن روی گردانندگان
... پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را و بر تکذیب خود
مصر شدند ... پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا وقت
بعث یا روز بدر ... خبرها آنچه بودند که بدان ...
استهزا می‌کردند و باور نمی‌داشتند و بعد از بیان این احوال

ربع

۱۵۲

بشیمانی نفع ندهد یعنی امروز بدان مصلحت خویش وا دلیا
و پشیمانیه - شوی سود ندارد اولم یروا ایا نمی نگرند که با چشم عبرت نگاه
نمیکنند الی الارض بسوی زمینی که بقدرت ما کم انبتنا چند
برویانیدیم فیها در و بعد از مرده کی وا فرد کیا او من کل زوج
از هر صنفی گیاه کریم نیکو و پسندیده و بسیار منفعت ان فی
ذلک بدرستی که درین رویانیدن لآیة هر اینه دلالتست بر کمال
قدرت و حکمت رویانیده و ما کان و نیست اکثرهم بیشتر
از ایشان در علم ازلی مؤمنین گرویدگان با وجود این مشاهده
چنین علامتها و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز او
غالب و توانا تمام بانزال بلا بر کافران الرحیم مهربان بسط بلطف
عطا برای مؤمنان و اذ نادی و یاد کن انرا که ندا کرد پروردگار
تو موسی را ان ائت که بیا بقوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم
یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور
و تعدی ایشان را الا یتقون ایا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از
عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال
گفت موسی ای پروردگار من انی اخاف بدرستی که من می ترسم
ان یکذبون از انکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند ویضیق
صدری و تنگ شود دل من از انفعال و تکذیب ولا ینطلق و تکلم نکند
لسانی زبان من و عقده که دارد زیادت کرد این سخن قبل الارسال
حبسه بوده و بشارت دعا در ازالت ان فارسل پس بفرست
جبرئیل را الی هرون بسوی هارون برادر من تا او را شریک حال
گردانی در رسالت تا با عانت او نزد فرعون روم و لهم و
مرا ایشان را بر من ذنب دعوی گناهیست مراد قتل قبطیست
و بزعم ایشان گناه می گویند فاخاف پس می ترسم ان یقتلون انکه
مرا بکشند بعوض قبطی بیشتر از ادای رسالت قال گفت خدای
کلا باز ایست ازین اندیشه که ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا
پس بروید تو و برادر تو بایاتنا بنشانهای ما یعنی معجزات انا

دیل

حجت قوی بشنو و حجت نبوت تو باشد انا معکم بدرستی
که ما با شمائیم مستمعون شنونده ایم هر چه میان شما و فرعون با
شد یعنی هرچه شما و ایشان گویند شنیده کنیم بر ما پوشیده
نیست فاتیا فرعون پس بیائید بفرعون فقولا پس بگوئید
انا رسول رب العالمین فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ارسل
و سخن اینست که بفرست با ما بنی اسرائیل را
یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن
ایشان بود پس موسی بفرمان ملک علام با برادر خود بدرگاه فرعون
شد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون
او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان گفت موسی را
نه ترا پروردیم درمیان خویش ولیدا طفلی
که طفل بودی نزدیک بولادت و درنگ کردی در میان
ما سالها از عمر خود یعنی سی سال با ما بگذرانیدی
و کردی آن کرده که کردی یعنی آن
قبطی را که خباز من بود بکشتی و تو از ناسپاسان
مر نعمت مرا که قصاص قتل یکی از خواص من کردی گفت
موسی که کردم آن کرده را آن هنگام و من
بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته
گردد پس بگریختم از شما آن هنگام که ترسیدم
که مرا بکشید و بمدین رفتم پس بخشید مرا پروردگار
من بوقت رجوع از مدین علم و فهم یا نبوت و
گردانید مرا از فرستادگان خود یعنی داخل کرد
در زمره پیغامبران که خلق فرستاد و آن نعمتی
که تو منت می نهی آن بر من انت
که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را بفرزندی
... و گفتند ... انگار ... کلام
... که بدان که ... بنی اسرائیل

بعد از آن که عرض بنی اسرائیل را بنا برنا شکیل می کردند و درد و بلا بنی را فکند و قوم من مرا نرنجت میکردند و بنوم منح
منی مردم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته انا رسول رب
العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قال فرعون
گفت فرعون و ما رب العالمین کیست پروردگار عالمیان و چه چیزست
سوال از ماهیت کرد قال گفت موسی در جواب او رب السموات
والارض اوست پروردگار آسمان و زمین و ما بینهما و آنچه
میان ایشان است ان کنتم اگر هستید شما موقنین که ایمان
در حقیقت صفات حق چون موسی عم اعراض فرمود از جواب
ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهر ترین دلایل حکمت و آثار
قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر آنها را که گرداگرد وی بود
از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند بر کرسیها زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را
که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او جواب
میدهد قال گفت موسی دیگر باره ربکم خدای من آفریدگار شما است
و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر
آیات باقرب آیات بناظر واضح آن بر تامل قال گفت فرعون مر قوم
خود را ان رسولکم بدرستی که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را
رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما
هر اینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قال گفت موسی
رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغرب است
و آنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستند که شما
فهم کنید و در یابید که جواب سوال شما جز بدین وجه نمی تواند بود
زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه
در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه
از آن منزه و مقدس است چه این همه محل ثنا و محدث حز ادراک حضرت
مستولی گردیده اند و از حضرت او در دم چه شاید که حقیقت

قدم

قسم ملك از ... حضرت شده ثابت عقل ما نيز از كمال اش كه نيست
قال كفت فرعون بعد از انكه از مناظره درماند ... اكر فرا
كيري الهي موسي ... معبودي ... بجز من ... اهر اينه كردانم
ترا ... از زندانيان آورده اند كه سجن فرعون از قتل بد
تر بود زيرا كه زندانيان را مي برد تا در حفره عميق مي انداختند
كه درانجا هيچ نمي ديدند و نمي شنيدند و بيرون نمي اوردند الا مرده موسي
چون ذكر سجن شنيد ... كفت و ... آيا اين كني با من و اكر
بيارم ترا ... بچيزي روشن بيارم معجزه هويدا ...
كفت فرعون كه بيار ان چيز را ... اكر هستي ... از
راست كويان در دعوي خود ... پس بينداخت موسي
عصاي خود را ... پس ناكاه عصا ... افكندن
... شد ... پيدا اشكارا ببين ثعبانه او ظاهر بود و فرعون
از مشاهده او بترسيد و مردمان كه حاضر بودند هزيمت كردند چنانكه
در وقت فرار بيست و پنج هزار كس كشته كشت ... و بيرون آورد
دست خود را از كريبان بعد از انكه كندم كون بفرعون
نموده بكريبان در اورده بود ... پس ناكاه دست او ... سفيد
درخشنده بود ... مر نظر كنندكان را كفته اند كه شعاع
دست مبارك موسي بمثابه نور افتاب ديدها را خيره ساختي
كفت فرعون ... مر اشراف قوم را كه كرداكرد او بودند
بدرستي كه اين مرد ... جادويست دانا ال فرعون
بترسيد كه كسان وي بموسي ايمان آورند پس حيله انكيخت
و كفت اين جادوييست كه در فن سحر مهارتي تمام دارد
... مي خواهد كه بيرون كند شما را ... از زمين شما
يعني ديار مصر ... بجادوي خود ... پس چه مي فرماييد
مرا شما در كار او و معجزه موسي او را با وجه دعوي او بيست
غرض چون مشاورت با قوم افكند تا از رتبه انا ربكم الاعلى نزل كرده
نمود و از پرستندكان خود در كار موسي مدد طلبيد ...

گفتند حبس کن اورا و برادر اورا یا در تعویق کن و قتل
ایشان ناشتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم دیگران بهتمت
دا یعنت و برانگیز وابعث فی المدائن شهرها مملکت خود حاشرین
جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان کن که بهر شهری یأتوک بکل
سحار تا بیارند هر جادوگر نیک جادو یعنی عالم دانا و پیش آمده
در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة
پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم برای هنگام روزی
معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود و قیل و گفته
شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان را یعنی فرعون گفت
اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندگان
یعنی فراهم آیندگان باشید و جمع شوید لعلنا شاید که ما نتبع
السحرة پیروی کنیم جادوانرا یعنی متابعت کنیم در دفع موسی
و مدد ایشان باشیم یا بر روی دین ایشان … ان کانوا هم
الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی و تا روشن فلما جاء السحرة
پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشانرا بار داد
و دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند
مر فرعون را ائن لنا اجرا آیا مارا باشد اجر مزدی از نزدیک تو ان کنا
اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال
گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را و انکم اذا و بدرستی که
شما … لمن المقربین از جمله نزدیک شدگان بمن
یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی بیرون رود شما باشید
ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادویهای خود را بمیدان
معین آوردند و بوقت معلوم در برابر حضرت موسی صف کشیده
گفتند ای موسی اول تو می افکنی عصای خود را یا ما بیفکنیم قال لهم
موسی گفت موسی مر ایشان را القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما
افکنندگانید مر آنرا فالقوا پس بیفکندند حبالهم و عصیهم رسنها و عصاها
مجوف پر سیماب ساخته خود را که بهفتاد هزار رسن و بهفتاد هزار

عصیهم وقالوا و گفتند بعد از انکه رسنها و عصاها بجادوئی افکندند
و از مردمان غریو برخاست بعزة فرعون بعزت بزرگی و قوت
و پادشاهی فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی
و هرون فالقی موسی پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه و عصا
هم در حال اژدها گشت فاذا هی پس انجا عصا اژدها گشته
تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر کرده بودند و بصورت
مار بحیله می نمودند فالقی السحرة پس روی در افکنده شدند
جادوان ساجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب
عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق
ایمان گفتند آمنا برب العالمین گرویدیم به پروردگار عالمیان
پس تعیین کردند که رب موسی وهرون آفریدگار موسی و هرون تا رفع
توهم آن کنند که ربوبیت فرعون کنند چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت
آتش ... قال آمنتم گفت ایا تصدیق کردید و حفص آمنتم
بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید له مر موسی را ...
پیش از انکه دستوری دهم مر شما را در ایمان بوی ...
... بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت
شما را جادوئی و ما بیکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک ...
من فلسوف تعلمون پس زود باشد بدانید که چه عقوبت خواهم کرد
شما را بر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن
هر اینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایها شما را من خلاف
بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت
مخالفة راست کردن و لاصلبنکم اجمعین و هر اینه بردار کنم همه شما را
تا بمیرید و مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان
آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید تو و ما
از مرگ نمی ترسیم انا الی ربنا ... بدرستی که ما بثواب پروردگار
خود منقلبون بازگردندگانیم انا نطمع بدرستی که ما طمع می
داریم انکه بپوشد لنا ربنا مر ما پروردگار ما و عفو کند خطا ...

کنان ایشان با آن لباسهای انکل ابریشم [illegible]
اول کرم پیکان بخدا آورده اند تا فرعون نیز مرید تا [illegible]
راست و پای جنبانان موسیان را ببوسند و [illegible] از
دریا بکنند درا و بجنبند و موسی برای ایشان می گریست حضرت
حضرت عزت حجابها برداشته منازل فردوس [illegible]
ایشان را منظر وی دراوردند تا ایشان یافت همچنین جادوگران
کان دست و پا در باختند در قضای فرعونی باختند
کر برفت بدان دست و پا بر جای آن نزد [illegible] از حضرت ملکوت
تا بدان پرها پرواز زدند در هوای عشق شهباز آمدند
پس موسی بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان
دعوت می کرد و معجزات بدیشان می نمود روز بروز عناد و فساد
ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر
شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال تعالی و اوحینا و وحی
کردیم ما الی موسی یعنی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر شب
بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره
در آنست انکم متبعون (۵) بدرستی که شما از پس در آمده شوید یعنی
فرعون و قوم او از پس شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را
غرقه سازیم در مختار آورده که موسی بنی اسرائیل را فرمود تا زرها
و زیورها را از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم
که اموال خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که
فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شدند بنا
برین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد در راه
دروازه بر ایشان مشتبه گشت معلوم فرمودند که یوسف صدیق
دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از
مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کس را بر مدفن یوسف ع
اطلاع نبود موسی بخود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف معلم
گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام عمر قوم عجوزه [illegible] نشان کرد

ذن ۱

این وصیت در دست او قرار داد که آن صندوق یوسف نطلب
کرده اند چه میداد که خواهد بود چون در قعر دریا نیل است پس با معجزه
آن را استخراج نموده و وقتی که قمر بوسط السماء رسید هم
تا صبح روی براه نهاده و فردا روز خبر خروج ایشان بقبطیان
رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در
خانه خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان
روند در خانه هر قبطی یکی از اعز قوم مرده و بتعزیت او مشغول اند
و در این روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد ... پس
فرستاد فرعون فی المدائن حاشرین در شهرستانها که بنای تخت
او یکی بود حاشرین جمع کنندگان لشکر را و گفتند ان هؤلاء
گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون گروه اندک اند و حال آنکه
عدد مردان کاری بنی اسرائیل که از بیست گذشته و بشصت
رسیده بودند ششصد و هفتاد هزار مرد بود و عدد مجموع قوم
از نساء و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار
دیگری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت
ایشان گروه بسیار اندک اند وانهم لنا لغائظون و ایشان مارا
بخشم آرندگان اند چه از ما گریخته اند و پیرایه‌ها قوم ما برده
و انا لجمیع و ما همه یعنی لشکر ما ... سلاح داریم و دانا
باسم حرب لترتیب خواست با آنکه قوم موسی نه سلاح تمام داد ند
نه بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان
یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند
من جنات از بوستانها و عیون و از چشمه ساران و کنوز
و از گنجها زر و نقره و مقام کریم و از منزلها نیکو کذلک همچنین
کردیم با ایشان و اورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج
و جایها ایشان بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که
بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را
بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود
و سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهان قبطیان

علامتیست روشن ودلالتی هویدا برقدرت الهی وما کان
اکثرهم مؤمنین ونبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گرویدگان جز آسیه
قبطیه وحزقیل که مؤمن آل فرعون بود ولیکن کسی ایمان نیاورد
الا با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود وان ربک لهو
که آفریدگار تو هو العزیز اوست غالب وکسی را قدرت غلبه و
الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت واتل و
بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبأ ابراهیم خبر ابراهیم که ایشان
بدو نسبت درست می کنند وبفرزندی او فخر و تفاخر تند
اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لابیه پدر خود آزر را وقومه و
قوم خود را یعنی اهل بابل را وازایشان پرسید که ما تعبدون
چیست آنکه می پرستید قالوا نعبد گفتند می پرستیم اصناما
بتانرا فنظل پس همیشه می باشیم لها مر آنرا عاکفین ملازم
بعبادت مراد بتانی است که ساخته بودند از انواع فلزات
بر صور مختلفه وعبادت آن را ومنهی کرده اند قال گفت
ابراهیم که بتان شما هل یسمعونکم آیا می شنوند خواندن شما را
اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشانرا وخواننده را اجابت میکنند
او ینفعونکم یا سودی می رسانند شما را که پرستش ایشان می کنید
او یضرون یا ضرری بشما زیان می رسانند بشما اگر اعراض
کنید از عبادت ایشان وایشانرا نکوهش نمایید قوم ابراهیم
نتوانستند که او را بنظم جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده
قالوا بل وجدنا گفتند نه ازایشان اثر نفعی دریافته ایم اما یافتیم
آباءنا پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی
ایشانرا پرستش می نمودند وما بدان متعبد بودیم قال گفت ابراهیم افرأیتم
آیا دیدید ودانستید یعنی بنگرید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنکه
هستند که می پرستید انتم شما وآباؤکم الاقدمون وپدران دیرینه
شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی
دشمنان اند مرا یعنی شما را که پرستندگان اید نصیحت کرد

بلغو خود وسبیل تعریض ایشان چه این تهمت از صریح
کفر است و دشمنی ایشان مر عبده خود را ظاهر است چه مرا
که از عبادت ایشان رسد هیچ دشمنی مقصود نیست ما
معنی آنست که من دشمنم مرا ایشان چه گر او دشمن داراند
او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان
ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لکن
دوست من پروردگار عالمیانست الذی خلقنی انکه مرا بیافرید
و از علم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه می نماید مرا براستی
در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه می نماید بدعوت
خلق والذی هو یطعمنی و یسقین یعنی انکه میخوراند مرا غذائی که قوام
اجزای بدن مرا است و یسقین و می آشاماند شرابی که موجب تسکین
عطش و ترطیب اعضا است در عین المعانی آورده که
مراد طعام الفت و شراب زلفتست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت
که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت است که
ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار از ذوالنون مصری نقل
میکنند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این
بیت خوانده اند شراب المحبة خیر الشراب وکل شراب سواه سراب
و از فحوای کلمات محققان شمه از اسرار کلام حقایق نظام این بیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی لی میتوان برد بیت نزانواله دمادم
زخوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبله دینی ایا
سبب النعم بر دهان لکم دینکم ولی دینی فاذا مرضت و چون بیمار شوم
فهو یشفین او مرا شفا دهد از امام صادق منقولست و چون بیمار شوم
بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی فرموده که مرض برویت اغیار است و شفا
بمشاهده انوار واحد قهار و در کواشی آورده که بیماری متعلقات کونیست
و شفا بقطع تعلقات آن و البته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک
را از همه منقطع سازد بیکبار پیوندد هد یعنی شربت تجرید از مرض تعلقات
باز رهاندش بیت چه گویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت بیک نفس

درد مراد وا کرده والذي يميتني وانکس که بميراند مرا اندر دنيا بوقت انقضا
اجل ثم يحيين پس زنده کرداند مرا در آخرت براي محاسبه ومجازات
امام ثعلبي گفته که بميراند بعدل وزنده کند بفضل وگفته اند امانت
بمعصيت واحيا بطاعت يا امانت بجهل است واحيا بعقل يا
امانت بطمع است واحيا بورع يا امانت بفراقست واحيا بتلاق
ودر حقايق سلمي آورده که بميراند مرا از نفس من وزنده کرداند بخود
ونزد بعضي محققان امانت واحيا بخوف ورجاست يا بغفلت
وذکر يا باستتار وتجلي وصاحب بحر فرموده که بميراند مرا از اوصاف
بشريت وزنده سازد باخلاق روحانيه وباز بميراند از سمات روحانيه
وزنده کرداند بصفات ربانيه وحقيقت آنست که بميراند مرا از
انانيت من وزنده سازد بهويت خود که حيات حقيقي عبارت از آنست
والذي اطمع وانکسي که طمع ميدارم ان يغفر لي انکه بيامرزد مرا خطيئتي
گناه مرا يوم الدين روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت
جهت کسر نفس است وتعليم امت ودر تلخيص آورده مراد خطايا
امت محمدست که حضرت خليل الله الملک الجليل استدعا غفران نمود رب
هب لي اي پروردگار من ببخش مرا وعطا کن حکما حکمي در علم تا با
ستعد خلافه حق وريا ست خلق گردم والحقني ودر رسان مرا يعني
توفيق کمال در عمل با لصالحين بنا يستکان راه وبرگزيدگان درگاه و
اجعل وگردان از براي من لسان صدق زباني راست يعني ثناي نيکو
في الآخرين در ميان پس آمدگان يعني جاري کن ثنا ونيک نامي آوازه
من بزبان کسان که پس از من آيند دعا بعز اجابت رسيد جميع امم
از مجوس ويهود ونصارى واهل اسلام ثنا بر حضرت خليل الرحمن ميگويند
گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است ومعني آنکه اين کمال
لت برای تجديد اصل دين من راست گويي در آخرين امتان ومراد
حضرت رسالت باشد واجعلني وگردان مرا من ورثة جنة النعيم از وارثان
بهشت پر نعمت يعني مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول مي کنند واغفر لا
بي وبيامرز پدر مرا يعني ايمان روزي کن او را تا آمرزيده شود انه بدرستي

انه کان من الضالین ونیست ازگمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم
یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها وخطاب نفی
نیز تعلیم امتانست واله انبیا را خواری و رسوائی نباشد یوم لا
ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته ولا
بنون ونه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله مگر کسی را که بیاید
نزد خدای بقلب سلیم بدلی خالص از کفر و معصیت و مال خود را در
راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر اینه
ان مال و فرزندان او را نفع رسانند و گفته اند سلامت قلب
اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی انست که دل
سلیم از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بغض اهل
بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر امام قشیر فرمود قلب سلیم انست که خالی باشد
از غیر خدا علی فرمود که دروی آفات دنیی نبود و شاطبی گفت عقبی خالی
باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطایفه منقولست
که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده را پیوسته قلق و اضطرابست پس
زبان لسانی بیان میکند که دل سلیم ولیست ملام در مقام جزع و فزع
و قراری از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نسبت بشوق وصل
نالم و گرد ستم دهد روزی، تو ز بیم هجری گویم که تا از در کنی، همام از کرته
خونین و سوز دل که چندین بنالد نیستی که حال عشق یاران بیچاره
وازلفت الجنة و نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین
برای پرهیزکاران تا از موقف اهل بینند و بمشاهده منازل خود شوند مسرور
و برزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ للغاوین برای گمراهان
تا بدان ننگرند مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید و
قیل لهم و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از
اینان پرسند این ما کنتم کجا اند انچه بودند که پیوسته تعبدون می
پرستیدند امن دون الله بجز خدا یعنی کجا اند خدایان شما که بدین
امید وار بودید هل ینصرونکم آیا هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب
از شما او ینتصرون یا نجات میدهند خود را از حلول عقوبت بدیشان

فكبكبوا

فيها پس بروی در افکنده شوند بسیار در دوزخ هم بتان
والغاوون وگمراهان یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس ولشکرها ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس در دوزخ
افکنده شوند لشکرها
اجمعون همه ایشان قالوا وگویند کافران وهم فیها وحال آنکه ایشان
در دوزخ یختصمون دشمنی می کنند با یکدیگر یعنی عبده واصنام مخاصمه
می کنند بت پرستان با بتان میگویند تالله انکنا بخدا که ما بودیم
لفی ضلال مبین در گمراهی پیدا وهویدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را
در استحقاق عبادت برب العالمین به پروردگار عالمیان وما اضلنا
و گمراه نکرد ما را بر ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدان وبدکاران از
مهتران ما یا از دیوان فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچ کس
از شفاعت کنندگان چنانچه مومنانرا هست ولا صدیق ونه دوستی
حمیم مهربان وباشفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل
حمیم بوده ها را بجا بدل کردند جهت قرب مخرج و حمیم خواص است
از اهتمام یعنی یاری که دران رعنا اهتمام کند در ملمّات فراق وشرط
دوستی بجای آرد نحو هدیود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین آنگه کافران از روی تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی
کرة باز گشتنی بدنیا فنکون تا می بودیم من المومنین از باورداران
وگرویدگان ان فی ذلک بدرستیکه در قصه ابراهیم واحتجاج او با قوم لآیة
هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم مومنین ونبودند
بیشتر قوم ابراهیم مومنین گرویدگان از اهل بابل جز دختر نمرود کسی
ایمان نیاورده وان ربک وبدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز اوست
غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرحیم بخشاینده
که توبه بندگان رد نکند و نه احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد
کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین گروه نوح فرستادگان را چه نوح
از رسل گذشته خبر داد وقوم او با او منکر شدند اذ قال لهم یاد کن چون
گفت مر ایشانرا اخوهم نوح برادر ایشان مراد اخوت نسبی است
الا تتقون آیا نمی ترسید از خدا که ترک عبادت او می کنید آیا

سطوت
دختر نمرود

بدرستی

یعنی انی لکم رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا
الله پس بترسید از خدا و بت پرستیدن را اطیعون و فرمان بردار
در قبول ایمان و ما اسألکم و نمی خواهم شما را علیه بر ادای رسالت
من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجرت رسالت من الا
علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید
از عقوبت خدا و اطیعون و فرمان برداری من کنید تکریر امر نصف
بتقوی و اطاعت جهت تاکیدست چه قوم نوح بغایت سخت
دل و از زیم بود قالوا گفتند در جواب نوح انؤمن لک آیا ایمان
آریم و تصدیق کنیم ترا و اتبعک الارذلون و حال آنکه پی روی کرده
اند سفلگان و بیقدران و ایشان ظاهر ترا متابع اند
و بباطن مخالف قال گفت نوح و ما علمی و نیست دانش من برسنده ١١٥
بما کانوا یعملون بانچه هستند که می کنند یعنی حکم من بظاهر
است ایمان عمل مومنان می کنند اما نمیدانم که از روی
اخلاص یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان
الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بران و لو تشعرون اگر
دانید که عالم الغیب اوست پس دانید که من راست می گویم
پس قوم گفتند این ارازل را از مجلس خود بران تا بیانزدیم و سخن
تو بشنویم نوح گفت و ما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده
مومنان ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده مبین
آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا
و خواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نایستی
ای نوح از انچه می گویی یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر آینه
باشی من المرجومین از راندگان یا کشته شدگان بسنگ قال
گفت نوح عم بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان
قوم قال گفت رب پروردگار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون
تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن ربع
بینی و بینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی و نجنی و باز رهان

مرا از قصد ایشان و من معه و هر که با نشست من الکو [illegible]

فانجیناه پس نجات دادیم او را و من معه و هر که با او بود فی

الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات

ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن نوح ان فی

ذلک لآیة ان قوم او ان غرق کشتی کرده صبر او بر ایذاء قوم

[illegible] و ما کان اکثرهم مؤمنین [illegible]

[illegible] شوند

[illegible] کرده کان نجات دهنده

[illegible] ایشان از آنچه با وی در کشتی بود

[illegible] خداوند تو اوست توانا [illegible]

[illegible] عذاب از ایشان [illegible]

[illegible] بعد از وی و اصلاح با ایشان [illegible]

[illegible] المرسلین قوم عاد فرستادگان را [illegible]

[illegible] را منکر شده باشند [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] ایشان هود

[illegible] از عقاب الهی فایف [illegible]

[illegible] که من شما را رسولی فرستاده ام [illegible]

[illegible] الله پس بترسید از خدا و ترک [illegible]

[illegible] و طاعت [illegible] شما را [illegible]

[illegible] از شما بر خوانت خود

[illegible] دنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حوضها آب با گوشتها رمیکم یا انیه ریعه
[illegible] نه یا گجا وید خواهید بود در ان [illegible] چون
[illegible] میگیرید وحمله میزنید [illegible] میگیرید بستمی
[illegible] حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان با
چون انتقام ستمکارانه میکشند [illegible] بسی بترسید از
خدا و از سطوت جباری که [illegible] ست بلند رید
مادر بن جدی فرمایم فرمان برید که سود شما در [illegible]
بترسید از او [illegible]
شتر و گاو و گوسپند تا از ایشان اخذ فواید بستانید
و به پسران تا در همه حال [illegible] دهم در کار رسانند [illegible] و دوستان
و دیوه ان منتفع میشوید [illegible] و چشمها که همه سقیا و [illegible]
و تا نوع [illegible] ان اهتمام رسید [illegible] بدستی که اگر می ترسم
[illegible] کرده شکر نا یت [illegible] شید
که روز بس عظیم است یا در وقت [illegible] گفتند عادیان در جواب هود عذاب روز [illegible]
[illegible] بکسان بر ما و عظ [illegible] بابند دهی ما را [illegible] یا نباشی
[illegible] پند دهندگان یعنی یا طریقه خود از دعت نخیم
[illegible] نکار که ما بر انیم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تطیعم شما را بر پندی که میسم
[illegible] کران آیندان اجرا یا نیست [illegible]

اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا اخوهم برادر ایشان ازجهت نسب
قرابت صالح صالح پیغمبر الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدا
بدو شرک نمی آرید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام
امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر
کنید از خدای عذاب و اطیعون و فرمان برید مراد امر و نهی و ما اسالکم و
نمی طلبم از شما علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که بمن
دهید و ملزم بدان شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی
رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شما
یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما ههنا در آنچه هستید اینجا یعنی در
دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم از فوات فی
جنات در بوستانها و عیون و چاه سارها چه قوم ثمود را چشمه
و نهر بود و زروع و کشتها و نخل و خرما ستانها که طلعها شکوفه
درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف است و تنحتون و می تراشید
برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که
ماهر بید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدا و امل
دور و دراز بنهید و اطیعون و فرمان برید مرا در احکام و لا تطیعوا
و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافران را که اسراف کرده اند
بر نفس خود بکفر الذین یفسدون آنانکه تباهی می کنند فی الارض
در زمین حجر و لا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند
قصد هلاک صالح کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد
قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح انما انت جز این نیست که تو
من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی
کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر
آدمی مانند ما بصورت بشریت قوم صالح از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند
که انسان و رای صورت چیزی دیگر ست بیت چند صورت بینی
ای صورت پرست جان بی معنیت از صورت نرست دگذر از صورت
و معنی نگر زانکه مقصود از صدف باشد گهر چون قوم ثمود و امثال صورت بینان

عذاب م

ببوستانها

آدمی م

بود نه

مد منصالح را بصورت خود دیدند بهات چون کفتند تو مثل ما بنی دعوی رسالت چرامیکنی دچون نزل نمیکری و درین معری فات بایتۀ پس بیار نشانۀ از خوارق عادات اگر هست از صادقین در راست کویان در دعوی خوش صالح فرمود که شما چه طلبید ایشان افتراح کردند که ازین سنک معین ناقه بدین صفات بیرون آر وچون مدعای ایشان حاصل شد کفت صالح این ناقه ایست که شما طلبید ... مراد نعیبی ازان آب ... ومر شما ... معلوم ... روزی دانسته شده یعنی یک روز آب ازان اوست و روزی ازان شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید ... ومس مکنید ... به بدی یعنی قصد کردن و کشتن وی مکنید اگر چنین نکنید ... پس بگیرد شما را ... عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب ... پس پی کردند ناقه را ... پس کشتند پشیمان نزدیک شدن عذاب ... پس فرو گرفت ایشانرا عذاب موعود یعنی صیحه ... ... بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود ... دلالت است بانکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است وثمود ... ... نبودند بیشتر قوم ثمود کرویدکان آورده اند از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و پس ... وبدرستی آفریدکار تو ... اوست غالب که مغلوب نشود ... مهربان که بی استحقاق عذاب نکنند تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل موتفکه ... پیغمبران را چون ابراهیم ولوط ... چون کفت مر ایشانرا ... برادر ایشان لوط مراد اخوت شفقت است ایا نمی ترسید در از تکاب معاصی از خدا ... بتحقیق من ... برای شما ... رسولم امین در یعنی نیکخواه شمام و ... پس بترسید از خدا در نزول غضب من ... و فرمان برید مرا در قبول موعظت ... ونمی طلبم شما را بر پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما کران آید ... نیست ...

الا على رب العالمين - بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران

ایا می ایید بمردان من العالمین از ما عدا خود مراد غربا اند یعنی

میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید و دست باز

میدارید ما خلق لکم انرا که افریده است لکم برای شما پروردگار

شما من ازواجکم از زنان بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد

درگذشتگان که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید

قالوا گفتند قوم لوط در جواب وی لئن لم تنته ما لوط اگر باز

نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما ونهی ما ازان لتکونن هر اینه باشی

من المخرجین از بیرون کرده شدگان از میان ما واهل موتفکه به

بدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی

گفت لوط که بتحقیق من لعملکم مر شما را من القالین از

دشمنان لغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید واغاز

مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من ما را برهان واهلی

وکسان مرا مما یعملون از شامت انچه میکنند فنجیناه پس

نجات دادیم او را واهله واهل بیت او اجمعین همه ایشان اهل لوط

وزن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند الا

عجوزا مگر پیرزن یعنی زن لوط که داخل بود فی الغابرین

در باقی ماندگان در عذاب اورده اند که ان زن با لوط بیرون

نیامده و گفت راضی ام که بمن رسد انچه بقوم می رسد ثم پس

دمرنا الاخرین هلاک کردیم دیگران را وامطرنا علیهم و بارانیدیم بر

ایشان مطرا بارانی که از سنگ بوده یا کبریت و اتش فساء پس

بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند

ان فی ذلک لایة بدرستی که در عذاب اهل موتفکه لایة نشانه ایست

بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم ونبودند اکثر ان قوم مومنین

گرویدگان مگر دختر لوط بقول اصح و دو داماد وی و بقول بعضی

حضرت لوط نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که افریدگار تو

لهو العزیز اوست عزیزی که هرگز خوار نشود الرحیم مهربانی که قبول از

عمل شما را

... بيرون نا شنند صواحب ايكه المرسلين
... ايكه بيشه بوده پر درخت دران بيشه انبوه از
... بسيار ديد ... اصحاب ايكه قوم جدام بودند و
... ديد ... شعيب ... فقال لهم شعيب
... فرستاد چنانچه باهل مدين فرستاده بود اذ قال
لهم ... چون گفت مر ايشانرا شعيب اي قوم الا
تتقون ايا نمی ترسيد از عذاب الهی که بدو شرک می آريد انی لكم
... که من شما را رسول فرستاده ام امين بامانت که رسالت
الهی شما برسانم فاتقوا الله پس بپرهيزيد از كفر و تكذيب و
... واطيعون و فرمان بريد مرا در ترک مناهی ... و ما اسئلكم
عليه بر تبليغ وحی من اجر هيچ پاداشی ان اجري الا
على رب العالمين مگر بر آفريننده عالميان اوفوا الكيل تمام پيمائيد
پيمانه را ولا تكونوا و مباشيد من المخسرين از كاهندگان و زيان
رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا بالقسطاس ... و بسنجيد بميزان
راست ولا تبخسوا الناس و كم مكنيد مردمان را اشياءهم چيزها از حقوق
ايشان ولا تعثوا مبايت تباهی مكنيد في الارض در زمين از قتل
وغارت و قطع طريق مفسدين در حالتی كه قصد فساد داريد
واتقوا الذي وحذر كنيد از عقوبت آنكسی كه بقدرت ... بيافريد شما
را والجبلة الاولين و گروه پيشينيان قالوا گفتند اهل ايكه انما انت
جز اين نيست كه تو من المسحرين از جادو كرده شدگانی يعنی از
بسكه ايشان مرة بعد مرة جادوئی كرده اند تا حدی كه اثر عقل
از ايشان محو شده يا از آفريدگانی كه ايشان را سحر باشد يعنی
... ايد و محتاج بطعام و شراب و ما انت و نيستی تو الا بشر
مثلنا مگر مثل ما در صفات بشريه پس چه چيز ممتاز و منفصل
... و دعوت رسالت از كجا آورده وان نظنك و بدرستی كه گمان
می بريم ترا لمن الكاذبين از دروغ گويان در دعوی خود فاسقط پس
... بيفكن بر ما علينا ... ما ... خود ... تا بيفكن علينا و ما

کسفاً من السماء پاره از آسمان [illegible] اگر هستی تو
صادق من الصادقین از راست گویان [illegible]
قال گفت شعیب ربی اعلم پروردگار من داناتر است
بما تعملون بانچه می‌کنید از عبادت اصنام و انکار [illegible]
و سایر معاصی و عذابی که مکافات این عمل باشد [illegible]
[illegible] بدو اگر امهال [illegible] بود بجهت مصلحت
عالم [illegible] فکذبوه پس دروغ داشتند اورا [illegible]
[illegible] آخر کار [illegible] سوزنده [illegible] که چون قوم شعیب [illegible]
و استکبار از حد بگذرانیدند حق سبحانه هفت شبانه روز گرما
سخت بر ایشان گماشت به مثابه که آب چاه و چشمه‌ها بجوش
آمد و نفسهای ایشان [illegible] گرفت بیرون خانه‌ها آمدند
حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند و هر یکی در پای
درختی افتاده از گرما بجان می‌شدند که ناگاه ابری سیاه در
هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوش
دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا زیر سایه آن ابر بنشینیم
کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتش از وی
بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فکذبوه
پس تکذیب کردند شعیب را فاخذهم پس فرو گرفت ایشان را عذاب
یوم الظلة عذاب روز ظله ظله در لغت عرب سایه بان است [illegible]
ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون
حرارت بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای
برخاست و چون سایه بان در هوا بایستاد و در زیر آن اینها خنکی
پدید آمد ایشان بزیر آن کوه آوردند پایهای فرود آمد و همه را هلاک
کرد انه بدرستی که عذاب روز ظله کان بود عذاب یوم عظیم عذاب
روزی بزرگ ان فی ذلک بتحقیق در این عقوبت که ایشان را [illegible] آتش
سوزان بیرون آمد لایة هر آینه نشانیست بر کمال قدرت صانع
حقیقی و ما کان و نبود [illegible] اکثرهم بیشتر ایشان مؤمنان [illegible]

صاحبان چه مروی نیست که اصحاب ایکه کسی با شعیب بوده باشد
بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده بودند ان ربک
و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیا را بر
اعدای ایشان الرحیم مهربان با انبیا و متابعان ایشان این هفت
قصص بعثت پیغمبرست بر سبیل اختصار برای تسلی دل
مبارک سید مختار درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش
نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند مغلوب
شدند و ایشان نیز بر تکذیب پیغمبر عذاب خواهد رسید و انه و بدرستی
که قرآن لتنزیل رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل
فرو فرستاد به الروح الامین جبرئیل علیه السلام علی قلبک بر دل تو یعنی
جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی
و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از الروح الامین خواند یعنی
فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس در دل تو
نگاه دارنده آن شدی و این بنا بر آنست که گویا بر دل تو فرود آمده
لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان مر خلق را بلسان
عربی مبین بزبان عربی هویدا که منذران بلسان عرب هود
و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند و انه و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده و در بعضی
تفاسیر آورده که مشرکان عرب بعد بعثی از امور که مشکل بودی
رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در آن افتادی
قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که او لم یکن لهم آیة
آیا نیست مر مشرکان قریش را آیه نشانه بر صحت قرآن یا نبوت
محمد ان یعلمه آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او علماء
بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند
و شهادت مردم دانا بهتری موجب تیقن و تحقق آنست و لو
نزلناه و اگر ما فرو فرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر بعضی از آنها که
غیر عرب باشند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن عجمی قرآن را

علیهم بر ایشان بلغت ایشان دلیل زیادتی اعجاز قرآن
اعجمی کلام در غایت فصاحت و نهایت بلاغت ما کانوا
به مؤمنین نبودندی از ایشان بهان قرآن منزل موصوف
گفتندی که عربی از متابعت عجم عار است یا اگر از عربی
بلغت غیر عربی منزل ساختیم کافر و جاحدی گردیدند کما فهم سلکنه
و معنی آن درین یابیم کذلک همچنین سلکناه در آریم انکار
و عناد را فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان لا یؤمنون به ایمان نمی
گروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذاب درد
ناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس
بیاید بدان عذاب بدیشان بغتة ناگاه و هم لا یشعرون و ایشان
ندانند وقت آمدن او فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون
آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم
و تصدیق کنیم افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما شتاب میکنند
وی گویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت
رویت عذاب مهلت میطلبند افرأیت آیا دیدی و دانستی که ما
ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها و زندگانی
بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده
داده شده از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا
یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی
و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده
که میمون بن مهران از رهبر لقاء شیخ حسن بصری بود روزی
او را در طواف خانه کعبه دریافت گفت مرا پندی ده شیخ این آیه
برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی سبب جهانبانی
مردم فریب که از دل ربا بدقرار شکیب تا بجا هستی [illegible]
بحال [illegible] که این دم [illegible] آید زراه [illegible]
[illegible] و ما اهلکنا من قریة الا لها منذرون

... لها منذرون بیم کنندگان تا پند دهند ذکری تذکره ای پند
دادن بمهلت و اخبار فرستادیم تا ایشانرا بجنب دعوت
کنند و از عذاب بترسانند پند دهند و چون تصدیق ننمودند و
عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند و ما کنا و نیستیم
ظالمین ستمکاران که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم و در موضع
آمده که قریش می گفتند دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می
آید و قرآن بدو می خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان نموده
کرده فرمود که و ما تنزلت ... و فرو نیایند بقرآن دیوان
و نشاید و روا نبود مر ایشانرا فرود آوردن قرآن و ما
یستطیعون و نتوانستند و قادر نباشند بر آن چه شهب و ملائک
ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند ... بدرستی که ایشان ...
از شنیدن کلام ملائکه ... دور کرده شدگانند و کناره کنان
فلا تدع پس مخوان با پرستش ... با خدای یگانه خدای
دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان و
و انذر و بیم کن خطاب با آنحضرت می فرماید که بترسان از عذاب
عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را و آنحضرت بعد از نزول این
بکوه صفا بر آمده یک یک از ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود
که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق کنید گفتند
آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است
قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند ابولهب بازاروی
برفت و اخفض و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز
و آرام کن لمن اتبعک مر آنرا که پیروی تو کرده است من المؤمنین
از گروندگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت
نمایند فقل پس بگو که من بیزارم مما تعملون از آنچه شما می کنید
مرا از آن مؤاخذه نخواهد کرد و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی
العزیز بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تواناست
بر نصرت اولیا الذی یریک آنکه می بیند ترا حین تقوم آنگاه که بر می خیزی

بقرآن دیوان

مخاطب آنحضرت است
و مراد غیر او هر کار را
می گویند مجاز هم

و کتاب یعنی روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن با
احد الصفتین است بر یکدیگر قرآن گفتند از آن که خوانده
و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هدی و این کتاب راه نماینده
است و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر گرویدگان الذین
آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن و
یؤتون الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را بمستحق و هم بالاخرة
و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان یوقنون بیقین
می شوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایقان است بتصدیق آخرت
ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالاخرة بسرای جزا
زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملها زشت ایشان
را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب
فواید آورده که در اینان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم
تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فهم یعمهون
پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود اولئک الذین
آنانند که مر ایشان راست لهم سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذاب بد
در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر و هم فی الاخرة و ایشان در سرای
دیگر هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر بسبب فوت مثوبة و استحقاق
عقوبة و انک و بدرستی تو لتلقی القران تلقین کرده می شوی قرآن
را یعنی فرا می گیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک
خداوندی است کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی
لاهله موسی ابن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از
مدین بمصر و راه گم کرده بود و زن را مخاض پدید آمد و سرما در یافته
انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی افروخته سآتیکم زود
باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بسر آن آتش
باشد خبر راه بپرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله آتش فرا
گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس
آنهنگام که آمد موسی بنزدیک آن آتش نوری دید احراقی افروخته

مسطـ عملهای کافران زشت را زینت

از درخت سبز و گویند آتش بود محرق چون سایر آتشها و چون
القدیر موسی انجا رسید بود … ندا کرده شد ان بورک … یعنی برکت
داده باد من فی النار هر که در مقام آتشست یعنی در بقعه مبارکه
یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی … و هر که گرداگرد آتش
است یعنی ملایکه … … و بگو که پاکست خدای …
پروردگار عالمیان از تشبیه اورده اند که چون موسی ندا شنید گفت
ندا کننده کیست باز ندا آمد یا موسی … ای موسی بدرستی که ندا
زننده انا الله منم خدای غالب … حکم کننده بصواب
و الق عصاک و بیفکن عصا خود را موسی عصا بیفکند فی الحال
117 ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما … پس چون موسی دید عصا
را که … حرکت می کند باضطراب و بهر طرف میرود … گویا
ماریست باریک تیز رو در اول چون ماران خرد می بوده و در آخر
اژدها می شد و در تفسیر امام ابو اللیث آورده که در وادی مقدس
جان بوده و نزد فرعون ثعبان شد و به هر وجه چون موسی آن
صورت مشاهده نمود … روی بگردانید … در حالتی که گریزان بودم
از خوف آن … و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که
موسی لا تخف ای موسی مترس انی … بدرستی که
منم که نترسند … نزدیک من فرستاده شدگان یعنی
ایشان را نزد من بی عاقبت تا از آن بترسند و باید ترسید
ستمکاران را الا من مگر کسی که ستم کند … پس بدل کند
و بجا آرد نیکوئی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه
فانی غفور … پس بدرستی که من آمرزنده ام تا بیان … مهربانم
بر ایشان و ادخل یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن
خود حضرت موسی آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان
کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و درخشنده من غیر سوء
بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی
دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورده ندا

رسید که این ده و آیة ما لغا هر کلت فی تسع آیات در جمله نه آیتکه معجزات
نست و برو به رسالت الی فرعون و قومه به فرعون و گروه او انهم
کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون شدگان
از دایره فرمان فلما جاءتهم پس چون بیامد بفرعون و قوم
او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی مبصرة روشن
و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادویی روشن
است همه کس داند که این سحر است وجحدوا و منکر شدند بها مران
معجزها را واستیقنتها و بیگمان بودند بدان انفسهم دلهای ایشان
یعنی یقین می دانستند که آن آیتها از نزد یک خداوند است
و سحر نیست و انکار می کردند ظلما از روی ستمکاری و علوا و بزرگی
و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین انجام
کار تباه کاران که در دنیا به آب غرق شدند و در عقبی به آتش خواهند سوخت
بلکه همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است
ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود این ایتان وسلیمان و
پسر او سلیمان را علما دانشی از احکام شرایع ماوردی گفته که
کیمیا وقالا و گفتند بعد از آن عطاء علم الحمد لله الذی ستایش مر
آن خدا را که بسبب آن فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر بر بسیاری
من عباده المؤمنین از بندگان گرویدگان خود وورث سلیمان و میراث
گرفت سلیمان داود از داود نبوت با علم را و گفته اند ملک را
بانکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را نوزده
پسر بود و هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از
آسمان فرستاد و در وی چند مساله یاد کرده که هر که از اولاد تو این
مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود فرزندان را
جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر کرد این مسایل بر فرزندان
عرض فرمود که بگویید که نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین
اشیا چیست و کدام است که بدو انس بیشتر است و چیست که وحشت
ازو افزونتر و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام

کارست

[illegible] سلیمان فرمود که اگر اجازت باشد می
[illegible] بر دست [illegible] داد سلیمان گفت اقرب اشیا
[illegible] است و ابعد اشیا آنچه بگذرد از دنیا و انس اشیا
[illegible] با روح و اوحش اشیا بدن [illegible] از روح اما
[illegible] ارض [illegible] اند مختلفان لیل و نهار [illegible] بغض
[illegible] و حیات و کاری که آخرش محمود ست [illegible] در وقت خشم
[illegible] است [illegible] در وقت غضب چون سایل [illegible]
[illegible] اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان معترف
شدند و داود ملک بدو تسلیم کرد و روز دیگر وفات فرمود و سلیمان
بتخت نشست و قال و گفت یا ایها الناس ای مردمان [illegible]
[illegible] منطق الطیر گفتار مرغان را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و اغراض می کنند [illegible] سلیمان
[illegible] آن بود که فهم می کنند مرغان از یکدیگر آورده اند
که یعنی سلیمان بلبلی را دید بر شاخ نشسته [illegible]
جنباند و صدای میکرد و اصحاب خود را گفت میدانید که این
بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود که میگوید
[illegible] نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته [illegible] می
گوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقول
است که [illegible] یعنی کبوتر خانگی [illegible] می گوید [illegible] و
[illegible] و طاوس [illegible] گوید که هرچه میکنی مکافات
[illegible] می گوید هر که رحم نکند بدو رحم نکنند و خطاف می گوید
[illegible] تا [illegible] میگوید سبحان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میگوید سبحان

خالق

[illegible] الله [illegible] بفتانه [illegible]
[illegible] کنند او ابن عمر که از حضرت رسالت علیه السلام [illegible]
فریاد می‌کوید و مرد که اذکروا الله یا غافلون [illegible] خود چه
عباس نقل میکنند که [illegible] صغیر [illegible]
بر دشمن مهده دشمال [illegible] ما [illegible] از [illegible]
بعد میخوانم یا رزاق و دراج میکوید الرحمن علی العرش استوی [illegible]
دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان بود از آن سبب [illegible]
الطیر یاد اموختند او نتیبنا و داده شدیم [illegible]
من کل شیء از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا [illegible]
عطا هو الفضل و افزونی است اشکارا که بر هیچ کس [illegible] المبین
اورده اند که سلیمان را عشق بود که هیچکس را از سلاطین نبوده [illegible]
اورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس
و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب
راست سلیمان سی و پنج منبرها دندی با احبار زاهدان [illegible]
نشستندی و بر جانب او [illegible] منبرها بودی و احبار [illegible]
قرار کرفتندی و مرغان بر سر وی بر در بر با فتندی و احبا [illegible]
لفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان
بر بالای تخت [illegible] سلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان
جنود او لشکرها او من الجن از دیوان و الانس و ادمیان
والطیر و مرغان فهم یوزعون [illegible]
[illegible] تا [illegible] تمام [illegible]
تفسیر [illegible] اورده که با وجود کثرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با سران و اکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت بود می نشستند و باد آن بساط
را برداشتی و بروز یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف
یمن توجه نموده می رفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی
واد النمل بر وادی نمل یعنی از بالای وادی که در حدود طایف
است در آمدند قالت نملة گفت مورچه نقل است که نام او منذره یا طاخیه
یا ملاخیه یا فرمی نام بوده و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده
که این مور بی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه گفته و در حقایق
سلمی که او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان
دید بر بلندی بر آمد گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا
در آیید مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکنند
شما را سلیمان وجنوده سلیمان و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از
حطم نهی مورچگانست از توقف بحیثیتی که عرصه تلف شوند
و لشکریان سلیمان وهم لا یشعرون ندانند که شما را پایمال ساختند
آورده اند که باد این سخن را از میل راه بسمع سلیمان رسانید
فتبسم پس تبسم کرد سلیمان ضاحکا در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار
آن مور و گویند شادمان و خورم بود باد ما که معامله نمل آورده اند او را
طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم
اما من مهتر این قوم مرا از شفقت ایشان چاره نیست که گفتند گفت لشکر من
بر هوا بود چگونه قوم ترا پایمال کردند جواب داد که غرض آن نبود که بدست
شکسته مرادان بود که مبادا نظر بدبدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر
تو مشغول شده از ذکر خدا باز مانند و در میدان غفلت پایمال وعید الله
گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید و دنیی
مبغوض حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی
پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست
هر یک چهار هزار نقیب و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر
خود بیرون نیاری جواب داد که ما را روی زمین بسیار بود از بد اختیار
کردیم زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدا حال ما را نداند گفت

ستوده

چهار هزار

است بكرسي وكرسي احاطه كرده مر آسمانها وزمينها را پس عظمت عرش
بلقيس نسبت با عظمت اين عرش نتواند بود چه نسبت است
سها را با آفتاب درخشان اين سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم
بقول امام شافعي و در فتوحات اين سجده را سجده خفي مي گويد بجهت آنكه موضع
سجود مختلف فيه است بعضي از قراء و ما يعلنون سجده مي كنند
و برخي بعد از تلاوت رب العرش العظيم آورده اند كه چون هدهد
سخن خويش باتمام رسانيد قال گفت سليمان سننظر زود
باشد كه در نگريم و تامل كنيم كه درين سخن اصدقت راست گفتي
ام كنت يا بودي من الكاذبين از دروغ گويان پس سليمان نامه نوشت
و گفت اذهب برو اي هدهد بكتابي هذا اين نوشته مرا فالقه اليهم پس بيفكن بسوي
ايشان ثم تول پس روي بگردان عنهم از ايشان و بيك گوشه رو
و تحجب كن فانظر پس ببين كه ايشان ماذا يرجعون چه چيز باز
مي گردانند يعني در جواب مكتوب بچه نوع بايكديگر رجوع مي كنند و سخن
بچه قرار ميدهند اما قصص آنست كه بلقيس دختر شراحيل يا شرحبيل
بن مالك بود و چهل پدر شراحيل در ملك يمن پادشاهي كرده بودند و او
را با جن وصلت افتاد و دختري از جنيه خواست و در عين المعاني
گفته كه بلقمه بنت شيصان را بخواست و بلقيس ازو متولد شد و بعد
از فوت پدر ملك را فرو گرفت و خويشان مادري او از جن مدد كاري
كردند و براي او تختي بزرگ بساختند و او با قوم خود آفتاب پرستيدي
چون هدهد خبر او بسليمان رسانيد وي نامه نوشت و مهر فرمود و بهدهد
داد تا بديشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بمجمعي كه بلقيس
بر تخت بود و اركان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بر از كنار آمد
و مردمان وي مي نگريستند نامه را بر تخت افكند و قول اشهر آنست
كه بلقيس در خلوتگاه خود بر پشت تكيه داشت و درها فرو بسته بودند
هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سينه وي افكند بلقيس برخاست و نامه
را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعيان حضرت حاضر شدند
و نامه از دست بيرون ننهاد متوجه ايشان شده قال گفت يا ايها الملأ

ای [illegible] اشراف انی القی بدرستی افکنده شده است بسوی من
کتاب کریم نوشته بزرگ نامه بزرگ گفت باعتبار فرستنده که
او پیغمبری بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده مرغی بود و این امر غریب است
یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری فرمود که بزرگی بدان واسطه بود
که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون
نامه نام خدای تعالی بود پس آن نامه بزرگترین از همه نامها باشد بیت
ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش نامهاست نامت
و آسایش [illegible] کلامت القصه بلقیس گفت نامه من رسیده [illegible]
[illegible] رسیده از که آورده الله فرمود که انه بدرستی که این کتاب من
سلیمان است وانه وبدرستی که مضمون او اینست بسم الله
الرحمن الرحیم الا تعلوا بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید [illegible] وبیایید
بمن [illegible] گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه
مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد حال بر ایشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند قالت
گفت بلقیس یا ایها الملأ ای گروه و ایشان سیصد و سیزده بزرگ
بودند از ارکان مملکت که هر یک بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس
ایشان را جمع کرده فرموده که افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من
بآنچه صواب و صلاح باشد با من بگویید [illegible] نیستم من
قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری حتی تشهدون تا شما
نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و بی مشورت شما کاری نمیکنم قالوا
گفتند ارکان که نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم واولوا باس [illegible] و خداوندان
کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت و هم لشکر و هم شجاعت
والامر الیک و کار مفوض بتست و رای رای تو است [illegible] بنگر و
ببین ماذا تامرین تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه بیت اگر جنگ
خواهی بنزد او زنیم دل دشمنان را بدرد آوریم و اگر صلح جویی ترا بنده
ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان بوی فتنه
و میل مقاتله دریافت نه پسندید و گفت مرا مصلحت جنگ نیست

بزرگان م

چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال و مردم
تلف می شود کما قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی
که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر
بگیرند افسدوها تباه سازند یعنی خراب کنند و جعلوا و گردانند
اعزة اهلها عزیزان ده را اذلة خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر
گیرند و کذلک یفعلون و همچنین می کنند تاکید قول اوست و انی مرسلة و
بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه
که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که بما یرجع بچه چیز المرسلون
باز می گردند فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول کند ملک [illegible]
گذاشتی آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید [illegible] جاریه
را بزی غلامان بر آراست و هزار خشت زرین و تاجی از مکلل بدر و
یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع
کج سفته فرستاد و منذر ابن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم بر همین
مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو حیاط کن اگر بخشم عضب در تو نگرد بدانکه
که او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوش خوئی با تو سخن کند
بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلمان و جواری
تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته
کند ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض
کرد سلیمان بفرمود تا دیوان خشتها از زر و نقره ساختند و میدانی
را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و [illegible]
میدان مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک را در میان [illegible]
پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف کشیدند و مرغان
در روی هوا پر در پر بافتند رسولان این همه را دیده و گذر [illegible]
مجلس پیمان تعلق حوضی ندیده بود مضطرب گشته بمیدان رسیده و آن فرش
و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شدند و چون بپیش تخت
سلیمان رسیدند حضرت با روی تازه و بشاشت پرسش کرد و فرمود که حقه را
بیارید و دری ناسفته و مهره کج سفته است پس از رضا فرمود تا در

... کرد و درود مرا حکم کرد تا رسته ... بطلبید
غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه بروی بشوند مردان آب بر
داشته فی الحال بروی شستن آغاز کردند و کنیزان زنان
[illegible] بدست دیگر ریختند بدین نکته بیان ایشان امتیاز کردند
فرمود و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمان
هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه او رد فرمود قال اتمدونن بمال
می دهید مرا یا آن بخواهید و حال آنکه مال من از همه بیشتر است فما آتانی
الله ... پس آنچه عطا کرده مرا خدا از ملک و نبوت و علم ... بهتر است
... از متاع دنیوی ... بلکه شما ... بهدیه خود شاد
می شوید ... زیرا که ... دنیوی مطمح نظر همت شما نیست
آنکه پرواز کند جانب علوی ... دنیوی ... نظر همت او مردار است
... ای رسول باز گرد ... بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند
اگر نیایند ... پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از
مقابله کثرت و قوة ... طاقت مقاومت نباشد ایشان را
ایشان لشکرها ... و هر آینه بدر کنیم ایشان را ... از بلده سبا
در حالتی که بحرمت و بیعزت باشند ... و ایشان خوار شدگان
شوند و اسیران منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس راه
برو تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و در
خانه قفل کرد کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد و در
... اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را ببیند و با کمال حسن و جمال
... او میل کند و سلیمان را بر ... اطلاع دهد
... انست که طعنه زنند بر جمال و کمال و ... عیب
در دل سلیمان گشته ... پس بعضی اشراف جن ...
آمده بموقف عرض رسانیدند از عقل بلقیس ... تمام ... کلام او
... صاحب معرفت می کرد او پای ماننده ... سلیمان
... افتاد و او ... که عقل او را ...
گفت ای گروه بزرگان ... کدام از شما که بیاورد ...

مسلح جا نظر

بیارد تخت بلقیس را قبل ان یأتونی مسلمین پیش از آنکه بیایند بمن تسلیم
شده مرکا و مسلمان آمده گرفتن تخت او روا نیست مگر پیش از قبول
ایمان بود که ایشان تغییر نه بود و از دیگر بردند که سریر قوتست باز بیاید
بر عقل و ذوق یا بدکال عفریت گفت دیوی نا خوش شد الجن
از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به من بیارم پیش تو انرا قبل ان
تقوم آنچه بیش تا تو بر خیزی از مقام خود یعنی از مجلس حکومت
و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انی علیه و بدرستیکه
من بر حمل آن تخت لقوی توانا ام امین و امینم بر جواهر او یعنی
در آنها خیانت نکنم و با امانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر ازین
خواهم قال الذی عنده گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانشی من
الکتاب از کتب منزله یعنی از کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته
و آنکس حضرت یا صفه که ابو القبیل است و در تیسیر آورده که بعضی این دعا
دارند که من عنده علم الکتاب بدرستی و گفته اند حضرت سلیمان بود
یا مردی منحای الدعوة که او را املیخا گفتند یا ذو النون یا اسطوم یا
ملکی مؤید سلیمان بود یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا مراد
بدان تقدیر که یکی از ملائک باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر
آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت انا آتیک به من بیارم
تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد الیک طرفک پیش از آنکه باز گردد الیک سوی تو
طرفک چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر ندیده پیش تخت
را حاضر کرده ام سلیمان دستوری داد و بسجده افتاد و گفت
یا حی یا قیوم که بعبری اهیا و شراهیا است و بعضی بقول بعضی
یا ذو الجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در
موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العین را پیش تخت سلیمان
از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه ملائکه را اعدام
داد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه پس آنهنگام که سلیمان دید
آن تخت مستقرا عنده قرار یافته نزدیک او قال هذا گفت این کرامت
من فضل ربی از فضل پروردگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که

[illegible] کنند امر [illegible] تا سلیمان [illegible]
[illegible] بر سریر [illegible]
[illegible] [illegible] شکر
[illegible] نعمت [illegible] گردد
[illegible] برود [illegible] بیاید
[illegible] گرم گشته [illegible]
[illegible] گفت سلیمان نکروا لها عرشها [illegible] بلقیس
[illegible] یعنی [illegible] و شکل [illegible] تغییر دهید [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] وضع کنید [illegible] تا
ننظر [illegible] سوال [illegible] اتهتدی [illegible]
[illegible] ام تکون من الذین لا یهتدون [illegible]
[illegible] فلما جاءت [illegible] بلقیس
نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بودند [illegible]
[illegible] اهکذا عرشک [illegible] تخت [illegible]
گفت [illegible] گویا که این آنست [illegible] گفت [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] و داده [illegible] علم بکمال قدرت الهی و صحت نبوت
سلیمان من قبلها [illegible] معجزه و کنا مسلمین [illegible]
[illegible] و باز داشت [illegible] بلقیس [illegible]
[illegible]
[illegible] بلقیس [illegible]
[illegible] گفته اند که سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان
[illegible] بلقیس [illegible]

النفس مرادا ولا ادخلی الصرح [illegible]
پس چون پدید شد [illegible] جامه [illegible]
پنداشت که آب است جامه از ساق [illegible]
ساق پای در آب بهد سلیمان وی [illegible]
گفت ای بلقیس جامه [illegible]
مرد [illegible] ساده [illegible] من قواریر [illegible]
گفت بلقیس که ای خدای من انی ظلمت نفسی [illegible]
[illegible] بر [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان یعنی بر دست او [illegible]
[illegible] بعد [illegible] سلیمان [illegible]
کار [illegible] بسیار گفته اند و در [illegible] تفصیل [illegible]
صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوه [illegible]
[illegible] و سلیمان بدل و بلقیس بنفس [illegible]
بعقل [illegible] عرش بلقیس بطبیعت [illegible]
مفوض بفهم درست است [illegible]
که متاع [illegible] ولقد ارسلنا و [illegible] دیم [illegible]
[illegible] ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا [illegible]
[illegible] ایشان فریقان [illegible]
گروه شدند مومن و کافر [illegible]
[illegible] ایشان در سوره اعراف [illegible]
کافر [illegible] صالح [illegible]
وعید [illegible] قال یا قوم [illegible] صالح [illegible]
لم تستعجلون بالسیئة [illegible]
[illegible] می گفتند
که چون [illegible] لولا تستغفرون [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

[illegible] کفتند [illegible] و کوی خلایق [illegible]

[illegible] از سوده [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible] سالف و صنع

[illegible] عقر ناقه بود [illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] عقر ناقه [illegible]

[illegible] و قال [illegible] بودند

[illegible] کفتند [illegible]

[illegible] اهل و [illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] هلاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يا عيسى انا [illegible]

[illegible] الله [illegible]

ولما [illegible] اذ قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان کردند [illegible] پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العلا [illegible]

[illegible] بزرگ است [illegible]

[illegible] اند با صحابه [illegible] آنحضرت با اهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلام [illegible]

[illegible]

[illegible] لطف [illegible] بلا [illegible]

[illegible] وکرامات [illegible]

[illegible]

آنکس که بقدرت بیافرید آسمانها و زمین را [illegible] عالم [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] غیبت [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا وند [illegible]

[illegible] نیست [illegible] شما را [illegible] الله [illegible]

[illegible] درختان [illegible] معبودی

[illegible]

[illegible] میکنند

[illegible]

[illegible] زمین را [illegible]

128

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مگر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

... [illegible] ...

... بشنو ... [illegible] ... ان ...

حق را ... [illegible] ...

... [illegible] ... باکسی ... حاجت ...

... [illegible] ...

دو سیلند ... حق سبحانه ... [illegible]

هستی خود برداشته باشد چنان غریق بحر ... شده ...

یا بیمار یا ابید ... صحت شیخ ... بعبارت ...

بیا رکعت ... برای ... [illegible]

... اجابت دعا مضطر باز بسته است ... [illegible]

... نیاز ... چارکان ... [illegible] ... این نیاز ...

... طفلی ... مرجا ... [illegible] ...

فوری ... انجا رود پیش حق سبحانه ... نیاز ...

... نیاز ... چون نیاز ... حق سبحانه

اجابت فرماید ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] می فرستد بادها را بشارت دهنده بین یدی رحمته
پیش از رحمت او که باران است ءاله مع الله آیا باشد خدائی دیگر با خدای
حق بقدرت تواند بود تعالی الله برتر است خدا و برتر از آنچه شریک
او میآرند کافران چه حق قادر و خالق مطلق است و ایشان عاجز
و مخلوق اند آیا چنان شریکی بهتر باشد امن یبدؤا الخلق آیا آنکه
می آفریند خلق را و از عدم بوجود آرد ثم یعیده پس باز گرداند او را بعد از آنکه
بعدم رفته باشد یعنی بر انگیزد در قیامت ومن یرزقکم و آنکه روزی
دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بنبات یا
باسباب سماوی و ارضی شما را روزی کند ءاله مع الله آیا خدائی است
با خدا شریک با خدای که این کار تواند کرد قل هاتوا بگو بیارید
حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد ان کنتم صادقین اگر هستید شما
راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت
است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم نمی داند من
فی السموات والارض هر که در آسمان و زمین است الغیب نا آمده و پوشیده
الا الله لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص وست
علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما یشعرون و نمیدانند مشرکان
ایان یبعثون که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادارک بل بمعنی
هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم نرسیده و کامل نشده علمهم دانش ایشان فی الاخرة
در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه ایشان
فی شک در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان در آخرت
عمون نابینا باشند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث
و حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند
بسبب نابینائی دیده بصیرت ءاذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک
و آباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند ءانا لمخرجون آیا ما بیرون
آورندگانیم از گورها یا برآمدگان از مضیق فنا و درآمدگان بسعت
حیات لقد وعدنا بدرستی که ما وعده داده شدیم هذا این حشر و نشر را

نحن هذا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این
وعده دادند تحقیق نه اینجا سیمان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین
مگر افسانهای پیشینیان یعنی مانند افسانها که محمد سخن نیست …
قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل مکه چون دیار …
و مؤتفکات فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین
سرانجام گناه کاران … ولا تحزن و اندوه مخور ای محمد علیهم بتکذیب
و اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگ دلی مما یمکرون
از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و من نگاه دارم
تو منم … محزون … مخور … منم … ارث منم …
کز … اینجهان و انجهان یار تو منم … و
می گویند کافران متی … کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود
ان کنتم … اگر هستید شما … راست گویان … واصحاب اند
که بیعت کفار را تحذیری نمودند قل عسی ان یکون بگو شاید آنکه
باشد که بحکم الهی ردف لکم بپیوندند بشما و از شما نزدیک شد بعض
… برخی از آنچه … شتاب می کنید نزول و حصول آن … و ان ربک
روز بدر بود با قحط و غلا … و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل
خداوند از فضل و رحمت … بر مردمان که تعجیل نمیکند در
عقوبت ایشان بر معاصی … و لیکن بیشتر ایشان … و
سپاس داری نمی کنند و حق نعمت ما جز عذاب نمی شناسند …
و بتحقیق … هر آینه میداند … آنچه پوشیده …
دلهای کفار را از حسد و حقد بر تو … و آنچه آشکارا میکنند از کدورت
و عداوت تو … و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل
السماء … در آسمان و زمین … مگر نوشته در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ … و بدرستی که این قرآن … بنی اسرائیل می خواند
بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان …
بیشتر آن چیزی که از جهالت … ایشان … اختلاف
میکنند و بخلاف یکدیگر سخن می گویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری

واهوال

واحوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و ...
عذیر و غیرهم و [این] هدیست که قران ... با مومنان است
... یعنی ... هر گرویدگان چه ایشان منتفع اندبان
... بدرستی خداوند تو ... داوری کند میان اهل اختلاف
از بنی اسرائیل ... بحکم راست و درست خود ... و اوست
غالب که حکم او را رد نتوان کرد ... و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم
می کند ... پس توکل کن ... بر خدای و از دشمنی منکران
باک مدار ... بدرستی که تو ... بر راستی و روشن یعنی راه تو
راست و کار تو درست ... بتحقیق تو ... سخن نتوا
شنوانیدن مردگان را یعنی مرده دلان که از فهم سخن منع اند کرده
... یعنی توانائی شنوانیدن کرانرا از ...
چون برگردند ... پشت بر کردانندگان یعنی این جماعة
دل کرانست و از استماع قران اعراض میکنند و روی می گردانند
بمثابه کران مانند در ناشنیدن خصوص کری که برگردد و پشت
بر داعی خود کند بدان محل استماع او شکل تهمت و رمز و اشارت
را نیز نمی بینند تا فهم نمی کنند ... و نیستی تو ... راه
نماینده کوران ... از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود
الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند ... نشنوانی تو ... مگر
کسی را که بگرود ... بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان
... پس ایشانند گردن نهادگان فرمان تو مخلصان و متخصصان
عالم ایقانند ... گوش باطن نهاده بر فرمان دیده دل گشاده بر عرفان
زنده از نفحات کاس تقدس معتکف در فضای معید انس برده اند
مضایقه لا شی ء ... قل ... در هر بی ... و چون واقع شود
قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب ... بر ادمیان
وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند ... بیرون اریم
برای ایشان ... جنبنده از زمین ... سخن گوید با ایشان
... آنکه مردمان ... هستند ... بسخنان ما از وعده و

و وعید و حشر و نشر و آیات قدرت و دلایل حکمت بیان کند چون یقین
بهمه از زندیقی دلالت استیقن نیست دنبا بد دانست که خروج دابة الارض
نشانه نیست که اعلام استیقانست صاحب معتقد اوده که خروج ساعت
نزدیک شد حق سبحانه دابة از زمین بیرون آرد و همچنانکه ناقه
صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابة گویا باشد و در حدیث
آمده که خروج دابة و طلوع آفتاب از مغرب نزدیک باشند هر کدام پیش
بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم
می شود که از شرایط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب
و اول آیات ارضی خروج دابة و او جانوری است طول او شصت گز
و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد و دو بال دارد در تیز روی هیچ طالب
از وی فوت نشود و هیچ طالبی از دنیا بد روی او و چون روی مردم
در اما در غایت روشنی و درخشندگی و در تیسیر ابن زبیر رض نقل کرده
که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون
چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ ها او مانند شاخ
گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردن او چون گردن شتر مرغ
و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی بوز و دمش چون
دم قوچ و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا
یا کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا جزیره و در احادیث آمده
که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات
الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بیرون آید و مردم می نگرند و
با آفتاب سیر میکند و ملیح می شود بعد از روز ثلث او بیرون
آید بعضی بر آنند که هر روز سر و گردن او از زمین بیرون بیاید و قول
اشهر آنست که تمام او بیرون آید عصای موسی و خاتم سلیمان
با او بود روی مومنان به عصای موسی مسح کند سفید گردد و خاتم
بر میان دو چشم کافران نهد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در ۷
دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و نسب نخوانند
بلکه سفید روی را ای مومن و سیاه روی را ای کافر گویند ای دوزخی

دابة الارض

سلیمان

دارند

دابة نشانه جهلي يعني ايه بريت ذم گفته اند که چون واقع شود
قوله ويوم نحشر من كل امة فوجا ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون
و ياد کن روزي را که حشر کنيم از هر امتي گروهي
بعضي بعضي را ... از انانکه تکذيب
ميکنند باياتنا بآيات کلام ما يا بدلايل قدرت ما فهم يوزعون
پس ايشان باز داشته شوند تا اوايل ايشان باواخر ايشان برسند حتي اذا جاؤا تا چون بيايند بحشرگاه
گويد خداي ... باشتيد ايشان را اكذبتم باياتي
ولم تحيطوا بها آيا تکذيب کرديد بآيات من و احاطه نکرديد بدان آيتها علما از روي دانش يعني در آن
تامل نکرديد و بکنه آن نرسيديد اماذا كنتم تعملون يا چه بود که رسول ايمان نياورديد
ووقع القول عليهم و واقع شود قول يعني فرود آيد عذاب عليهم بر ايشان
بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند يعني تکذيب نمودند فهم لا ينطقون
پس ايشان سخن نگويند يعني عذرخواهي جهت شغل بعقوبت يا
ختم بر افواه ايشان الم يروا آيا نديدند نمي دانستند منکران حشر انا جعلنا الليل
آنکه گردانيديم شب تيره را ليسكنوا فيه تا آرام گيرند در وي بخواب و استراحت
والنهار مبصرا و ساختيم روز را روشن تا در طلب معيشت باشند
ان في ذلك بدرستي که درين تعاقب نور و ظلمت بر وجهي مخصوص
لآيات نشانهاست بر بعث و نشور لقوم يؤمنون مر گروهي را که
تصديق کنند يعني آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از يکديگر
قدرت دارد بر ابدال موت و حيات در مواد ابدان چه نوم و خواب
و بيداري نيز چون روز و شب است ... استدلال ميتوان کرد بر حشر
ويوم ينفخ في الصور و ياد کن روزي را که دميده شود در صور
ففزع من في السماوات پس بترسند هول و هيبت آن من في السماوات هر که در آسمانها
ومن في الارض و هر که در زمين است اراد فزع بصيغه ماضي جهت
تحقيق وقوع است يعني آنکه بوقت نفخ صور بترسند اهل
آسمان و زمين الا من شاء الله مگر آنکس که خواهد خداي يعني
ثبات بخشد در نفخ يا شهدا يا اسرافيل که نافخ است يا چهار ملک

[illegible] ميتوان گفت كه [illegible] از [illegible]
كه در بودن [illegible] متعلق بود [illegible] تعبير كرده است [illegible] و [illegible]
[illegible] زمان [illegible] انشاكاتب [illegible] و [illegible]
[illegible] ماضي و بعضي مستقبل دانند [illegible]
خوار شد [illegible] بيني كه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بجاي [illegible] و [illegible]
مي كند در السحاب [illegible] در سرعت و [illegible] حركت [illegible]
اجرام كيان چون [illegible] واحد حركت كنند حركت ايشان [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] ميرود محقق [illegible] است [illegible]
و در ميان [illegible] سوم واقف اند خلف [illegible] حركات [illegible]
كه بيك دم هزار عالم طي كند خبر ندارد [illegible] اين پا [illegible]
زانكه بر دل ميرود عاشق [illegible] منزل [illegible]
مست [illegible] رفتن [illegible]
دست [illegible] پاي [illegible] قدم [illegible] تا [illegible]
بكرد [illegible] ان خدا [illegible] استوار كرد [illegible]
[illegible] راست [illegible] كه [illegible] كه [illegible]
[illegible] ميكند [illegible] هر [illegible] بد [illegible] نيكوئي [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] از آن زيرا كه [illegible]
و [illegible] عوض بايد [illegible]
خيري حاصل است [illegible] و نيكوئي [illegible] از
[illegible] الله [illegible] اين [illegible]
[illegible] بايد [illegible] كه [illegible] نيكوئي [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... آورده‌اند و خشیتی ... در وعد و وعید را
... بشنود و امر فرموده‌اند بعبده ما استقل شیء
... و بفعلو ... و معلول وی ایشعا مرت و امیرشبهه ان
... از کنز من المسلمین ثابت است و کان بر ملا اسلام ...
قرآن ... تلاوت کنم قرآنرا و بر قرات او ... اکتب
... تا معانی بفهمد ... مشتغل گردد فمن اهتدی پس
هر که ... بسبب متابعت درین دو امر فانما یهتدی پس نفع
هدایت ... لنفسه بهای نفس خود ... منافع آن
بوی باز میگردد ومن ضل و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین
امور فقل پس بگو ای محمد انما انا جز این نیست که من من
المنذرین ام بیم کنندگان ام و بر من جز ... نیست و وبال
ضلال ... بمن نمی رسد و قل الحمد لله و بگو ستایش مر
خدا را بر نعمت نبوت ... امر ... کرد در علم ...
عمل صالح ... زود باشد که بنماید خدای شما را آیات ...
قدرت خود ... دابة للارض ... با آیات قاهره در
... واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابد است فتعرفونها پس
بشناسید ... اینها را ولیکن ... بحمل ... نکنند
... و نیست ... بغافل ... عما تعملون از آنچه میکنند
مشرکان ... یعنی آنچه شما ... کنید ... غیر ...
... با شما ... حکمت ... دانند و ...
... و ... ملت ...
سوره القصص ... بسم الله الرحمن الرحیم ... امام ... قدس
سره ... که حق ... این حروف ... محافظت قرآن
... از تطرق ... زیادت و نقصان و ... الیه ... دایة
... بحروف است امام قشیری رح فرموده که طا
... بطهارت نفوس عابدان از عبادت اعیان و طهارت قلوب
... غیر ... و طاعت ... محبان ...

... سوره طسم ...
مکیه ... بیست ... از ... سلام ... و ...
در ... و یا صحابان بمقام ... در ...
... ایمانیت بمنت خالق ... خلائق و ...
... تبو ... و گفته اند ...
سینا و سکندر ... و مکه ...
یا این آیات آیات الکتاب المبین آن ... یا ...
طریق احسن ... یعنی ... با جبرئیل ...
من نبأ موسی و فرعون از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون
برای گروهی که تصدیق می کنند ان فرعون ... که فرعون علا
برتری جست ... تکبر کرد فی الارض در زمین مصر وجعل ...
اهلها اهل مصر را ... قبطیان و سبطیان ...
... یستضعف ... که زبون گرفت ...
طایفه منهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم ...
پسران ... کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل
بیاید مملکت ترا ... و استحیی ...
... پسران بنی اسرائیل را ... و زنده ...
نساءهم زنان ایشان را برای خدمت ... انه کان ...
فرعون ... من المفسدین ...
... و نرید ...
... علی الذین استضعفوا ... زبون ...
و نجعلهم ... فی الارض ... مصر ...
... ایشان ...
...
...
...
...

[illegible] انا [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلما [illegible]
[illegible] كنايي بر ساحل دريا [illegible]
[illegible] و [illegible] و
[illegible] [illegible] على
[illegible] الظالم على المظلوم اشكال [illegible]
[illegible] زنان را روز [illegible] كرد تا [illegible] انكه
[illegible] حكايت [illegible] جانب وي بسماست كنندان روز [illegible]
[illegible] امد فرعون قوابل مصر را موكل ساخت بر حوامل بني
اسرائيل جمعي ديگر را نيز بدايشان موكل كرد تا ببينند كه هر حامله
[illegible] طفلي [illegible] كنند و قابله كه بمادر موسي موكل بود در
حين وضع حمل حاضر شده موسي را فرا گرفت و در روي [illegible]
[illegible] روي گفت و محبتي عظيم از ان در دل وي پديد آمد گفت
اي زن [illegible] من [illegible] [illegible] كه اين پسر
[illegible] و [illegible] اما بشرط انست كه فرزند را
[illegible] از قوابل و همسايگان پنهان [illegible] سه ماه [illegible]
[illegible] پنهان داشت و قولي انست كه بعد از ولادت جمعي از موكلان
[illegible] در ان خانه افكندند و خواهر موسي [illegible]
[illegible] تا [illegible] آتش كرده [illegible] و [illegible]
[illegible] بيرون رفتند [illegible] تنور [illegible]
[illegible] شده و موسي در ان بازي مي كند [illegible]
[illegible] بعد [illegible] مي داد [illegible] ترسان [illegible]
[illegible] كنت [illegible] و [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] چنانچه مي فرمايد [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] قالت [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible]

علم بعد فهم کنی [illegible]

فالتقطه [illegible] ليكون [illegible]

يعني [illegible] صندوق [illegible]

تعالى و [illegible]

[illegible] او را [illegible] كه [illegible] زاده [illegible]

تو اندك زماني [illegible] تو [illegible]

او را من المرسلين [illegible] فكان [illegible]

[illegible] داشت و چون مادر موسى [illegible]

و تفحص ابناء بني اسرائيل مبالغه [illegible]

عمران بود كه صندوقی [illegible]

[illegible] فرعون چون صندوق تمام [illegible]

موسى تسليم كرد [illegible] گذشت [illegible] كودكی [illegible]

كه در صندوق كرده از موكلان [illegible] نزد فرعون آمده [illegible]

[illegible] صورت حال بنمايد [illegible]

كه نزد [illegible] رود [illegible] كند [illegible]

مولودی [illegible] داده [illegible]

بدو ايمان آورد مومن آل فرعون اوست و [illegible] صندوق

[illegible] موسى را [illegible] صندوق

[illegible] ساخت در [illegible] فرعون را [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صندوق بر روی آب پیدا شد فرعون ملازمان را امر کرد
تا بگیرند و بیارند نزد خانه پس چون گرفتند موسی را آل فرعون
تا آن دشمن لیکون تا گردد باشد لهم مر فرعونیان را عدوا دشمنی
که سبب غرق شود وحزنا و اندوه بزرگ [illegible]
[illegible] تا برده گردند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان
را ان فرعون بدرستیکه فرعون وهامان وجنودهما و هامان ولشکرهای ایشان
هردو کانوا خاطئین بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که
چون سر صندوق گشاده موسی را دید محبت او در دل حاضران
و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل
جسته مبادا آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت
من از منجمان شنوده ام که در فلان شب زاید از فرعون [illegible]
خاطر جمع شده است ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را
بوی علاج کنم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص مالید دختر
[illegible] فی الحال زایل گشت که اطبای دیگر علاج یافت وقالت
امرأت فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی
اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که عمه
موسی بود و بهر تقدیر گفت با فرعون قرت عین این کودک
روشنی چشم است لی مرا و لک و ترا بل و فرزند ما شفا یافت
لا تقتلوه مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عسی ان ینفعنا
شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت بر
جبین او لایح است او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را فرزندی
او لایق آن است که فرعون او را [illegible] بخشید و آسیه تربیت او
[illegible] وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست و اصبح و گشت
فؤاد ام موسی دل مادر موسی فارغا خالی از صبر و عقل چون شنید که آن
صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بی قرار شد ان کادت نزدیک
بود که شد که از اضطراب لتبدی به آشکارا کند قصه موسی را و گوید

ای فرزند ... قرة عین لی ... [illegible]
[illegible] فارغ شد ... دانسته و ... [illegible]
... ظاهر کند که این ... لولا ان ربطنا علی قلبها بود
که ... بر دل او ... [illegible]
... و این لطف کردیم لتکون ... من
المومنین ... [illegible]
ظاهر کردی ... وگفت مادر موسی ... مر
خواهر او مریم را و اصح نام او کلثم بود ... [illegible]
بوشا گفت ... مادر موسی او را گفت قصیه ... [illegible]
و از وی خبر گیر کلثم بدرگاه فرعون آمد فبصرت به ... [illegible]
... عن جنب از دور ... آسیه ... و ایشان
ندانستند که او خواهر وی است وحرمنا ... حرام کردیم ما علیه
المراضع بر موسی شیر دایگان را من قبل ... [illegible]
اورده اند که هشت شبانروز موسی ... شیر ... [illegible]
تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی عم انگشت ... [illegible]
می مکید و شیری پاک بیرون می آمد و می خورد چون کلثم دانست که آسیه برای
دایه مضطر است فقالت ... هل ادلکم ... آیا دلالت کنم شما را
علی اهل بیت بر اهل خانه که از روی شفقت یکفلونه در پذیرند ... [illegible]
لکم برای شما وهم له ناصحون ... [illegible]
و در ارضاع و تربیت ... و تقصیر ننمایند ... اورده اند که چون ... [illegible]
کلمه شنید گفت این ... بگیرید ... [illegible] خانواده
است کلثم دریافت گفت ... [illegible]
... فرعون ... ازان ... [illegible]
برو آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را با خود ... [illegible]
موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند موسی ... [illegible]
موسی روی از وی ... و شیر او ... چون او ... [illegible]
... [illegible]

گرفت

132

گفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن
آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که این رضیع را بستان تو میل
است گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من لطافت
دارد تسبیر منست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند
بعد ازین بفرمودند تا اجرتها وی مقرر کردند و موسی را بدو سپردند و گفت
که نزد خود بر و در هفته یکروز پیش من می آر مادر موسی او را برگرفته
شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست
شد چنانچه می فرماید فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را الی امه بسوی
مادرش کی تقر عینها تا روشن شود چشم او بفرزند ولا تحزن
و اندوهناک نشود بفراق فرزند ولتعلم و تا بداند بعلم مشاهده
ان وعد الله حق که وعده خدای حق راستست ولکن اکثرهم ولیکن
بیشتر قبطیان لا یعلمون نبودند که نمی دانستند ولما بلغ اشده و آن
هنگام که رسید موسی اشده بنهایت قوت خود و کمال جوانی که از سی
سالگیست تا چهل سالگی واستوی و راست شد و بکمال رسید عقل او
دران سن مراد اینجا چهل سالگیست یعنی چون بدین سن رسید اتیناه
دادیم او را حکما نبوت و علما و دانش دینی و کذلک و مانند این که
موسی و مادرش را دادیم و کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین پاداش میدهیم
نیکوکاران را نزد ذکر ایتاء نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده
است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم ودخل المدینة
و در آمد موسی بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بوده یا بلده
حابین بر دو فرسنگی مصر است یا به عین الشمس که از نواحی مصر و
در تفسیر نقاش گفته که با اسکندریه و قول اول اشهر است که مصر در
آمد علی حین غفلة من اهلها بر هنگام غفلتی که واقع بود مر اهل آنرا از اهل مصر
یعنی میان شام و خفتن که دران وقت هر کس بهم خود مشغول
اند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فوجد فیها پس یافت در آنجا
رجلین دو مرد را یقتتلان خصومت می کردند هذا این
یکی من شیعته از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری

ربع

وگفته‌اند هیچ او برادران موسی بودی بعض عدوه از دشمنان او یعنی [illegible]
تا من هم ملتمس یا قبطیون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را مکلف
بهیزم کشیدن می کرد چون موسی آنجا رسید فاستغاثه الذی من شیعته
موسی الذی من شیعته آنکسی که از گروه او بود علی الذی من عدوه بر آنکسی که از
دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی عم بر دفع قبطی
موسی عم قبطی را گفت که دست از وی بدار قبطی سخن موسی را نشنید فوکزه
موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را و گفته‌اند
حکم کرد خدای بر وی که بمیرد موسی عم پشیمان گشت قال هذا گفت
این کار من عمل الشیطان از عمل کیست که شیطان او را اغوا کرد انه
عدو مضل مبین اند بدرستی که شیطان عدو دشمنی است مضل گمراه کننده
مبین هویدا دشمنی او و چون پیغمبران عم از نافرمانی خدای تعالی
بقصد معصوم‌اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو [illegible]
ایشان دنیا باشد پس حضرت موسی عم بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار
من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی [illegible]
فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای ویرا با استغفار وی
انه هو الغفور بدرستی که خدای آمرزنده است مرزندگان الرحیم مهربان
بدیشان قال رب گفت ای آفریدگار من سوگند میخورم بما انعمت
بانچه انعام کردی بر من بمغفرت وغیران که توبه می کنم فلن اکون پس
نباشم هرگز ظهیرا هم پشت و یار للمجرمین مریدکاران یعنی مظاهرت
نکنم کسی که مودی باشد به جرمها و صاحبی همچون معاونت سبطی که مجرم
شد بقتل قبطی فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینه در آن شهر خائفا
ترسان و هراسان یترقب انتظار می برد و مترصد می بود که [illegible]
کسی او را طلبد و قصاص جوید فاذا الذی استنصره بالامس پس آنکه طلب یاری
میکرد از وی بالامس دی روز یستصرخه باز فریاد میخواند و یاری میطلبید
بر قبطی دیگر قال له موسی گفت موسی مر او را [illegible] انک لغوی
لغوی مرد گمراهی مبین پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل
شدی [illegible] فلما اراد پس آنگام که خواست موسی عم ان یبطش بالذی

چو ان لیسوی بالذی هو عدو لهما دشمن است مر موسی و اسرائیلی را و
خبر [illegible] سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند [illegible]
قال یا موسی گفت ای موسی اترید ان تقتلنی آیا می خواهی که بکشی مرا کما
قتلت نفسا بالامس چنانکه بکشتی نفسی را دیروز ان ترید الا ان
تکون [illegible] مرا انکه باشی جبار گردنکشی تا مردم را بی عاقبتی خون
ریزی فی الارض در زمین مصر و ما ترید ان تکون و نمیخواهی انکه باشی من
من المصلحین از صلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن بشنید
دانست که قاتل خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانید
و او با ارکان دولت مشاورت کرد همه بر قتل موسی قرار گرفت و
حزبیل که مومن آل فرعون است بود از آن حال آگاه شد متوجه موسی ع
شد و جاء رجل و آمد مردی یعنی حزبیل من اقصی المدینة از دورترین جای
انجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود یسعی
شتاب می کرد تا بموسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملا
بدرستی که اشراف قوم یاتمرون بک مشاورت می کنند و تدبیری میکنند
بک بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس
بیرون رو از این شهر انی لک بدرستی که من ترا من الناصحین از نیکخواهان
و مهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق
منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب
انتظار می برد که کسی تا او را دریابد قال رب گفت ای پروردگار من
نجنی نجات ده مرا و باز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران
یعنی فرعون و کسان او و در موضعی آمد جبرئیل آمد و گفت ای
موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بسر راه آورد موسی قدم
در آن صوب نهاد و لما توجه و آنهنگام که متوجه شد تلقاء مدین
بسوی مدین و آن مدینه مسمی باسم بانی که او که مدین ابن ابراهیم خلیل
بود ع و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی ع راه نمی دانست
قال گفت عسی ربی شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سوا
السبیل براه راست تا مدین موسی ع هشت شبانه روز میرفت

او برلیا ه خوردنی بذاست سالی بود وموسی بیابان
کادنش متوجه حضرت ذوالمنن بود وبا کلب بلاد مدین را میل
شوق لقای بود نفت تا با رمین شد بدی در آله کرد
خوش ست اوارکی انزاکه میان صنین باشند وملاود شواتها
آب مدین وان چاهی بود برکنار شهر وجد علیه یافت بر
الناس کردی از مردمان که انجا جمع شده یسقون یا بید هند مواشی خود
را ووجد یافت من دونهم از فرود ایشان فی اسفل الزمین
امراتین دوزن تذودان که می رانند گوسفندان خود را تا
مختلط نشوند زانکه شفقت ذاتی انبیا می باشد فرا
تلطف برسید قال گفت موسی ما خطبکما چیست حال شما و
گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان
میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی
یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان خود را و
مواشی ایشان باغنام خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم وابونا
و پدر ما شیخ کبیر پیری کهن سال بزرگ حال آنست نمی تواند که بیاید و
ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب بودند اورا
نیز من گفتندی واشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام
وخوردتر صفیرا یا صفورا چون موسی ع برحال ایشان اطلاع
یافت نزدیک شبانان آمده گفت ای گروه که شما را انتظار میدهید
ول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه خود روند
ایشان از روی تهکم گفتند ما این آب ندهیم اگر تو میتوانی آب ده
موسی فرا ایشان ملتها نظر بر دو افتاده
بتر سیدند ورفته نظاره می ایستادند موسی ع بیامد دلو که
ده تن میکشیدند او تنها کشید با آنکه هشت شبانه روز طعام
نخورده بود گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند
بر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها
برداشت و دلو که چهل تن می کشیدند تنها کشید فسقی لهما

فسقى لهما براي ايشان آب داد و ايشان برفتند ثم تولى پس باز
گشت موسى الى الظل بسوي سايه ديواري يا درختي فقال رب
پس گفت اي خداوند من انى لما انزلت بدرستي كه من براي آنچه
كه فرو فرستادي الي بسوي من من خير از نيكوئي يعني خوردني كم و بيش
فقير محتاجم يا من براي آنچه فرستادي بمن نيكوئيها
از دين و كمال دين باشد فقير شدم در دنيا و سعت عيش و توانگري كه نزد
فرعون داشتم [illegible] با فقر بسازم كه مرا فقر خوشتر است گر
هيچ ندارم چونكه دلم همه تست اما چون دختران شعيب دين روز زود
تر بخانه آمدند پدر از سبب زودي معاودت پرسيد قصه جاي
عرضه كردند دختر خورد را فرمود تا برود و او را بيارد فجاءته پس آمد
بسوي موسى عم احديهما يكي از آن دو زن كه صفورا بود تمشي مي
رفت على استحياء بر طريق شرم داشتن چنانچه ابكار بوند [illegible]
[illegible] گفت بدرستي كه پدر من [illegible] ميخواند ترا ليجزيك تا پاداش دهد
ترا اجر ما سقيت مزد آنكه آب دادي اغنام ما را براي ما موسى عم بجهت آن
شعيب آمد و تقريب شناسائي با وي اجابت فرمود نه براي طمع مزد و در
راه كه ميرفتند باد مي آمد و جامه صفورا را از بعضي اعضا او بر داشته
مي شد موسى عم فرمود كه تو از عقب من مي آي و مرا بسخن دلالت براه
كن فلما جاءه پس آن هنگام كه آمد موسى نزديك شعيب عم و قص عليه
القصص و خواند بر وي و باز گفت قصه خود را و شعيب دانست كه او
از اهل بيت نبوة است قال لا تخف گفت مترس نجوت رهائي
يافتي من القوم الظالمين از گروه ستمكاران يعني از فرعون و قوم او و
[illegible] ايشان را برين ولايت دست رس نيست پس فرمود تا طعامي
حاضر كردند موسى عم از خوردن آن امتناع نمود و فرمود كه ما آخرت
را بدنيا نمي فروشيم يعني سقي اغنام براي خدا كردم نه براي جزا شعيب
فرمود كه اين طعام از مزد كاري نيست بلكه عادت ما آنست كه هر كه بمنزل
ما آيد بطريق ضيافت او را خدمت كنيم حالا تو مهمان مائي و [illegible]
سنت و مروت اقتضا آن مي كند كه رد نكني كه مهمان سخن ميزبان قبول

کرد موسی عم از ان طعام تناول فرموده ورد انها قالت احدیهما یا ابت
گفت یکی از ان دو زن ولان صفورا یا ابت استاجره ای پدر بمزد بگیر
موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهترین کسی که بگیرد
کسی بمزد القوی الامین مرد توانا و امین است شعیب گفت
بانکه موسی را قوت و امانت هست اورده اند بعد از ان شعیب پرسید
که تو امانت و قوت او از کجا معلوم کرده صفورا قصه کشیدن دلو
صورت را بگفت و فرو گردن بار انکه از عقب وی می رود باز گفت شعیب
بران حال اطلاع یافته قال گفت شعیب انی ارید ان انکحک [illegible]
[illegible] بانکه بتو دهم [illegible] یکی را از این دو دختر هر کدام را که
خواهی علی ان تاجرنی بر انکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری
کنی مرا ثمانی حجج هشت سال در عیون الماء اورده که در شرایع متقدم
مهر دختر را پدر میداده و ایشان می گرفته اند در شریعت ما
منسوخ شد بدین حکم که واتوا النساء صدقاتهن نحلة انکه خدمت را
مهر سازند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رح و گفته
اند سلفی ایه اینست که مزد انکه تو گوسفند میچرانی دختر خود را بتو صداق
دختر من اینست که هشت سال شبانی میکنی فان اتممت پس اگر تمام
کنی این هشت سال عشرا و ده سال فمن عندک پس از نزد تست یعنی تفضل
کاری کرده باشی شرط کرم بجا اورده و ما ارید و نمیخواهم ان اشق علیک
انکه بجهت تو بالزام اتمام می فرمایم بر وجهی که اسان باشد و در
رنج بیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من
الصالحین از نیکوکاران در معامله و وفا
بعهد والتزام صحبت قال ذلک گفت موسی عم این عهد بینی
وبینک میان من و میان تو قبول است که هیچ کدام غلط [illegible] ایما
الاجلین هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است
قضیت بگذارم [illegible] فلا عدوان [illegible] واقع
جستن نیست [illegible] یعنی اهل مرا [illegible] الله
علی ما نقول [illegible] و خدای [illegible] می گوییم و شرط [illegible] وکیل [illegible]

قال گفت دستبند پروردگار من راست یعنی ما خدا بگو
چون بسپارم تا بتوفیق او انعمه بپرون آیم ... لطف
[illegible] نماید نگفت تمام عهد شکسته است و هم ...
[illegible] هنگام که بگذرد موسی ... موسی مدت
بود در حضرت که اقضی الاجلین یا تمام رسانید یعنی ده سال
... کرده ده سال دیگر مصاحبت شعیب بود و بعد چون سال کی
[illegible] شعیب ... پس چون قدم در راه
[illegible] و بر دکسان خود را ... که راه گم
کرده بود و زن ... وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف و باد
در رمه متفرق شده و از مقدمه آتش ... نشانید
جانب الطور طرف کوه طور ناراً آتشی قال گفت موسی لاهله ...
[illegible] خود را که درنگ کنید درین مکان که انی ... آنست
[illegible] دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما ...
از آن آتش یعنی از نزدیک آن که بر سر آن آتش اند خبری که راه
[illegible] ... یا پاره بیارم از آتش لعلکم تصطلون
شاید که شما خود را گرم سازید فلما اتاها پس چون آمد نزدیک آتش
نودی ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند ... الوادی
از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید
فی البقعة المبارکة در جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت سمره
یا عوسج یا عناب ان یا موسی ای موسی انی انا الله بدرستی که منم خدا
رب العالمین پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید
دود ... شعله آتش ... لقای ...
... از شهود این دو آتش نزدیک ... وجودش تمام سوخته
گردد بیت ... نمی دانم که چیست این قدر دانم ...
... میکنم ذکر ... از ندا آن یا موسی سوخته عشق ...
... در ... بیت ... دوان ندا ...
... یا موسی انی انا الله رب العالمین و دیگر وان الق عصاک ...

بیفکند عصای خود را موسی عصای بینداخت مار شد فلما رآها تهتز
پس چون دید عصا را که بر خود میجنبید حرکت میکند کأنها جان
گویا مار کوچک است جنبنده که در عرف آنرا تیر مار گویند ولی مدبرا
برگردانید پشت گریزان از خوف ولم یعقب و باز نگشت بجای خود یا موسی
ندا رسید باز آمد بجای خود نداده دوان شد ندا رسید که یا موسی اقبل
ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس انک من الآمنین بدرستیکه
تو من الآمنین از ایمنان یافتگانی اسلک یدک در آر دست خود را
فی جیبک در گریبان جامه خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید در
خشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون
بیاض برص واضمم الیک جناحک و جمع کن بسوی خویش جناحک بازوی
را یعنی بر سینه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین
یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کنند
فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت و علامت
من ربک از پروردگار تو بر رسالت تو فرود فرستاده شده و معجزه الی
فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم بدرستی ایشان کانوا
قوما فاسقین هستند گروهی فاسقین بیرون رفتگان از دایره فرمان قال رب
گفت موسی که ای آفریدگار من انی قتلت بدرستیکه من کشته ام
منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس می ترسم ان یقتلون آنکه
بکشند مرا بقصاص او واخی هرون و برادر من هرون هو افصح منی و
فصیح تر است منی از من لسانا از جهت زبان اوری و بسیار [illegible] فارسله
[illegible] بفرست او را با من ردءا یاری دهنده یصدقنی تا
تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها با تبیین کلمات من
کلام [illegible] انی اخاف ان یکذبون بدرستی که من می ترسم انکه مرا تکذیب کنند
چون لکنت زبان بوقت سخن گفتن [illegible] قال گفت خدا سنشد عضدک
محکم کنیم بازوی ترا بیخیک ببرادرت [illegible]
ونجعل لکما سلطانا و بدهیم شما را سلطنتی و تسلطی بر اعادی فلا یصلون
الیکما پس نرسند بشما بایاتنا بسبب آیات ما [illegible]

چنانکه شما یعنی قهر بر وی هردو بآیاتنا فلا یصلون بدست ما یا
بسبب آیات ما انتما شما هردو ومن اتبعکما الغالبون وهرکه پیروی
کند شما غالب باشند کا بدیه مغلوب نشوند کانت زیرا که با آیات
با غالبیت دلهاد وحایت ما مرانبیا را بمعجزات ومتواتر واسباب فلما
جاءهم موسی بآیاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای
یعنی معجزها بینات روشن وهویدا قالوا گفتند فرعونیان ما هذا ١
الا سحر مفتری مگر جادوی مفتری بربافته وساخته او که دیگری مثل
این نکرده وما سمعنا وما ندیده ایم وما شنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی
که مثل این بوده فی آبائنا الاولین در روزگار پدران نخستین
ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحر
بسیار بودند وقال موسی وگفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناترست
بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از نزدیک وی یعنی
رسول فرستاده ومیداند که من محقم وشما مبطلید ومن تکون له و داند
کسی که اورا باشد عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دنیا
یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و نزول
در جنان انه بتحقیق کار آنست که هیچ وجه لا یفلح الظالمون فیروز
نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون وگفت فرعون
یا ایها الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته ام من لکم
مرشما را من اله هیچ خدا که او را بپرستید و تعظیم کنید غیری جز
من وموسی گوید خدای دیگرست که آفریدگار آسمانست فاوقد لی
پس برافروز آتشی ازبرای من یا هامان علی الطین ای هامان بنا یکل
تا پخته شود و در بنا او را استحکام بود و آورده اند که اول کسی
که آجر پخت هامان بود امر کرد فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت
بپختن فاجعل لی صرحا بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که مرا او را
بآسمان چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی اطلع شاید دیده
ور شوم الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع گردم
و بینم او را خدا که هست که موسی می گوید الی وانی لاظنه من الکاذبین

الی اله موسی بر معبود موسی بوی مطلع گردم و بدرستیکه من گمان میبرم
که موسی میگوید مرا من الکاذبین از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق سبحانه و تعالی جسم و جسمانی است
و آسمان مکان دارد و تزیین بسوی وی ممکن است و بدین
معنی دانا نشده بود که با مکان آفرین مکانی چگونه آسمانی
گرد آسمان چگونه نه مکان ره برد بدو نه زمان نه بیان روضه دیده
عیان صاحب کشاف آورده که هامان بنجاه هزار استاد جمع کرد
ورای آن مزدوران و بطبخ آجر و بختن گچ و آهک و تراشیدن چوب
و رفع بنا امر نمود و بنائی بر آورد و در غایت محکم که هیچ کس پیش
از آن صرحی نساخته بود بمثابه چنان بلند بنائی که عقل نتوانست
که عقد فکر کند آن ممکن شد باشد و در زاد المسیر فرموده که بنا تمام
رسید فرعون ببالای آن بر آمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک
رسیده باشد چون بنگریست آسمان را از بالای صرح همچنان دید
که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف
آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت
بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر
خود را بران صرح زد و سه پاره ساخت یک پاره بر لشکر فرعون
فرود آمد و هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری
بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند
فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روز بروز زیاده شد واستکبر
و گردنکشی کردند هو وجنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض در زمین مصر
بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم آنکه ایشان
الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد بعث و نشور
فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس در افکندیم
ایشان را فی الیم در دریا طبریه تا غرق شدند فانظر کیف پس در نگر ای
محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران بعقوبت مشرکان قوم
خود را از مثل این و از تقع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را در این جهان

گردانیدیم ایشان را پیشوایان ضلالت تا به اضلال قوم مشغولند یدعون می
خوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملها که سبب دخول اند در آتش از
جهت کفر و معصیت ویوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده
نخواهند شد یاری دهنده ایشان را از عذاب خدا تعالی و اتبعنا
و از پی آوردیم ایشانرا یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا در این دنیا لعنة
لعنت یعنی لعنت ملائکه و مؤمنان برایشان میکنند ویوم
القیمة و در روز رستخیز هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان با راندگان
ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من بعد
پس از آنکه ما اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را
چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علیهم السلام بصائر در
حالتی آن کتاب حکمها و بینائیها روشن بود یا نورها که دیده
بصیرت بکشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده
احکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان و عاملان تا
باشد که ایشان یتذکرون پند پذیرند وماکنت و نبودی
تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی الغربی از ناحیه طور در جهت غربی
بود از مقام موسی یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون
گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی و امر و نبودی من الشاهدین
از گواهان بر امر ما رسالت او و بسوی فرعونیان و لکنا
ما وحی کردیم این قصه را بتو انکه ما انشانا بیافریدیم پس از موسی
قرونا قرنها مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد
علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتها مدید برایشان قرنها
گذشت و خبرها از صوب صعوبت منحرف شد و علوم روی با ندراس نهاد
پس ما برای تجدید این اخبار ترا فرستادیم و همه عقلا دانند که
اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتوانند بود وما کنت
و نبودی تو ثاویا مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم
تتلوا علیهم میخوانی برایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب
چنانچه شاگردان بر استاد خوانند یعنی درین مدت نبودی تا

این قصه‌ها اعلم ... وکیلن با ... [illegible]
بود خبر کنند ترا از این قصه‌ها ... که بطریق وحی ... از حال
طور سینا ما در بنا چون ندا کردیم موسی را و تقرب بیفزودیم
و قد نادا السیرانا ابو هریره رضی نقل میکنند که ندا کرد یا امة
محمد علیه السلام ... و قد ... الاسرار ... موسی گفت
الهی در توریت مطالعه صفت و سیرت امتی کرده‌ام بخصال حمیده و خلال
ستوده موصوف و متحلی اند ایشان کدام پیغمبر خواهند بود خطاب
رسید که ایشان امت احمد‌اند حبیب من موسی عم آرزو برد که ایشان
را ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست
اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم [illegible]
در اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی
را آواز ایشان بشنوانید ... که ... تحفه باز گردانند فرمود که عطا دادم
شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه از من طلبید
نظر رتبت این امت عالی است که با وجود اختصاص ایشان بمعرفت
رسالت و قرآن ... حق لطف کرد
و داد بما هرچه بهترست و بهتر از همه است که او نیز از آن ماست
و چون این ... تشریف ... را بواسطه معرفت رسالت
منقبت است صلوات الله و سلامه علیه للاجرم با او می‌گوید که
طور حاضر نبودی با وقتی که امت ترا خواندیم ولکن ولیکن ترا خبر
دادیم رحمة از جهت بخششی که واقع است بر تو من ربک ...
تو و تا این قصه‌ها ... لعلهم یتذکرون
نیامده است بدیشان ... بیم کننده من قبلک ...
در ایام فترت که میان عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة والسلام
بوده و اگرنه اسمعیل عم بعرب فرستاده بودند و ...
منادی گذشته بود و در زمان آنحضرت را فرستادیم ...
... که ایشان ... و اگرنه بودی ... ایشان
رسیدی مصیبتی عقوبتی رسنده بما قدمت ایدیهم بیشتر فرستاده

تهديد و سنانة ايشان يعني بعملهاي ايشان از شرك و ظلم
و معصيت فيقولوا پس گويند بوقت حلول عذاب ربنا اي
پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادي الينا بسوي ما رسولا پيغمبري
[illegible] اوردي فنتبع اياتك پس متابعت كرديمي ايتهاي ترا و
[illegible] رسولتو بودمي ونكون من المؤمنين و بودمي از گرويدگان بتو و
[illegible] جواب لولا اول محذوف است يعني اگر نه است كه ايشان وقت نزول
عذاب حجت اوردندي كه پيغمبري نيامد و مارا بحق دعوت نكرد هر اينه
برايشان عذاب مي فرستاديم اورده اند كه رهط قريش جهت [illegible] پيغمبر
از يهود سوال كردند و ايشان با بودن وي اقرار نمودند نعت و صفت
انحضرت از توريت خواندند مشركان انكار توريت نموده گفتند اگر او
پيغمبر است چرا ان معجزها كه موسي داشت ندارد اين ايت امد فلما پس
انگاه كه جاءهم الحق امد بديشان يعني بكفار عرب فرستاده است
ازين بلكه محمد ص با پيام راستي يعني قران [illegible] از نزد ما قالوا
گفتند لولا اوتي چرا داده نشده محمد را مثل ما [illegible] مانند انچه داده شد
موسي ع از معجزات يعني چرا محمد را نيز يد بيضا و عصا ندادند
[illegible] اولم يكفروا ايا كافر نشدند يعني شدند بنابر جنس ايشان از
مشركان قبط بما اوتي موسي بانچه دادند موسي را من قبل پيش ازين از
ايات تسعه قالوا گفتند قبطيان ساحران دو جادو يعني
موسي و هرون تظاهرا همديگر را پشت شدند در اظهار خوارق عادات
يا گفتند مشركان عرب كه دو سحر معاون يكديگر اند يعني توريت
و قران وقالوا و گفتند قبطيان يا مشركان مكه انا بكل [illegible] بهر يكي
يا بهر يك ازين دو سحر يا بجميع پيغمبران و كتب ايشان كافرون ناگروندگان
قل فاتوا بكتاب پس بياريد كتابي من عند الله كه نازل از نزد خدا باشد
اين كتاب هو اهدى منهما راه نماي تر از اين دو كتاب كه بر من و موسي نازل
اتبعه تا من پيروي كنم ان كنتم صادقين اگر هستيد شما راست گو
فان لم يستجيبوا لك پس اگر اجابت نكنند ترا و كتاب
نيارند فاعلم پس بدانكه انما جز اين نيست كه ايشان يتبعون پيروي

می کنند اهواهم آرزوهای خود ونفس را اسیر وتحقیق ومن اضل
وکیست گمراه تر ممن اتبع از ان کسی که پیروی کند هواه خود را
بغیر هدی بغیر راه نمونی وبیانی وبصیرتی من الله از نزد خدای
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه ننماید بمنزل رشد القوم
الظالمین گروه ستمکاران را که هوای نفس خود را مقتدای خود ساختند
ولقد وصلنا وبدرستی که پیوند دادیم ودر هم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن
را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت ومواعظ را بعبرات وقصص
را بامثال ونصایح را بعبرتها یا قران را پیوسته فرستادیم آیتی بعد
آیتی وسورتی بعد سورتی لعلهم یتذکرون تا ایشان پند گیرند
ودر وی تامل کرده بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ما دادیم ایشانرا کتاب
یعنی توریة من قبله پیش از قران هم به ایشان بقران یؤمنون می
گروند بقول جمعی مراد مومنان اند از یهود چون ابن سلام واصحاب
او رضی الله عنهم واشهر آنست که کتاب انجیل باشد ومراد گروهی
ترسا از حبشه واهل شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت
ایمان آوردند چه این سوره مکی است وایمان ابن سلام واصحاب او
در مدینه بود مگر گویند که این آیت مدنی است واذا یتلی وچون خوانده شود
قران علیهم بر ایشان قالوا گویند آمنا ایمان آورده ایم بوی وباینکه
کلام خدا است انه الحق بدرستی که او راستست فرود آمده من ربنا از پروردگار
ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین
گردن نهادگان ومخلصان بحقیت آنکه در کتب متقدمه ذکر او یافته
بودیم وحقیقت او را شناخته اولئک آن گروه اهل کتاب یؤتون
اجرهم داده شوند مزد خود مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند
وثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل وایمان بقران ویدرؤن
ودفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را [illegible]
آورده که [illegible] ترسایان [illegible] ابو جهل واصحاب او دشنام
میدادند وایشان [illegible]
[illegible] منافقان مدینه ویهود طعنه میکردند [illegible]

ونصب ایشان واثبات نیز جواب کها داده بصبح یعنی مقصت
ایشان می کنند که دفع می کنند بنیکوی سختی قول سیئه لب را
ومما رزقناهم و از آنچه داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در راه خدا و اذا
سمعوا اللغو و چون می شنوند سخن بیهوده را یعنی دشنام و تعریض
شنا اعرضوا عنه اعراض می نمایند از آن و خاموش
می شوند از تعرض و قالوا و میگویند مر لغو گویندگان را لنا اعمالنا
ما راست کردارهای ما از حلم و صفح و لکم اعمالکم و مر شما را اعمال شما از
سفاهت و لغو ما را دین ما و شما را دین شما سلام علیکم سلامت
... الناس ... لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع
و متارکت است یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمی جوییم صحبت
... ان باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب
... دنیا و بدفرجامی عقبی است از بدان بگریز و با نیکان نشین
بیاید زهری بود در بی انگبین آورده اند که آنحضرت برایمان عم
خود را ابیطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بربالین وی
آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان
نزدیک خدا از برای تو گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست
گویی اگر سرزنش ... قریش نبودی که ابوطالب بترسید از مرگ
و کلمه گفت من بگفتمی این کلمه دل ترا شادی ساختمی آیة انک لا
بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من
احببت آنرا که دوست میداری هدایت او و لکن الله ولکن خدا
یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هر کرا خواهد و هو اعلم و او دانا
تر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت
اند با آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان صادر گشته و اصل
در هدایت علم ازلی است و هدایت لم یزلی ... هدایت هر کرا
داد ... بماند و همراه باشد تا نهایت آورده اند که حارث
بن عثمان بن نوفل بحضرت آمده گفت ای محمد ما میدانیم

تو از حیث و سخن تو بر آنست و او داناتر است بره یافتگان سب
جهت عم و سید ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب
آن لغت تمام عرب است میترسیم که اگر پی روی تو کنیم عرب
ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد وقالوا و گفتند
بعضی از کفار مکه ان نتبع الهدی اگر ما پیروی کنیم طریق هدی را
معک با تو یعنی ایمان آریم نتخطف ربوده شویم من ارضنا
از زمین ما یعنی عرب ما را از این دیار بربایند و بیرون کنند اولم
نمکن آیا جای ندادیم لهم مر ایشانرا حرما آمنا حرمی ایمن
که بر ایشان دست نیابد یجبی کشیده میشود الیه
بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوه هر چیزی یعنی منافع از هر
و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آورند و رزقا دادیم ایشانرا
در این وادی غیر ذی زرع رزقا روزیی دادنی من لدنا از
نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا
زمین و مسکن دادیم اگر ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوف و تخطف
در امان نداریم ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون
نمیدانند این نکته را و کم اهلکنا و بس که هلاک کردیم
من قریة از اهل دیهی که بناز و نعمت بطرت که فرشند معیشتها در
زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانکه
اهل مکه شده اند ما آن طاغیان را هلاک کردیم فتلک پس آنست
مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن نه نشستند دران
من بعدهم از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از ره گذران که
روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و بروند و با زمانی مکدار
بیت در خانه دنیا چو نشستی برخیز کین خانه بلا خوش نشستن را نیست
وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث مساکن ایشان زیرا که باقی
یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو
مهلک القری اهلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که بر انگیزد

وبعظم ان دیار و اصل ان بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرا
وفهم تر باشند لاجرم انجا رانکر د رسولا فرستاده که بحکم الهی
یتلوا علیهم بخواند برایشان ایاتنا ایتهای ما را و ما کنا مهلکی
القری مهلک شده ما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده بعضی
سازنده دهها بعقوبت الا واهلها ظالمون مگر انکه ستمکاران باشند به
تکذیب رسول و انکار حق و ما اوتیتم و انچه داده شدید شما
من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس ان
برخورداری است در زندگانی این جهان و زینتها و آرایش ان
سرای که در مدت حیات بی اعتنا بدان سازند و فانی گردد
وما عند الله و انچه نزدیک خداست از ثواب این جهان و نعیمهای
جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذت خالص است از کدورت
محنت و ممتد است وابقی و پاینده تر افلا تعقلون ایا در نمی یابید
و فهم نمیکنند که بدل کنند باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب
حیف باشد نقل است در زاد زمخشری پس گرفتن در باب برخاستن و سبیل در حضرت
که علی و حمزه رض با ابو جهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گویند
در عمار یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرمود این ایه نازل شد کافمن وعدناه
ایا کسی که وعده کردیم او را بجنت در اخرت و بنصرت در دنیا
وعدا حسنا وعده نیکو که در ان خلاف متصور نیست فهو لاقیه
پس انکه دریابنده موعود است بی شبه یعنی علی و حمزه یا عمار رض
چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم او را
متاع الحیوة الدنیا از متاع دنیا که محنتش امیخته محنت است و دولتش
مودی به نکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال
ثم هو پس انکس یوم القیمة روز رستخیز هو من المحضرین از حاضر کرده
شدگان باشند برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل است
یا ولید مغیره و یوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران
را فیقول پس گوید این شرکائی کجااند شریکان من الذین کنتم
تزعمون انانکه بودند که گمان می بردید که شریک منند قال الذین حق
گویند انانکه واجب شد علیهم القول برایشان سخن خدا یعنی ایت
وعید یا کلمه لاملان جهنم و انان که روسا ضلالت باشند یا دیوان

ان غالبون

۱۸۰

گویند که پروردگارا هولاء الذین اغوینا یعنی صحبت
و اتباع ایشان نمودند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را و نفس خود را بغوایت ما
کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را کما غوینا همچنانکه خود گمراه بودیم
تبرانا الیک بیزاری کردیم الیک سوی تو از ایشان و از آنچه اختیار
کرده اند از کفر ما کانوا ایانا یعبدون نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را
پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس کردند وقیل ادعوا و قیل
و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنانی که شریک
ما می ساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس
بخوانند ایشان را بجهت نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم
مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وراوا العذاب و ببینند عذاب
را تابعان و متبوعان لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا
یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردند
یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی و یوم ینادیهم و یاد
دار روزی را که ندا کند حق سبحانه و تعالی اهل تکذیب را فیقول پس
گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون دعوت
کردند شما را بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان
خبرها یعنی حجتها یا خبرها آنکه گفته باشند فراموش کنند حجتها را
یومئذ در آن روز بدانستند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان
نپرسند از یکدیگر که جواب چه گوییم بجهت آنکه سائل و مسئول همه
فرومانده باشند از غایت دهشت و حیرت یا روای پرسش
نکنند با انبیاء اما آنکس توبه کند از شرک و آمن وگرود بخدای
و برسول وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید
که بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران بوقت سؤال از
جواب فرومانده و رستگاری با اجابت حضرت رسالت ع
وابسته است بیت هر که بی رضای محمد نفسی زد ره رستگاری
هیهات است و پس از عدد آنکه صنادید عرب طعنها میزدند
که خدا چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد نه یتیمی را چنین منصب
عالی بزرگی از اهل مکه و طائف رسید لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم حق سبحانه و تعالی در جواب ایشان فرمود

وربک

و بزرگی و پروردگار تو خلق می آفریند ما تشا و آنچه می خواهد و یختار می گزیند

وما کان لهم الخیرة نیستی مر ایشان را گزیدن یعنی اختیار

آن ایشان را نرسد و سزد که برای نبوت کسی را برگزینند

چه زمام اختیار در قبضه اقتدار مختار است هر کرا خواهد بر گزیند هر کرا

خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را بآله اختیار

او اختیار نیست بودن و برترست خدای تعالی از شریک ازانکه

شرک می آرند بت پرستان و شریک می گیرند و ربک و پروردگار تو

بعلم میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان

یعنی آنچه پنهان می دارند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان

و ما یعلنون و میداند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت

و تکذیب قرآن و هو الله و اوست خدای مستحق پرستش

لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست الا هو له الحمد او راست ستایش

فی الاولی و الاخرة درین سرای و دران سرای چه مولی نعم

دنیوی و اخروی اوست و له الحکم و مر او راست کار گذاری و الیه

ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور قل بگوای محمد ارءیتم

چون می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم الیل بر شما شب سرمدا

پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بآنکه آفتاب تحت الارض بدارد یا

بر خوابی افق غایب حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدا

که از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز

روشن که دران بطلب معاش اشتغال کنید افلا تسمعون آیا نمی شنوید

موعظه را شنیدن تدبر و اعتبار قل ارءیتم بگو چه می بینید ان

جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی

و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بآنکه آفتاب در وسط السما بدارد

یا مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز الله

از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شبی که آرام گیرید

بود و از متاعب اشغال و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا
نمی‌بینید آثار قدرت ما تا بدید و تفکر و استبصار و من رحمته
و از بخشایش خود جعل لکم اللیل و النهار برای شما شب و روز
لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب و لتبتغوا و تا بجویید در روز
حصه از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده لعلکم تشکرون و
شاید که شما سپاس داری کنید خدای را بدین نعمت روز روشن و شب
فرخ را دور شبانروزی دهد شب برد روز را و در روزی دیگر
پیغمبران ما جای خویش را زرد کوید بر جانان خویش روزها از همه
غوغا عوام تا بدیشان نگارند کرد نظام و یوم ینادیهم و یاد کن
روزی را که ندا کند خدای تعالی مرتب میکند شما را تکرار این ندا تقریع
بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجااند شرکائی اینان را
من الذین انا کنتم تزعمون بودید که گمان می‌بردید که شریکان من
اند و دروغ می‌گفتند و نزعنا و بیرون آریم من کل امة از
گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران یکی را
ازیشان فقلنا پس گوییم مر امتان را که بیارید برهانکم حجتی که دارید
بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانید آن هنگام ان الحق لله
آنکه راستی یا عبادت یا توحید ما حجت مر خدا راست و ضل عنهم
و گم کرده از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می‌بافتند
از سخنان باطل امید شفاعت از بتان می‌داشتند ان
قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی از قوم موسی تعلق دارد
پسر عم موسی بود و گفته اند وی خواهرزاده موسی بود و اصح آنست
که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی
عمران ابن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب بود و قارون را از
غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی و در قرائت
توریت اقرا بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار او ست و در زمان
فقر و احتیاج مردی متواضع و متملق بود همینکه توانگری روی
بوی نهاد حال وی متغیر شد فبغی پس ستم کرد و افزونی جست

علیم

عليهم برو موسى عم و خواست که همه در تحت حکم وی باشند
بنیناه و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجها یعنی مالها آنقدر که
ان مفاتحه انچه کلیدها ان یعنی برداشتن آن گنجها
را می کرد بالعصبة بگروهی مردمان اولی القوة خداوندان توانائی
عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام فراگفته مراد چهل تن اند
کلیدها گنج زر را می کشیدند و در کشاف مذکور است که شتر
المفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاح بوده و هیچ مفتاحی
از اصبعی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند
شند و امام ثعلبی گفت که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهار
صد هزار و چهل هزار ایشان بود برازر و نقره اذ قال یاد
کن چون گفتند مر قارون را قومه گروه او یعنی مومنان ایشان
بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا
ان الله بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان
بدنیا که دنیا مبغوض حق است و شادی بر حیث سعی
افکنده هزار کشته در هر قدمی گردست دهد کرای شاد کنند و ر
قوت شود نیز نیز دلبغی وابتغ وطلب کن تتمه کلام ناصحانست
که قارون را گفتند بجوی و بدست ار فیما اتاک الله در انچه عطا
کرده است خدای الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی جزو اموال خود
را در راه خدای وسیلت سازانرا در حصول ثواب آن جهانی
بدنیا ثواب و که غنی خریدی بجر جان ... ورنه حسرت بری او
و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا یعنی نصیب
در وقت بر فتنت از ین جهان کفنی خواهد بود و بس بعد از آن حال
براند بنتم مال و منال اعزه منسوب کرملک توشام تا یمن خواهد بود
و ز سر حد روم تا ختن خواهد بود انروز که از ین جهان کنی عزم سفر
همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموشی مکن بهره خود را یعنی
با ان مقدار از مال تو کفایت باشد بستده کن و احسن و نیکوئی نمای
کما همچنانکه احسن الله نیکوئی کرده است خدای و نعمت فرستاد

ببو تتو ولا تبغ الفساد و مجو تباه کاری را در بلاد کری فی الارض ان الله
زمین ان الله بدرستی که خدای لا یحب المفسدین دوست نمیدارد مفسد
کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند قال گفت قارون در جواب
ایشان انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی که داده
اند علی علم عندی بدانش که نزدیک من است یعنی علم توریة چه من اعلم
بنی اسرائیل ام بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا دانش
بوده که یوسف صدیق داشته و گفته اند مراد علم کیمیا
که موسی عم بخواهر زاده خود آموخته بود و او قارون را تعلیم کرد اولم
ایا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده و از موسی
شنیده ان الله انکه خدا قد اهلک بدرستی که هلاک کرده است من قبله پیش از
قارون از اهل روزگار من هو کسی را که او اشد سخت تر بود در قارون
قوة از روی توانایی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال الحاصل آنکه چه
قارون بقدرت و بطش و کثرت مال مغرور گردد و با وجود آنکه میداند که از وی
قوی و غنی تر را هلاک کرده پس از روی تهدید می فرماید ولا یسئل و پرسیده
نخواهند شد عن ذنوبهم المجرمون از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان
چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم
یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد بود چه حق تع مطلع است بران
یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بعذاب دوزخ خواهند رفت فخرج پس
بیرون آمد و قارون روز شنبه علی قومه بر قوم خود فی زینته با زینت
خود بر استر سفیدی که زین زرین داشته نشسته و جامه ارغوان
پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف
که بود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی بر نشسته و مردم
بیشتر از ان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار
جاریه با وی بودند بر استران سفید با زین زرین و جامه ارغوا
و موزهای سفید چون قارون بدین زینت بیرون آمد قوم در آمد قال الذین
گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را یا
لیتنا لنا ای کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند

بهم داده آمد قارون را به بدستی که او لذو حظ عظیم قدمت بزرگ
است از دنیا وقال الذین ولکفتند آنکه او تو العلم داده بودند
ایشانرا علم با مال آخرت یاد اتا بودند ببرکت قناعت وعزت
توکل چون یوشع واصحاب او ویلکم وای بر شما ای دنیا طلبان
ثواب الله یا داش خدای در آخرت خیر بهترست از مالها دنیا
لمن آمن مرکسی را که بگرود بخدای وبپیغمبر وعمل صالح وبکند کردار
ستوده ولا یلقیها و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی
ثواب ونیا نخواهند الا الصابرون مگر صبر کنندکان که برطاعت
یا از معصیت شکیبا باشند وگفته اند توفیق ندهد بمباشرت
اعمال صالحه مگر صابران را بسبب اهل صبر از جمله عالم برتنند صابران از
روح کردون بگذرند هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش
جاودان آورده اند که قارون را با موسی وهرون علیهما السلام
حسدی وحقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت
بردی ومذبح بهرون رسیدی ومرا بی نصیبی چند صبر کنم القصه دایم
در ایذای موسی عم بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد وبا آنکه عشر مال
مال می بایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک
دینار زکوة دهد قارون قبول کرد ومبلغی عظیم برآمد بخل ورخت
سرراه گرفته برو جمعی بنی اسرائیل را طلبیده وگفت هرچه موسی گفت
فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو بهتر مایی
هرچه می فرمایی گفت می خواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی
سخن وی نشنود پس از آن فاجره را کردن شیر می آورد که نام او
سبرا بود طلبیده وهزار زرداد ومقرر کرد که فردا بحضور خاص وعام
اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی در اثنای آوامر ونواهی
می فرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم وهر که زنا کند اگر غیر محصن است
تازیانه زنیم ومحصن را سنگسار کنیم قارون برخاست وگفت که اگرچه تو
باشی گفت آری هم من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل گمان می برند که
تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبرا

بمیان مجلس درآمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند بخدا که دریا شکافت
و توریة فرو فرستاده که راست بگوئی زن را هیبت الهی در تافت و گفت
یا کلیم الله من راست بگویم قارون دو همیان زر بمن داده تا در باره
تو افترا کنم و من با وجود که کارها و بدکاریها خود چگونه پسندم که
بر تو تهمت گویم و اینک دو همیان بمهر قارون و علما منت بنی اسرائیل مهر قارون
دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی عم روی بر خاک نهاد از قارون
شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای
هرچه میخواهی گفت ای قوم من بقارون مبعوث شدم چنانچه بفرعون بودم
هرکه با قارون است گو بر جای قرار گیرد و هر که با منست گو بر کناره رود
کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن با قارون ماندند
و موسی عم با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پای ایشان را
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کردند اما طلبیدند بجای نرسید
و موسی گفت خذیهم القصة تا از تو میان و گردن بزمین فرو
رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین
ایشان را بتمامی فرو برد در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی خطاب
کرد هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی
و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یکبار بمن تضرع نمودندی اجابت می
کردم القصة بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر
گفتند که موسی دعا کرد تا قارون رود و گنج و اموال او تصرف نماید
موسی درخواست تا حق سبحانه سرای او و خانهای گنج او نیز فرو برد چنانچه
می فرماید فخسفنا به پس فرو بردیم به وبداره الارض اقامت و سرای او را
در زمین صاحب کتاب فرمود که هر روز قارون ملعون بقدر قامت با
خود با خانه و مال و متاع بزمین فرو می رود تا نفخ صور بارض سفلی خواهد
رسید و گنج قارون که فرو میرود از قرنها خوانده باشی که عمر از
درویش نیست فما کان له من فئة پس نبود مر قارون را هیچ گروهی
از یاران که در آن وقت بنصرت او یاری کردندی او را من دون الله
یعنی خدای و ما کان من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود

يعني نه كسي عذاب ازوي باز داشت ونه خود توانست باز داشت
قال الذين تمنوا و با مداد كردند انانكه آرزوي بردند مكانه منزلة
وجاه او را بالامس ديروز يعني ارزو برندكان كفتند بعد از
فسخ وي كرا بندكان بصلاح يقولون مي كفتند هر يك با ديكر
ويكان الله ويك بمعني ويلك باشد واعلم حضرت يعني واي
بر تو بدانك خداي يبسط الرزق من يشاء كشاده مي كرداند روزي را
هر كه ميخواهد من عباده از بندكان خود نه يكرامتي كه مقتضي بسط
بود ويقدر بمحض ارادت وتنك مي سازد بر هر كه ميخواهد نه بهانتي كه مقتضي
قبض كند بمقتضاي مشيت لولا ان من الله اكر نه ان بودي كه خداي منت
نهادي علينا بر ما وبا مداد از دنيوي اكر منناي ما بودي لخسف بنا
هر اينه فرو برده بودندي مارا و حصص فعل معلوم ميخواند يعني
خداي مارا بزمين فرو بردي ويكانه وي كلمه تندبم است وكان
براي تشبيه ودر لباب از طبري نقل ميكند كه مجموع ويكان
بمعني الم تعلم والم تر است يعني نميداني وميبيني آنكه لا
يفلح الكافرون رستكاري نمي يابند از عذاب ناكرويدكان يا كافر
نعمتان با تكذيب كنندكان تلك الدار الآخرة ان سراي ديكر كه شنيده
ودانسته مراد بهشت است نجعلها ساخته ايم انرا للذين براي
انانكه اينان لا يريدون نمي خواهند علوا برتري وتكبري في
الارض در زمين با اهل ان ولا فسادا ونه تباهكاري وستم بر مردمان
چنانكه قارون خواست زعافية وسرانجام نيكو للمتقين
مر پرهيزكارانست صاحب بحر الحقايق فرموده كه سراي
رضا مر جماعتي راست كه ارواح مقدسه يعني پاك شده از ادناس
صفات نفسانيه دز زمين بشريت اليه علو نباشد چون نفوس فراعنه و
جبابره وفساد نجويند يعني نظر را از غير حضرت برداشته التفات
بهيچ كس وهيچ چيز ننمايند وعالم ملك وملكوت را بتصرف مالكي الملوكي ر
كذارند تا بمالكيت وملكيت هر تصرف در كون ومكان خواهد كند لاجرم نزا
بران زمان اعتراض نبود وهر چه خواهي بكن ملك تراست من جاء

بالحسنة هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی یا توحید ربانی یا اخلاص
بالاخلاص فله پس مر او راست نیکوتر منها از آن خصلت یا طاعت
یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا او را باشد نیکوتری از آن در آخرت ومن جاء
منها بالسیئة وهرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین
پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها الا
ما کانوا یعملون مگر مثل جزی که بودند در دنیا که عمل میکردند و نظم
این دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش
بمثل آن وضع نظر در بعضی جهت تقبیح حال بدکاران تکرار اسناد
سیئه بدیشان و فایده آن صرف از جا و باز داشت عقل الا انها
ست هرچه در شرع و عقل ثابت شد نکند هرکه با خرد باشد آورده اند که چون
حضرت رسالت عم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و از
روی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل عم بدین آیه فرود آمد
ان الذی فرض علیک بدرستی که آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ
قرآن یا عمل بدان لرادک الی معاد هرآینه باز گرداننده تست الی معاد بجای بازگشت
یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنانست
ودر تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است و واحدیة ذات و بقا
بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر اینجا سر منه بدا والیه
یعود روشن می گردد است چون از و نیابن و ابتدا هم بدو باید
که باشد انتهای نورها را که گرد از مقطع طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع
قل بگوی محمد ربی پروردگار من اعلم داناتر است من جاء بالهدی بکسی
که آورده راه راست یا توحید یا قرآن و آن محمد است ومن هو و بکسی که او
فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون منکران من وما کنت ترجو
ونبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود
بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب الا رحمة مگر بجهت بخشایش من
ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یار للکافرین
مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و محتمل است که از اجابت مرادی
ولا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتها و عملا

وعمل کردن بآن تعهد دائرین الکل لعبادت الهی فرود آمده است منوا
د تمام خلق خدا را ای بکیسو عبادت پروردکار خود ولا تکونن
من المشرکین ومباش از شرکا وندکان ولا تدع و مخوان مع الله با خدا
الها آخر خدای دیکر را که لا اله الا هو نیست هیچ خدا سزاوار خدائی الا
او ومخاطب درین آیات حضرت پیغمبرست ع و مراد امت اوست وفایده
خطاب با آنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان کل شیء
هالک الا وجهه مکر ذات حق سبحانه یا هر عملها باطل
مکر آنکه بوجه الله طلبند له الحکم مراوراست فرمان و الیه ترجعون و بسوی
او بازکشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود
حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی را وفایی نباشند
صاحب کتاب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از شیخ الاسلام قدس
سره نقل میکند که نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو لیس تو کا
و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع
رسوم باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق
یکتا و بوجود باقی در شرح عوارف مولانا عز الدین محمود کاشی قدس سره
مذکورست که نکفت سیهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود
او امروز هالکست و هوالکست به این حال بود اد رحق محجوبان است
یوم یرونه بعیدا و نریه قریبا با وجود تو زمن راست نیاید که منم

سورة العنکبوت بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهت
تعجیز ست تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل
هیچ کامل به معرفت سخن کلام اکاه نی چ عاجز و فهم در وی کم
است و در حروف اول این سوره کفته اند الف اشارتست باسم الله
ولام بلطیف و میم بمجید می فرماید الله منم روی بطاعت من آرید لطیف
منم اخلاص در عبادات فرو مکذارید مجید منم بزرکی دیکران مسلم مدارید احسب
الناس آیا پنداشته مردمان ان یترکوا آنکه فرو کذاشته شوند ان
یقولوا بانکه کویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول
آمنا دست از ایشان باز دارند و هم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده

شوند با وسوسهای با ابتلا نکردند نفس و مال ایشان [illegible]
ایشان را بهجرت و جهاد بود و امثال این ایها [illegible]
است که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار خود و رفقا [illegible]
می آید و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما
ما هام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی ترتیب هجرت [illegible]
آمدند و مشرکان آگاه شدند ایشان را از راه برگردانیدند حق [illegible]
جهت تسلیه ایشان فرستاد که تصور میباید که بی کشیدن [illegible]
دعوی ولاء درست نیست عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید
جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست مهجع مولای عمر
ابن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ
مبارک حضرت رسالت گذشت که بیش رو شهیدان اهل توحید
او خواهد بود مادر و پدر از فوت مهجع بسیار جزع و فزع می نمودند
حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان
کاری از پیش نرود ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه
انداختیم الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این مومنان بودند یعنی ابتلا و محنت
در امم بود و واقع و نقد دعوی هر یک بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله
پس ظاهر میکند الذین صدقوا آنانرا که راست گفتند در دعوی
ایمان و لیعلمن الکاذبین و متمیز می سازد دروغ گویانرا در دین
یا میخواهد این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بحسب آنچه
از صدق و کذب ایشان بیند در معنی هرکه او دعوی کند صد هزار
امتحان بروی نهد گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از
بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات می کنند بدیها
چون کفر و معاصی ان یسبقونا که پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند
از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه می کنند
در فتوحات مذکور است که ایشان می پندارند که گناهان که بر سبیل خود بر
مغفرت و شمول رحمت سبقت گیرند این حکم نا پسندیده است
زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر دو سالها که موجب غضب

... لرتناله تو انقد ببیل است سیقت زلقی الله ان سنت
آتی ... چو ... باشد که امید دارد لقاء الله بقا خدا بیعت
وصول ثواب الهی وگفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض
... باشد فان اجل الله پس ... که مدت لقای
مقرر کرده برای لقا یا جزای طاعات هر آینه آینده است و هو السمیع
و او دوست شنوا مر گفتار بندگان را العلیم دانا بضمایر و اسرار
ایشان ومن جاهد و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس خود فانما
یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای
خود چه ثواب آن عاید است بدو ان الله بدرستی که خدای
لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات
عالمیان و تکلیف عباد بعبادت جهت صلاح احوال ایشانست و
الذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارها نیکو لنکفرن
هر آینه محو کنیم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را و لنجزینهم و
هر آینه پاداش دهیم ایشان را احسن الذی نیکوتر عملی را که کانوا
یعملون بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل
ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست
بر هما قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی
را ده با زده تا بهفتصد زیرا که ایشان محتاج اند و من بی نیاز
و هم باشد که غنی چیزی بسد محتاج را آورده اند که چون
سعد بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش
حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب به بروم
و از هر چه ... نخورم و نیاشامم تا تو از دین
محمد ... بیزار شوی سعد صورت حال را ... حضرت رسالت
رسانید و این آیت نازل شد که ووصینا الانسان و امر کردیم آدمی را به پدر
و مادر او حسنا نیکوئی یعنی فعلی که ... باشد و ان جاهداک و اگر
کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شرک
آری و انباز گیری ما لیس لک ازانچه نیست ترا بالوهیت او علم

[illegible] کرد از کوه الوهیت [illegible] تعلم [illegible]
[illegible] بانچه ترا بان علم نیست [illegible]
[illegible] فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را [illegible]
در معصیت خالق روا نیست الی مرجعکم بسوی من است بازگشت
بازگشت شما از موت و مشترک و مطیع و عاق فانبئکم پس آگاه کنم شما را
بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید والذین امنوا
وانانکه ایمان آوردند کبداز کفر وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته
بعد از فساد لندخلنهم هر اینه داخل کردانیم ایشانرا فی الصالحین در
زمره ستودکان یا نیکوکاران در مدخل ایشان که بهشتست ومن الناس
واز مردمان من یقول کسی هست که میکوید امنا بالله کرویدیم بخدا
مراد منافقان اند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم
فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای جعل
او چون کفره او را عذاب کنند جعل کرداند یعنی دارد وشمارد
فتنة الناس رنج و عذاب مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای
یعنی ترک ایمان کند از خوف و عذاب خلق چنانچه ترک کفر باید کرد از
خوف عذاب خدای ولئن جاء واگر بیاید نصر من ربك یاری از
پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر اینه گویند انا کنا بودیم
که ما معکم هستیم با شما در دین وملت پس ما را در غنیمت شریک کنید
اولیس الله ایا نیست خدای باعلم دانا تر از همه دانایان بما فی صدور
العالمین بانچه در دلها هر عالمیان است از صفا اخلاص
وکدورت نفاق ولیعلمن الله وهر اینه میداند خدای الذین امنوا
انانکه کرویده اند ولیعلمن المنافقین و میداند منافقانرا ذوالنون
را درد بلا متمیز خواهد ساخت بابتلا وامتحان در بلا چه نعمت
ولیت چو جوهر مردان شناخته شود چنانچه آتش عیار زر و نقره
معلوم میکردانند بشکل [illegible] ایشان [illegible]
بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد اگر پاکی بود از بلا نخواهد رست
واگر اصل بود صبر خواهد کرد در باب آورده که ابو سفیان وا

بن حلق

... ب را رعن گفتند که از دین محمد بروید
... هم بهتان فرو گذارید و اگر دین ... بعد ...
آلنا ... به جوش ... ببار گناه نگذاریم حق ...
فرمود وقال الذين كفروا و گفتند کافران انانکه نگرویدند للذين آمنوا مر
آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا روی کنید راه ما را
و متابعت کیش پدران ما باشد و لنحمل و باید که برداریم خطایاکم
گناهان شما را امراست و در تاویل خبر یعنی اگر متابعت ما کنید
ما خطاهای شما برداریم وما هم وحال آنکه نیستند کافران بحاملین
بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز
ازشتی که ایشان انهم لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود که گویند
بار خطایای مومنان برداریم و ایشان بر حمل اندک و بسیار
قادر نخواهند بود بجهت کرامت بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان
گمراه شده اند کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هر آینه برخواهند داشت
در قیامت بارهای گناهان گران خود را واثقالا و بارهای گران دیگر
را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته
اند اضافت آنان و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه
گمراهان کم گردد ولیسئلن و هر آینه سوال کرده خواهند شد تا بعائق مستوجبان
یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از
اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق می شود ولقد ارسلنا و بدرستی
که فرستادیم ما نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد
فیهم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة
هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح عم
چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت
کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست و در اعتقاد ارباب
... نقل می کنند که عمر نوح عم هزار و چهار صد سال بود و در عین المعانی
... سیصد و هشتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد
و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت عم بوقت

[illegible] یعنی بر صید کرای [illegible] بطوفان [illegible]

یعنی یا منی [illegible] کیا نمر مانده جای کرده [illegible]

از کی نمایید و بدیگری بیرون روند ثبت کر طوفان [illegible]

با [illegible] افزودی چنانکه فرمان باشیه در بودن [illegible] و بیرون رفتن

[illegible] یک بعد هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح جهت

[illegible] است صلی الله علیه وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذاء [illegible]

قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام [illegible] حال

جفای قوم کشید و همچنان دعوت می فرمود [illegible]

فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم

ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم

نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بودند از

مومنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها وگردانیدیم

کشتی را یعنی یا واقعه قوم نوح را آیة دلالتی یا عبرتی للعالمین برای

عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم

را چون گفت لقومه مر قوم خود را اعبدوا الله بپرستید خدا را و

اتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر

است مر شما را از دین و آیین که دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید

که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این نیست که می

پرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را وتخلقون و می بافید

افکا دروغی [illegible] ان الذین تعبدون [illegible] که ایشان

را پرستش می کنید من دون الله بجز خدای لا یملکون [illegible] فابتغوا

[illegible] دهند لکم شما را رزقا [illegible]

[illegible] عند الله الرزق [illegible] اوثانات [illegible]

[illegible] واعبدوه [illegible] واشکروا له [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم بود

[illegible]

[illegible] کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فقد کذب بدرستی که تکذیب کردند
امم من قبلکم جماعتهای پیش از شما چون قوم نوح و هود
و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری
نرسیده بلکه مضرت آن بایشان لاحق شده که مستحق عقوبت
دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز چیزی بما نرسد و ما
علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام رسا
نیدن آشکارا و پیغام رسانید و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از
عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و نشور را منکر شده اید
او لم یروا آیا نمی بینید و حفص بتاء می خواند آیا نمی بینند منکران
بعث که چگونه یبدئ الله الخلق اشکال ای کرد آید خدای آفریدگان را و از
نیست هست می کند ثم یعیده پس باز آرد ایشانرا بعد از موت باز گرداند
بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعادة علی الله یسیر بر خدای آسانست
قل بگو ای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید
فی الارض در زمین فانظروا پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده
است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس
خدای ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست
که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است چنان لازم
بر شما در اعادت و بضرورت دانید که آنکه مبدأ خلایق است می
تواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای علی [illegible]
بر همه چیز از بدء و اعادة قدیر تواناست بحکمت آنکه قدرت صفت
قائمه اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون قادر نشأ
اولی قادر است هر آینه از نشأت اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب
کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب [illegible] و یرحم من یشاء و ببخشد بر هر که خواهد
و الیه تقلبون و بحکم او باز گردانیده خواهید شد و او را
و گفته اند عذاب کند بخذلان و رحمت بهدایت
[illegible] اسرار آورده که عذاب او از [illegible] عدالت و رحمتش از راه [illegible]
هر کرا خواهد [illegible] عدل کند و آتش براند و آنکه خواهد [illegible]

فضل بما يليق بلطف خويش كه خواهد بهشت اگر باشد از راه عدل
خواهد - ز روی فضل خواهد - مرا با واندن وخواند تا بلطف كار
کرم واله - واگر ما نی - تو دا ا - در التیسیر آورده که عذاب بر
خویشتن ورحمت بخوشی خلقی و نزد بعضی عذاب بمحبت میل دنیا
وبندگان یا بحرص وقناعت یا بمتابعت بدعت وملازمت
سنت یا بتفرقه خاطر وجمعیت د امام قشیری قدس سره فرمود
التعذیب بانت که بنده را باو وگذارد ورحمت بانکه خود
کار او شروعت کافی باشی بار ما رونق نگیرد کار ما وما انتم
بمعجزین مرا ای مردمان معجزین عاجز کنندگان هر بود که طور را
از عذاب حق الله درزمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزند
و در زمین متواری شوید نتوانید شد ولا في السماء و نه در آسمان یعنی
اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نباشید وگفته اند مراد آنست
که و نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای وما لکم
نیست شما را من دون الله از عذاب خدای جز خدای من ولی هیچ دو
که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که صدد دفع آن در اید والذین کفروا وآنانکه
نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت
ولقائه وبلقای او یعنی ببعث وآخرت وبعث اولئک آنگروه
نا امید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند
شد در روز قیامت وتعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است واولئک
وآنگروه لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم بسبب
کفر ایشان پس بعد از این سخنان باذکر قصه ابراهیم علیه السلام
کند ومی فرماید فما کان پس نبود جواب قومه قوم ابراهیم بعد از
منع ایشان از بت پرستی و پند دادن الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
بعضی از ایشان با بعضی اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید
او را واتفاق شدند بر سوختن او فانجاه
الله پس برهانید او را و نجات داد من النار از ضرر آتش و آن سرد
و سلامت کرد ان فی ذلک لآیات نشانهای قدرت از معانی

دوستی

... و دست کل یکبار ازان لغو ... برای ...
... ایشان بتعظیم ازان وتامل درآن نفعی مکرر شد وقال
انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفته اید من دون الله بجز
خدای اوثانا بتان را مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان
بیکدیگر پیوندید در عبادت ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم
القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر
گردد بعضکم بعضی از شما که متبوعانند ببعض مر بعضی را که تابعا
ویلعن بعضکم ولعنت کنند برخی از شما یعنی پیروان و ارذال
بعضا مر برخی را که پیشوایان و اشراف اند ومأویکم النار
وجای شما دوزخ است وما لکم و نیستند شما را از عذاب من
ناصرین یاران و مددکاران که خلاص یابند بمدد ایشان از
آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم بسلامت از آتش بیرون
آمد فآمن له پس بگروید و تصدیق کرد لوط مر اورا لوط عم
که خواهرزاده وبقولی برادرزاده او بود وقال وگفت ابراهیم مر اورا
وساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورد انی مهاجر بدرستی
که من هجرت کننده ام از بین قوم الی ربی بجائی که امر پروردگار
منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست مرا مغلوب دشمنان
نسازد الحکیم داناست و حکمت کار من نگه دارد پس لوط عم
وساره با وی اتفاق نمود از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند
واز آنجا بولایت شام آمده وابراهیم بفلسطین نزول
فرموده ولوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم
عم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بوده در همین سال خدای
اسمعیل عم را بوی داد از هاجر کنیزک ساره خاتون بود و چون
سن مبارک حضرت بصد و ده یا بصد و بیست رسید حق
سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه می فرماید ووهبنا
له و ما بخشیدیم او را پسری اسحق فرزند اسحق

و یعقوب و نبیره یعقوب وجعلنا و نهادیم فی ذریته النبوة و الکتاب
و نبوت در نسل بنی اسرائیل و بنی اسمعیل و الکتاب و کتاب یعنی
تورات و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره و دادیم او را مزد او
فی الدنیا در دنیا بآنکه فرزند دادیم در کبر سن از عجوزه عقیم
یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و معطی و کنیت پیغمبران بعطا
کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ادیان
نسبت خود بوی درست میکنند یا علم کردیم بصلوات بروی تا آخر
دهرها و وردی گردید مزد او در دنیا بقا ذکر جمیل اوست یعنی همان
که در حال حیات و در ممات خانوادهٔ بساط دعوت انداخته بود
حالا نیز هست و خاص و عام از آن مایده برفایده بهره‌مند اند و انه
و بدرستی که او فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از زمره شایستگان
و بستگان است ولوطا و یاد کن لوط را اذ قال چون گفت
لقومه مر قوم خود را از اهل موتفکات ائنکم آیا شما لتأتون الفاحشة
می آئید بآن کار زشت و فعل منکر می خواهید یعنی بدرستی که شما
بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت است و سبب
قباحت آن ما سبقکم بها پیشی نگرفت بر شما بآن کار من احد
هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیم از این عمل متنفر
و نفوس پاکیزه این کار را کاره ائنکم لتأتون الرجال آیا شما می آئید بمردان
بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و می برید راه را یعنی ره گذریان را یعنی
مال ایشان می گیرید و ایشان را می کشید یا غریبان را بدین عمل اکراه می کنید
و بدین سبب مردم آمد و شد بگذاشتند و راهها بسته شد و تأتون
و می آئید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلها که مستحسن نیست و کارها میکنید
که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و ... و صفیر
زدن و سنگ ریزه با یکدیگر انداختن و ضرطه کردن و ...
انداختن و ... و ضرب ... و سخریت ... بازاران
فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم وی هیچ سخن و بیرون
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدای را اگر

الفاحشة

[illegible] الصالحین [illegible] اجره في الدنيا [illegible]
[illegible] و لوطا اذ قال لقومه انکم لتاتون الفاحشة [illegible]
[illegible] و تقطعون السبیل [illegible] و تاتون في ناديكم المنكر [illegible]
[illegible] فما کان جواب قومه الا ان قالوا [illegible]
[illegible] رب انصرني [illegible] عذاب على القوم المفسدين [illegible]
کاربند و لما جاءت و آنهنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه
ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم بخبرت بشارت فرزند قالوا گفتند انا
مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه را
[illegible] ظاهر زاده قوم کننده ان اهلها بدرستی که اهل این دیه
[illegible] ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابراهیم ان فیها
لوطا بدرستی که در این دیه لوط است و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملائکه
نحن اعلم ما داناتریم بمن فيها به هر کسی که درو هست از لوط و کافران
و ما از حال لوط غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رهایی خواهیم داد و
اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را که او کانت من الغابرين
از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت به لوط
از میان قوم برود با اهل خود و همه کسان او بیرون روند مگر زن
او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود و لما ان
و آنهنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما بسوی لوط
سیء بهم اندوهناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد
بسبب و تنگی ایشان ذرعا از جهت دل یعنی تنگدل گشت
که مبادا که از قوم بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان
متعرض غربا می شدند فرشتگان از ملال بر جبین مبارک
لوط مشاهده کرده او را تسلی دادند قالوا لا تخف و گفتند مترس
و لا تحزن و اندوه مدار انا منجوك بدرستی که ما رهاننده ایم ترا
و اهلک و کسان ترا الا امرأتك مگر زن ترا کانت من
الغابرين باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما
فرود آرندگانیم على اهل هذه القرية بر اهل این دیه رجزا عذابی

رجزا من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب آنکه
بودند یفسقون فسق می کردند پس بجا آورد حق تعالی لوط
با اهل خود خلاص یافت و کفار چون نعلّه هلاک شدند و قریه
خراب شد ایشان حق تعالی بیان کرد چنانکه می فرماید ولقد ترکنا
و بدرستی که بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون
برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار
ایشان است یا حجارة سجیل در آن زمین میتوان یافت یا آب سیاه
که متعفن است والی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا
برادر ایشان شعیب را در نسب فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله
ای گروه من بپرستید خدا را وارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب
روز باز پسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت
یا بترسید از شدت روز قیامت ولا تعثوا و غایت تباهی مکنید
فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین در حالتی
که قاصد فساد باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را
و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس گرفت ایشان را زلزله
سخت یا صیحه جبرئیل که دلها بدان در تزلزل آمد فاصبحوا پس شدند
فی دارهم در سرای خود جاثمین مرده افتاده ملکان و مردگان و
عادا و ثمود و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان وقد تبین لکم
و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را من مساکنهم از منزلهای
ایشان بحجاز و یمن که بر آن می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید
وزین و بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو [illegible] اعمالهم
اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت
ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیا آن را نمودند وکانوا
مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و
ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و دانا
[illegible] بودند بدان [illegible] دل را مشغول بدان کردند
وقارون و یاد کنید قارون را و فرعون و هامان را و فرعون [illegible]

موسی

از شهرها بیرون و بدرستی که آمد بر ایشان موسی بالبینات بمعجزها روشن و حجتها
هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تعظیم
ورزیدند وما کانوا سابقین و نبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدا
در اتیان رسید فکلا پس همه ایشان را که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم
وعقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس بعضی از ایشان
من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا بروی بادی سخت که در وی
سنگریزه بود یعنی قوم لوط ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة
کسی بود که فرا گرفت او را عذاب صیحه یعنی چون قوم ثمود و اهل مدین و
منهم و از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را به

بود که م

زمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی که غرق ساختیم
ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله لیظلمهم و نبود
خدا که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولکن
کانوا ولیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد انفسهم یظلمون بر نفسهای
خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند
بیت ای که حکم شرع را رد کنی راه باطل میروی چون تو کردی بد بدی

و بد میکنی م

یابی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فرا گرفتند
من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت

١٥١

مانند عنکبوت اتخذت بیتا فرا گرفت خانه وان اوهن
البیوت وبدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت خانه عنکبوت
است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه در باز دارد و نه سرما لو کانوا
یعلمون اگر باشند که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثل
ایشانست از برای دین ایشان خوار و بیمقدار است و از آن هیچ نمی
صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تنند
زندگانی برای نفس خود می سازد و قیدی بدست و پای خود مینهد
پس خانه او محیل اوست اینها نیز که بدون خدای اولیا گیرند یعنی
پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند
بسلاسل اغلال و زنجیر و بال مقید گشته روی خلاصی ندارند

رفاقت در مهلکه تیر افکنده‌اند که بعد و حرمان افتاده‌اند و ...
اند یعنی بنای توکل در دانه اعتبار بی بنیاد چنانچه بیت عنکبوت کرده
اند که تعلیل سست از بحملی کند که بیش اعتبار را فایده است ار شده
دام بها چون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند
ما یدعون الخ می‌خوانند یعنی می‌پرستند ما دونه معجزی من شیء
از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب و هو العزیز و او غالب است
و در ملک خود شریک ندارد الحکیم محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان
را تاخیر میکند و تلک الامثال و این مثلها نضربها للناس میزنیم و
بیان می‌کنیم برای مردمان و ما یعقلها و در نمی‌یابند ثمره و فایده آنرا
الا العالمون مگر دانایان که تدبیری کنند در حقایق چیزها خلق
الله بیافرید خدای تع السموات والارض آسمانها و زمین را
بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که درین
آفرینش لآیة نشانه ایست روشن بر ضرب الامثال عبرت للمؤمنین
مرگرویدگانرا اتل بخوان ما اوحی الیک وحی کرده میشود بتو من
الکتاب از قرآن و اقم الصلوة و بپای دار نماز را ان الصلوة بدرستی
که نماز تنهی باز دارد عن الفحشاء از کاریکه نزد عقل زشت بود و المنکر
و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی با سبب ایستادن می باشد از
معاصی چه مداومت بر و موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است
و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده‌اند که جوانی بود از انصاری
که ملازمت جماعت نموده و با حضرت رسالت نماز میگذارد و هیچ نوع فواحش
نبود که مرتکب آن نمی‌شد چون حکایت حال او معروض حضرت پیغمبر داشتند آن
حضرت فرمود که آن صلوة سینهاه زود باشد که نماز او را از آن باز
دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد در
وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت
عم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیادت نشود
او را بان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات
[illegible] دیده که هر کی را از فحشا [illegible]

... شار معاصی و ملاهی و صلوة نفس طلب
... علایق با خلاق رذیله و صلوة ...
... ذکر باز دارد از خطرات و فضول و قول غفلت و صلوة
سر منع نماید از التفات بما سوی حضرت را و صلوة روح
... از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة ... از ...
ما از شهود انیت مطلوب اثبات بیعنی بدو ظاهر گردد
... حضور وقت فرقی نیست نقد این عالم با زبین ...
موعود ... الله و هر اینه ذکر خدا اکبر بزرگتر است از ذکر
شما زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا
یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او شناسد یا بزرگتر از آنست
که ذکر کنی یا او معارضه کند و بقول بعضی گویند که مراد از ذکر
... یعنی انست که نماز بزرگترست از سایر طاعات یا از آن بزرگتر
که صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی نگذارد و محققان
برآنند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر بنده مر خدای را
چه ذکر بنده آمیخته است با غراض و ذکر خدای صافیست از
152 کدورات علل و اغراض یا ذکر بنده حالی است فنا پذیر باید
و ذکر خدای باقی است تعالی بدو راه نیابد ذو النون مصری
... فرمود که ذکر او بزرگتر است از آنکه تو او را یاد
کنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند سلمی رح فرمود که ذکر او مر از ل
شما را بهتر است از ذکر شما در هر وقت او را در نفحات از حضرت
شیخ ابو سعید ابو الخیر رح روایت نقل میکند که فرمایند ذکر
خداوند بزرگترست نه چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند که ذکر او بزرگتر است از ذکر م
... پیدا بوده تا کجا برد باشد تو یاد کنی خدا یاد بر خود ... او
یاد کند تو او را در خود ... و الله یعلم و خدا داناست ...
... میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل شما باشد ادو
... ذکر ... کنید و جدل ... ما ... ... یعنی
... ... اند با جز به قبول ...

[illegible] کران تنکوهیدت بیفهوحت [illegible]
[illegible] لا بحد الا الذین ظلموا [illegible]
[illegible]
وگفته اند ظالمان از اهل کتاب ایشان اند که ایشان [illegible]
[illegible] مرحضا باسنی [illegible] وقولوا ومیگوید با ایشان که بگوید
آمنا ایمان آورده ایم بالذی انزل الینا بچیزی که فرو فرستاده
شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن وانزل الیکم والهنا
اندبشما یعنی توراة وانجیل وزبور والهنا وخدای ما والهکم
وخدای شما یکی است ونحن له وما مراورا مسلمون گردن نهادگان
ومخلصان وموحدان وشما اتخذوا ارباب [illegible] الاحبار و[illegible]
وکذلک وچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود انزلنا فرو
فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را کتابی موافق کتب
سابقه در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم الکتاب دادیم
ایشان را علم کتاب متقدم چون ابن سلام واصحاب او
یؤمنون به می گروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت
حضرت رسالت بقرآن گرویده بودند چون قس بن ساعده
وبحیرا ونسطور وورقه و[illegible] البشان ومن هؤلاء واز جمله
عرب من یؤمن به کسی هست که می گرود بقرآن وما یجحد بآیاتنا
ومنکر نشود ایشان را کتاب ما الا الکافرون مگر کافران چون
کعب بن الاشرف ومعاندان عرب چون ابوجهل وما کنت تتلو ونبودی
تو که بخوانی من قبله پیش از قرآن من کتاب هیچ کتاب
از کتب منزله ولا تخطه ونمی نوشتی کتابی بیمینک بدست راست
خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده ومطلقا خط
ننوشته را لاجرم چون نخوانده ونویسنده نبودی اذا لارتاب المبطلون
آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران وکج روان [illegible]
عرب گفتندی که چون میخواندی ونوشتی پس قرآن را از کتب
پیشینیان التقاط کرده ومیخواند یا جهودان در شک افتادندی

مسط
پیغامبر علیه السلام خوشنویسی است

...خود خوانده ولیکن که پیغمبر آخر الزمان امی شد و این کمال قادری و کا[...]
... معجزه نبود که خط و قراءة فضیلت بود و است مر غیر پیغمبر را
... ان فضل معجزه ظاهر شد و در است او شک و شبهه نماند
حضرت حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی
داشته تا معجزه دیگر باشد و این آنست که در مصنف خود نقل از
عون بن عبد الله نقل میکنند که ما مات رسول الله صلی الله علیه حتی کتب
و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که دلالت نفی کتابت را مقرر
ساخته بما قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه و برامی ما نند
تا اول عمر تا آخر نصوص اقرب است ... بقلم کر رسید انگشتش بود لوح
و قلم اندر مشتش که سواد خط آموزد و بیت نکهان نیز نسیج
شک بود نور خط تیره ظلم نشود نور ظلم جمع بهم ... ملک
قرآن آیات بینات ایشان روشن است فی صدور ... در سینه آنانکه دو
العلم داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که
او را یاد می گیرند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر
القلب خاصه امت مرحومه است که کتب متقدمه را انبیا و ...
میخوانده اند قول آنست هو راجع آنحضرت است یعنی محمد عم و کار نا[مه]
او و علم او بانکه او امی است ایشان روشن است انا انزلناه انا انا
بعث الهی و نعت بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی و ما
یجحد بایاتنا و منکر نشوند مر ایشان مر آنکه محمد قرآن است الا الظالمون
مگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز و قالوا
و گفتند کافران لولا انزل چرا فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیة نشان
من ربه از نزد پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای
موسی و ید معجزه قل انما الایات بگو جز این نیست که آیتها و معجزه ها
عند الله نزدیک خدا است هرگاه که خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار
آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست و انما انا و جز این نیست که من
نذیر مبین ترسانندهام آشکار یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما در میابید
... اولم یکفهم آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزه واضح

153

انا انزلنا که فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را یتلی علیهم که خوانده
خوانده میشود برایشان به زبان ایشان و ایشان افصح عرب اند
بلاغت و اطراف فصاحت برایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی
کوتاه‌ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیدی ایشان لشکر
میکشیدند و مال و جان درین باز نهادند معارضه آن نتوانستند معجز
بودن ترا ازین چه بالا باشد و گفته اند چون بعضی صحابه رسالت در ثقه
و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آوردند پیغمبر را انکه تا
که علم خود بان افزون سازیم حضرت فرمود که همین بگمراهی قومی
را که از پیغمبر ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر
نبی ایشان آورده و این آیه نازل شد که آیا کفایت نیست ایشان را
قرآن که بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة بخش
بخششی است و نعمتی بزرگ مرکسی را که متابعت او کند و ذکری و پندی
و نصیحتی است لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند قل کفی بالله
بگو بسنده است خدای بینی و بینکم میان من و شما شهیدا گواه یعلم
من و هر که مرا تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات والارض
آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد ماند
والذین امنوا و آنانکه گرویدند بالباطل بناحق چون یهود و نصرانیه یا
ایمان آورده اند بمعبودان باطل و کفروا بالله و کافر شدند بخدای
حق اولئک هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که بدل کردند
کفر را بایمان و یستعجلونک و شتاب میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول
عذاب چون نضر بن حارث و امثال او و لولا اجل مسمی و اگر نه مدتی
بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه
بیامدی بستعجلان عذاب موعود ولیاتینهم و بیاید بدیشان آن عذاب [illegible]
بغتة ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ [illegible] و هم لا یشعرون
و ایشان ندانند آمدن آنرا یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند بعذاب
و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و بدرستی که دوزخ محیط است و احاطه کرده
بود کافران بعضی درجات جهنم چون کفر و معاصی محیط بایشان

فاطل

مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشیهم العذاب
یعنی بعذب ... گرد ایشانرا عذاب من فوقهم از زبر سرهای
ایشان ومن تحت ارجلهم و از زیر پایهای ایشان ویقول و گوید خدا یا
فرشته یا مردی مر دوزخیانرا ذوقوا بچشید ما کنتم تعملون جزای آنچه
بودید که می کردید در دنیا از عمل بد و عقوبت آنرا هرچه اینجا
کاشته اید آنجا بدروید بیت تو تخمی بیفشان که چون بدروی
بدان خوشدل شاد و خرم شوی آورده اند که جمعی مومنان در مکه
اقامت کرده بودند و از قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان
یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند و بترس و هراس پرستش خدای
نمی نمودند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد یا عبادی ای بندگان من
الذین آمنوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بد و بد و صحبت مومنان
طلب بود اگر در بلدی اشکال عبادت نمی توانید کرد ان ارضی بدستی
زمین من واسعة گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن
فایای پس مرا فاعبدون پرستش نمائید خالصا و از بیجا گفته اند
بیت سفر کن چو جای تو نا خوش بود اگرچه جای رفتن بدان
تنگ نیست و اگر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان
تنگ نیست و اگر از دوستی اهل و ولد پای بسته شده اید روزی مفارقت
خواهد بود کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگ
و مرگ از همه جا و همه کس جدا می برد ثم الینا ترجعون بسوی ما
باز گردیده خواهند شد بعضی بخطاب میخوانند یعنی شما باز گردیده
خواهید بجزای ما پس بدار النزول اقامت نباید کرد روزی یک جا
یعنی استانه حضرت بغلبة الزمان باید ... والذین آمنوا وانانکه
گرویدند بخدای و بنبی و عملوا الصالحات و بکردند عملهای نیکو یعنی ادا
فرائض نمودند لنبوئنهم هر اینه فرود آریم ایشانرا من الجنة از بهشت
غرفا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از
زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاویدان باشند
فیها دران غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدی است

[illegible] الذین صبروا آنانکه شکیبایی کردند بر [illegible]
آزار دشمنان و محنت اوطان و جلای وطن و بر پروردگار خود
یتوکلون توکل میکنند و کار خود بوی میسپارند
مومنان مکه اینها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند
دغدغه دیگر داشتند که گفتند در آنجا اسباب معیشت ما
نباشد چگونه توان رفت اینان آمد وکاین من دابة و بسا از جنبنده
که هیچ وصلا تحمل برنمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت
و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از
از جنبندگان آدمیست و موش و مور وگفته اند عقعق ذخیره
نهد و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را
دیدم که خود را در زیر بالها خود نهان می کرد القصه که جانوران
بسیار اند از وحوش و دواب و طیور و سباع و هوام و حیوانات
که ذخیره نمی نهند و حامل رزق نمی شوند الله یرزقها خدای روزی دهد
ایشان را وایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت
اندیشه مکنید که بهت رفیع کرم ذو الجلال متکفل ارزاق برایاست
شاه و گدا روزی از وی میخورند مور و ملخ قسمت از وی برند و هو السمیع
و او شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خواهیم العلیم دانا بحال شما
تا روزی از کجا دهد ولئن سألتهم و اگر بپرسی مر اهل مکه را من خلق
السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها و سخر الشمس والقمر
و که مسخر کرد آفتاب و ماه را لیقولن الله هرآینه گویند خدای جه
این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است انتهاء ممکنات
که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سموات
اوست فانی یؤفکون پس کجا برگردانیده می شوند از توحید یعنی
چگونه روی از راه حق می تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند الله
یبسط الرزق خدای می گستراند و فراخ می گرداند روزی را لمن یشاء
برای هر کسی که می خواهد من عباده از بندگان و یقدر له و تنگ می سازد
مر آنرا که می خواهد بحضیر عاید است :. فکر درجه تقسیم [illegible]

[illegible] و تنگ گرداند بر هر که خواهد
[illegible] فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بكل شي
عليم بدرستی که خدای بهر چیزی از قبض و بسط علیم داناست و
مصلحت بندگان برو مخفی نیست ولئن سألتهم واگر بپرسی
مشرکان عرب را من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر از آسمان
ماء آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بان آب
من بعد موتها پس از مردگی و افسردگی لیقولن الله
هر اینه گویند خدا یعنی معترفند بانکه موجد ممکنات اوست
و با وجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک می
سازند قل الحمد لله بگو که شکر و سپاس مر خدای را که از تیه ضلالت
مرا و متابعان مرا نگاه داشت بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا
یعقلون درنمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند
بآفریدگاری وی و خلق او را شریک میسازند و ما هذه الحیوة الدنیا
و نیست این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی و بیکاری و لعب و بازی
یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که بجا
جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی ملول مانده
متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بازیچه ایست طفل
فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند و ان الدار
الاخرة بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی
زندگانی جاوید در وی لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند
اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون
نشستند ای کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب
افتند دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان
باشند له الدین برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در
صورت آنها که مخلصانند چه با او نخوانند مگر خدا را و در کشتی ان
شدت پناه بوی برند و بس فلما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدا
ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت الی البر بسوی دشت اذا هم

[illegible] ایشان بکشتی [illegible] شرک آرند [illegible]
لیکفروا بما آتیناهم تا کافر شوند بآنچه ما دادیم ایشانرا از نعمت
نجات و لیتمتعوا و تا بهره‌ور شوند باجتماع بر عبادت اصنام
یا بهره‌ور شوند از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود بود که
بدانند عاقبت خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا نمی بینند اهل
مکه و ندانستند انا جعلنا که ما گردانیدیم شهر ایشان را حرما آمنا
حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت و یتخطف الناس
و حال آنکه ربوده می شوند مردمان من حولهم از گرداگرد ایشان یعنی
مردمان را می کشند و اسیر می کنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان
نمی گردد افبالباطل آیا بباطل یعنی بتان یا شیاطین یؤمنون ایمان می
آورند و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی چنین نعمتی ظاهر که مکه
در حرم و ایمنی از حوادث بگرویدن کافر می شوند و دلیل کفر این نعمت
ایشان شرک است و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکسی که
[illegible] علی الله کذبا بر خدای ——— بر خدای دروغی
چنان که گوید او را شریک هست او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا
رسول را لما جاءه آنهنگام که بیاید بوی الیس آیا نیست بهشت
فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه و اقامت للکافرین برای نا
گروندگان والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند در کار ما و اقامت
لنهدینهم هر آینه بنمائیم ایشان را سبلنا راههای خود و ان الله و
بدرستی که خدای لمع المحسنین با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان بنصرت
و اعانت اراده مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر
و باطن را یا آنکه جهاد کنند در راه ما جاهدوا فینا در دین ما [illegible]
بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل تستری قدس سره فرمود
که آنانکه کوشش کنند در اقامت سنت بنمائیم او سبیل جنت [illegible]
[illegible] آنانکه [illegible] راست ظاهر خود را بمجاهدات آراسته [illegible] باطن
ایشان [illegible] شیخ ابوبکر واسطی [illegible]
هر که جهد کند برای ما راه [illegible]

اودو [illegible]

[illegible] طلبتها بما لم نطلبناه دریافت ما را
[illegible] احوید یابد در ذوق بعضی اشکالات تو ز
[illegible] انا المعبود فاطلبني تجدني انا المقصود فاطلبني تجدني
[illegible] الروم مکیة وهي ستون آیة مراد خود بزودی باز یابی
[illegible] الروم بسم الله الرحمن الرحيم الم ابو الجوزا رح از ابن
عباس رض نقل کرده که حروف مقطعه اشبه زبانی آمده هر حرف
اشارت است بصفتی که حق را بدان ستایند چنانچه الف این کلمات
[illegible] رقت است از الوهیت ولام از لطف ومیم از ملک وگفته اند الف
اشارت است باسم الله ولام بنام جبرئیل ومیم باسم محمد صلی الله علیه
وسلم یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه وسلم
غلبت الروم مغلوب شدند رومیان وفارسیان برایشان غلبه
کردند في ادنی الارض در نزدیک ترین زمینی که عرب را باشد یعنی
[illegible] روم وان فلسطین بوده بالشکریا میان اذرعات وبصری
[illegible] بوده که خسرو پرویز شهریار فرخان را که ذوا میروی بودند
بالشکری گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند ومردم روم
منهزم گشتند ودر سال [illegible] از مبعث پیغمبر [illegible] خبر بمکه رسید
کافران شادمان شده رو بروی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما
وترسایان اهل کتابید وما وفارسیان نا امییم پس از غلبه فارس
بر روم وتفال میکنیم که بر ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه
آیه فرستاد وبیان کرد وهم من بعد غلبهم از پس مغلوب
شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند في بضع سنین
در اندک سالی که میان سه ونه باشد صدیق بعد از نزول این آیه مشرکان
را گفت که خرم شما روشن مبادا که اهل روم بر مردم فارس
غالب خواهند شد در بضع سنین ابي بن خلف گفت نه چنین است
وبنا قول تو گرو میبندیم پس برده شتر جوان ومدة سه سال
گرو بستند وصدیق بقصورت حال بعرض حضرت رسالت
رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاث وتسعه است

و در نقل [illegible] مستشهد [illegible] او [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کردند و [illegible] از یکدیگر بستند [illegible]
[illegible] بیان بفارسیان [illegible]
و گفته اند این خبر [illegible] محقق شد و [illegible]
[illegible] بستند [illegible] در حرب احد [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] عمر [illegible] که صدقه ده [illegible]
[illegible] راست [illegible] و ان از [illegible]
[illegible] الامر من قبل ومن بعد [illegible]
[illegible] من بعد و [illegible] غالب شدند بر فارس [illegible]
[illegible] و [illegible] بعد [illegible] او [illegible] کشتند [illegible]
گفته که [illegible] بعد از [illegible] اول است که [illegible]
[illegible] و [illegible] شد و ان روز که رومیان بر فارسیان [illegible]
[illegible] یفرح المؤمنون [illegible] شاد خواهند شد مؤمنان بنصر الله [illegible]
[illegible] بر قومی که کتاب [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] مؤمنان و [illegible] کردند [illegible]
[illegible] و گفته اند که فرح [illegible] آنست که بعضی [illegible] بر بعضی
[illegible] ساختند و [illegible]
[illegible] بلاد روم غالب گشتند [illegible]
[illegible] خواست که [illegible] را بدست [illegible]
کند و [illegible] شد [illegible] روم [illegible]
کردند و [illegible] اختیار [illegible] بر [illegible] روم [illegible]
و فارسیان را مغلوب [illegible] بعضی از بلاد ایشان [illegible]
[illegible] هر کرا میخواهد و هو العزیز
[illegible] انتقام کند از [illegible] الرحیم [illegible]
[illegible] لا [illegible] وعد الله [illegible]
لا [illegible] خلاف نمیکند [illegible] وعده [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] ولکن اکثر [illegible]

ولکن

اکثر الناس یعنی مشرکان لا یعلمون نمیدانند صحت وعده را یعلمون میدانند ظاهرا
چیزی را که پیداست من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع
دنیا و جاه و دولت او را یا اسباب معاش و تجارات و در تیسیر میکنند
امور دنیا از بنا و زراعت کردن و اجرا انهار و تنوع آن
از دنیا تعلق دارند میدانند هم و ایشان عن الاخرة از امور آخرت
که غایت مقصود است هم غافلون ایشان غافلان و بیخبران اند
تکرار ضمیر جهت تاکید است اولم یتفکروا یا تفکر نمی کنند فی انفسهم در
نفسهای خویش که مرآت جمیع ممکنات است یعنی هرچه در آفاق است
موجود است در نفس می توان یافت یا چرا تفکر نمیکنند در نفس خود نمی نمایند
تا از ابتدا وجود بر اعادة استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای
تعالی السموات والارض آسمانها و زمین را وما بینهما وآنچه میان آسمان و زمین است
الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت
مقتضی آنکه آفریدن ارض و سما به برای بازنشستن بر آن و دلالت
بر صانع است که آن توحید است واجل مسمی و برای وقت نام
برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسد مراد روز قیامت
است وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی
کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت
لقاست لکافرون ناگرویدگان و منکران اند او لم یسیروا
آیا سیر نمی کنند فی الارض در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد
بوقت تجارت فینظروا پس نظر نمایند که کیف کان بود عاقبة
الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته
کانوا بودند ایشان اشد منهم قوة سخت تر از اهل مکه
از روی توانائی چون عاد و ثمود و امثال ایشان و اثاروا
الارض و برگردانیدند زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار
و استخراج معادن و استنباط عیون و عمروها و عمارت کردند آنرا
اکثر مما عمروها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی
زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش و

باز شمردند و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با آیتها
روشن یا معجزها پس بودند ایشان بیباکی نکرویدند پس هلاک
کرد ایشان را از عالم فما کان الله پس نبود پروردگار ایشان لیظلمهم
بیشتر ضد ... ظلم کند بر ایشان یعنی بی رسالت پیغمبری یا کفر
ولکن کانوا لیکن ایشان بودند انفسهم نفسهای خود را
یظلمون بنفسهای خود ستم می‌کردند ثم کان عاقبة الذین
بعد انجام ... اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوای یعنی بد
عقوبت و عذابست و لغت الله لسوء اسم ... جهنم حسنی
اسم بهشت است یعنی ... عاقبت مشرکان ان کذبوا بسبب آنکه
تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را یا معجزات
[illegible] بدلایل ... وکانوا بها یستهزؤن استهزا
می‌کردند الله یبدؤ الخلق خدای آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره
زنده باز گرداند ... بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم
او ترجعون باز گردانیده می‌شوند و بعضی ... بطریق
خطاب ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت یبلس المجرمون
خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشند از حجت ولم یکن
لهم و نباشد مر ایشان را من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از صنمهایی
که شریک نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام درخواست کنندگان یعنی
ایشان در دنیا می‌گفتند که اینها شفیع ما خواهند بود و در آن روز
از شفاعت ایشان محروم و ناامید مانده‌اند وکانوا و باشند کافر
بشرکائهم بدان انبازان کافر ناگرویدگان یعنی چون از بطلان ایشان
گردند ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم گردد
ساعت ... یومئذ یتفرقون ... پراکنده گردند مردمان را از
هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آرند و جمعی باسفل السافلین
... وصلت ... فوقت ان ...
در ... انواع ... اصناف ...
... فراق ...

بی تا [illegible] حسرت [illegible] در راحت وصلت بلی صید در شدت هجران
کامد [illegible] انا بکاه نا گزیده باشند حلو الطعام وعلمها پسندیده
کرده هم فی [illegible] [illegible] در مرغزاری مشتمل بر انهار روانها عنبر و
شادمان گردانیده باشند چنان شادمان که اثر آن بر صحایف وجنات
ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومنعم باشند یا ایشان را بحلی وحلل بیارایند
بعض حقایق گفته که متوج سازند ودر حین المعامله که آواز خوش شنوانند
ایشان را وهیچ لذت برابر آن سماع نباشد در حبرت که انکار
بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثلان نشنیده باشند واین
تفضیل نعیم بهشت باشد از ابو الدردا پرسیدند که مغنیان
بهشت چه تغنی کنند فرمود بالتسبیح یحیی معاذ رازی را پرسیدند
که آوازها کدام دوستردارید فرمود که من مزامیر انس فی مقاصر
قدس بالحان تحمید فی تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا
دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس وشادی
وطرب سماع کنند در مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید
بداود که بدان نغمه دلپذیر و صوت شور انگیز که ترا دادم زبور
بخوان ای موسی توراة تلاوت کن ای عیسی بقرات انجیل
مشغول شو ای [illegible] درخت طوبی آواز دل آرای بتسبیح مالک ای
وی اسرافیل تو قران آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند
که هیچ کس آواز خوش تر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی
کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار باز مانند حاصل سخن
آنکه شریعت [illegible] لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت
سماع خواهد بود و از نجا گفته اند ان عزیز در شرح مثنوی
که سماع منادی است که در ماندگان بیابان [illegible] فراق
دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میکند [illegible] مومنان
گویند کانار بهشت [illegible] گردانید هر کوز زشت با همه اجزاء آدم بوده
ایم [illegible] ان لحنها بشنوده ایم [illegible] که
یاد ما آید از آنها اندکی پس نی جنگ و رباب و سازها چیزکی ماند

... بدان آواز با عاشقان کین نغمها را بشنوند حور ... [illegible]
کلیه ونغمها الذین کفروا واما اینها که کافر شدند وکذبوا بآیاتنا
وتکذیب کردند نشانهای ما را یعنی قرآن یا دلالات قدرت را و
لقاء الآخرة ولقاء آن سرای یعنی حشر ونشر فاولئک پس آن گروه
فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگانند فسبحان الله تسبیحات
بمعنی امر یعنی تسبیح کنید خدای را و پاکی یاد کنید یا نماز گذارید
حین تمسون هنگامی که شبانگاه می‌شوید مراد نماز شام وخفتن
وحین تصبحون و در هنگامی که بامداد درآیید مراد نماز صبح است وله
الحمد ومر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها و
زمینها یعنی هرکه در آسمانها وزمین است حمد او می‌گوید و
عشیا و دیگر نماز می‌گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین
تظهرون و هنگامی که در می‌آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب
لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است بسبب اتصال او بصلوات جهر
حالی از ... بنی بیکت وحمل چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص
ذکرش بما را اخفا ... مناسبتی میتماید یخرج الحی برون می
آرد خدای زنده را من المیت از مرده چون محل از نوات وسنبله
از حبه ومرغ از بیضه وانسان از نطفه یا مصلح از مفسد ومومن
از کافر وعالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون می‌آرد مرده را من الحی
از زنده بعکس اینها که مذکور شد ویحیی الارض وزنده می‌گرداند
زمین را بگیاه بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن وکذلک
وهمچنین است اخراج بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته تخرجون تمام
واز نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل
شما یعنی آدم را من تراب از خاک ثم اذا انتم بشر پس آنگاه شما
بشر مردمانید تنتشرون پراکنده می‌شوید در زمین برای
تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته واز علامات قدرتی
ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم از شما
یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بدیشان

بدیشان